

شناخت اجمالی سرمایه داری

کارگران ضد سرمایه داری فعال جنبش لغو کار مزدی

چاپ زمستان ۱۴۰۴

شناخت اجمالی سرمایه داری

چرا باید سرمایه داری را بشناسیم؟

ما در جامعه و جهان سرمایه داری زندگی می کنیم، شیوه تولید معین با مناسبات اجتماعی خاص که همه وجوه زندگی، اساس زنده ماندن، کلیه پیچ و خم ها، فراز و فرودها، رخدادها، صفحه صفحه سرنوشت انسانها را رقم می زند، زیر فشار قهر خود قرار می دهد، امر و نهی می کند و تعیین می نماید. همه ما می انگاریم که آدمهائی آزاد، مجاز، مخیر، صاحب اندیشه، دارای اراده، قادر به اتخاذ تصمیم، مختار در گزینش نوع کار، شکل زندگی، محل اقامت، شمار فرزندان، رشته و سطح تحصیل، خوشبختی و تیره روزی، شکست و پیروزی، موقعیت، پیشرفت، عزت و ذلت، گمنامی و شهرت، رفاه و محرومیت، فقر و غنا، در یک کلام تقدیر و تقریر امور زندگی خود می باشیم!!

ظاهر ماجرا چنین است و هر کدام ما برای باور خویش زنجیری از برهان و استدلال را هم بر ساختار ذهن و مغز و اندیشه خود داریم. اما در نگاهی ژرف تر، ریشه کاوتر، مادی تر، واقعی تر چنین نیست. بدون شک ما هستیم که کار می کنیم، همه توان خود را به کار می اندازیم، برای برداشتن هر قدم در رتق و فتق معاش و تأمین مایحتاج زندگی، داشتن رفاه بیشتر خود فکر می کنیم، از تجارب بهره می گیریم، با دیگران به مشورت می پردازیم، فداکاری می کنیم، درس می خوانیم، برای یافتن کار بهتر، اشتغال مطلوب تر از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیم، دست به مبارزه می زنیم، همه اینها را انجام می دهیم، موفقیت‌هایی به دست می آوریم، متحمل شکست می شویم، لحظه، لحظه زندگی ما این گونه سپری می گردد. همه جا مائیم که دست اندرکاریم و برای حل و فصل امور زندگی، اثرگذارهای مقدور اجتماعی، تغییر شرایط زندگی شخصی، تحقق تحولات عظیم اجتماعی می کوشیم. تا اینجا هیچ دلیلی برای هیچ تردیدی وجود ندارد اما نکته بنیادی و غیرقابل انکار آن است که ما در انجام هر کدام این کارها، فکر نمودن ها، انتخاب ها، تصمیم گیری ها، قدم برداشتن ها، هر

میزان موفقیت، پیش رفتن، به نتیجه رسیدن، شکست خوردن، از پای در آمدن، به ناکامی غلطیدن، فراز و فرود کوششها، با کوهساری از محدودیت، محرومیت، موانع، سدها یا بالعکس تسهیلات، امکانات، اهرم ها، پشتوانه ها سر و کار پیدا می کنیم. عوامل، نیروها، واقعیت های زمخت و قادر که نقشه های راه ما را باطل، زحمت ها را عاطل، امیدها را یأس، محاسبات ما را معکوس می سازند. عکس آن نیز صائب است، موانع را می کاهند، عبور از سدها را مقدور می کنند، عصای دست می شوند، ظرفیت تاخت و تاز را ارتقاء می بخشند. سؤال آنست که آنچه افراد را از خارج وجود شخصی آنها در محاصره خود دارد، در کلاف خود می پیچد، در مورد انجام کار، اندیشیدن، تصمیم گرفتن، انتخاب، انصراف زیر فشار قرار می دهد، مجبور به تغییر ریل می کند، به چاره گری وامیدارد، به پیروزی می رساند، به سمت ناکامی و شکست می راند. این پدیده ها، قوا، واقعیت های زمخت قادر کدامند؟ از کجا می آیند؟ چرا چنین توان و نقشی دارند؟. یافتن این پاسخ بسیار مهم است و در این گذر مارکس حرفهائی دارد که تعمق در آنها شاید کمکی به حل معما باشد. او می گوید: «افراد همیشه از خود حرکت کرده اند، اما نه از فرد «محض» آن گونه که ایدئولوگ ها می گویند، بلکه به مثابه فردی در درون شرائط و مناسبات اجتماعی معین عصر که بر آنها مستولی است. با رشد تولید مادی و گسترش تقسیم کار در تاریخ، مناسبات اجتماعی مورد نیاز این توسعه هم شروع به بالیدن و استقرار کرد. مناسبات و شرائطی که اساس شخص بودن، فردیت آدم ها را به ورطه شکاف سوق داد. شخصیت آنها توسط مناسبات طبقاتی و اجتماعی روز مشروط و محدود گردید. با تغییر شیوه های تولید و تحول مناسبات اجتماعی مولود و همساز آنها، این محدودیت وسیع تر و استوارتر شد.» (نقل به مضمون) تضاد استقلال فرد و استیلای مناسبات طبقاتی - اجتماعی روز، به موازات گسترش تولید کالائی می بالذ اما در سرمایه داری است که به ستیغ حدت خود می رسد. در سیطره حاکمیت این نظام است که انسان ها خود را از همه نیاکان

خویش در اعصار پیش، آزادتر می پندارند، در حالی که عکس آن صادق است. از کلیه دوره های دیگر تاریخی اسیرتر، مقیدتر، محدودتر و مقهورتر هستند. با این جمله شروع نمودیم که در جامعه و جهان سرمایه داری زندگی می کنیم، واقعیت آن است که ما، کل آحاد توده های طبقه کارگر و فرودست در تمامی تار و پود هستی خود، با سرکش ترین، پرخروشترین تضاد میان هر میزان آزادی، اختیار، استقلال، انتخاب، چشم انداز، خواست، انتظار، اراده، قدرت فردی خود در یک سو و مناسبات سرمایه داری در سوی دیگر مواجه هستیم. تضاد آشتی ناپذیر توفنده ای که آزادی، اراده، اختیار، انتخاب ما را فقط با قهر فیزیکی در هم نمی کوید، بلکه به صرف موجودیت و استیلایش حتی در نامرئی ترین، نامحسوس ترین، حریرگون ترین و ملاطفت آمیزترین حالت هم با زنجیره طویل بدون هیچ انتهائی از قهرها بمباران می کند و به بند می کشد. ما مجبوریم این شیوه تولید و مناسبات اقتصادی، اجتماعی را هر چه دقیق تر و عمیق تر بشناسیم. این کار به هیچ وجه ساده نیست اما «آب دریا را اگر نتوان کشید -- هم به قدر تشنگی باید چشید» آنچه به هر همزنجیر کارگر توصیه می کنیم غور و غواصی هر چه بیشتر در نقد اقتصاد سیاسی مارکس و مجلدات عدیده این نقد است اما مرور متن بسیار مختصر حاضرهم شاید بتواند کلیدی برای گشودن پنجره ای برای ورود به دنیای این نقد باشد.

سرمایه چیست؟

برای پاسخ این سؤال، شاید ساده ترین و نزدیک ترین راه آن باشد که به اشکال و قالب های ظاهری سرمایه رجوع کنیم و مثلاً بگوییم: سرمایه عبارت است از، ماشین آلات، کارخانه، زمین، وسایل نقلیه و در یک کلام، وسایل تولید. ممکن است پاسخ را به صورت دیگری مطرح کنیم و چنین توضیح دهیم که: سرمایه عبارت از پولی است که در جریان تولید پیش ریز می شود. یک پاسخ دیگر می تواند این باشد که: سرمایه

همان کار کارگر است که مادیت یافته و عینیت و تجسم پیدا کرده است. جواب های دیگری نیز مسلماً وجود دارد که می توان آنها را در اینجا جمع نمود و لیست بلندبالایی از همه آنها تهیه کرد. هر کدام از این تعریف ها یا فرمول بندی ها حتماً جنبه یا جوانبی از واقعیت وجود سرمایه را بیان می کند. پول، ماشین آلات، زمین و کلاً ابزار تولید، در شرایطی به طور واقعی به سرمایه تبدیل می شوند و سرمایه هستند. سرمایه در عین حال پولی است که در تولید به کار گرفته می شود به همین ترتیب سرمایه قطعاً کار عینیت یافته توده های کارگر است. هیچ کدام از این تعریف ها تا جایی که به معرفی شکل و سیمای ظاهری سرمایه مربوط می شود، غلط نیستند. اما به طور قطع، هیچ کدام هم کامل و معرف واقعیت سرمایه نیستند. به طور مثال می دانیم که ماشین آلات در هر حالت و هر موقعیتی سرمایه نیست، زمین در پاره ای مواقع سرمایه نیست، حتی پول ممکن است سرمایه نباشد. هر کار عینیت یافته و مجسم شده ای نیز نمی تواند نام سرمایه به خود بگیرد. غذایی که می خوریم یا تمام وسایلی که در خانه مورد استفاده قرار می دهیم، همه کار عینیت یافته کارگران هستند، اما سرمایه نیستند.

به این ترتیب باید دنبال تعریف دقیق و جامعی باشیم که واقعیت سرمایه را به طور جامع برای ما روشن سازد. گفتیم که ماشین آلات، وسایل تولید و کار عینیت یافته انسانی می توانند سرمایه باشند و در عین حال ممکن است اصلاً سرمایه نباشند. کاویدن همین مسأله می تواند در یافتن تعریف درست سرمایه به ما کمک کند. ابزار کار و تولید زمانی که به عنوان یک کالای معین، با نیروی کار کارگر، آن هم به حالت یک کالا، ولی از جنسی دیگر، وارد داد و ستد می شود، عملاً به سرمایه تبدیل می گردد. این ابزار یا کار عینیت یافته بشر تا پیش از وقوع این داد و ستد عملاً سرمایه نیستند. به این ترتیب آنچه که مایه تبدیل این ابزار، پول، یا هر کالای دیگر به سرمایه می شود، رابطه معینی است که این کالا با کالای دیگری به نام

نیروی کار برقرار می‌کند. این سخن تا همین جا متضمن این معنی است که سرمایه نه یک شیء یا مشتق از اشیاء، بلکه یک رابطه است، اما رابطه‌ای که فقط و فقط در جامعه معنی دارد. این رابطه، یک رابطه دقیقاً و تماماً اجتماعی است. این رابطه، شالوده و زیربنای اقتصادی موجودیت جامعه سرمایه داری است.

صاحب کالای نیروی کار، یعنی کارگر و دارنده کالای دیگر، مثلاً ماشین آلات یا پول، که در جریان این مبادله به سرمایه تبدیل می‌شود، هر دو از نظر ظاهر، انسان‌های معمولی و به لحاظ قیافه، موجوداتی با چشم و گوش و دست و پا و سایر ارگان‌های بدن یک انسان هستند، اما در جریان وقوع این رابطه یا تبادل، یکی کارگر و دیگری سرمایه دار می‌شود. یکی از کلیه حق و حقوق انسانی خود ساقط می‌شود و از هر نوع دخالت در سرنوشت کار و محصول کار خویش محروم می‌ماند، در حالی که دیگری صاحب تمامی قدرت و حق تصمیم‌گیری درباره کار و تولید و کل زندگی کارگران می‌گردد.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است، زیرا مبادله میان سرمایه و کار اقدامی نیست که در خلأ، در میان دو انسان منفرد یا چند انسان خارج از جامعه به وقوع پیوندد. برعکس رابطه‌ای است که در جریان رشد و توسعه و بازتولید خود، کل جامعه بشری را به دو طبقه اساساً مختلف و متمایز و متخاصم، یعنی طبقه کارگر یا طبقه فروشندگان نیروی کار در یک سو، و طبقه سرمایه دار در سوی دیگر تقسیم می‌کند. این رابطه به نوبه خود، مرکز زایش و پرورش و بازتولید مستمر یا لحظه به لحظه کل قوانین، قراردادها، نظم اجتماعی، سیاسی و مدنی، ساختار دولت، مبارزه طبقاتی و همه چیز دیگر در این جامعه می‌شود.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است، یک شیوه تولید است، رابطه‌ای است که در آن ارزش اضافی تولید می‌شود. یعنی رابطه‌ای است که در آن یک طبقه، طبقه دیگر را استثمار می‌کند. سرمایه می‌تواند در صورت‌ها و اشکال متنوعی خود را نشان دهد.

می تواند لباس پول پوشد، سرمایه تجاری میانجی خرید و فروش کالاها و محصولات کار شود. در نقش سرمایه مالی ظاهر گردد و از مجاری بانکها، بازار بورس یا مؤسسات مالی دیگر برنامه ریزی کار و تولید جوامع را زیر سیطره قدرت بی چون و چرای خود گیرد. ماشین آلات، زمین و ابزار تولید باشد، در ساختن مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، مهدکودک، مراکز نگهداری سالمندان، پیش ریز شود، در خرید و فروش سگس، مواد مخدر، تأسیس قمارخانه، تولید سلاح های کشتار جمعی انباشت گردد. میزان سودآوری سرمایه تعیین می کند که در کدام یک از این بخش ها مستقر شود. یک چیز روشن است. این که سرمایه در تمامی این حالات یک رابطه اجتماعی، رابطه خرید و فروش نیروی کار، یک شیوه معین تاریخی تولید، رابطه تولید ارزش اضافی و پایه و شالوده جامعه سرمایه داری است. سرمایه در کلیه این شکل ها و رنگ ها و دگرسانی ها، رابطه ای میان انسان ها با جوهر، مضمون، جهت و هدف استثمار نیروی کار، تبدیل محصول کار کارگران به ارزش اضافی و افزایش میزان ارزش و حجم و قدرت خود است. سرمایه پیش ریز می شود تا سود به چنگ آورد. برای این که سود آور گردد باید بالاترین و بیشترین یا در واقع عظیم ترین بخش کار انجام شده، توسط کارگران و کل طبقه کارگر را از چنگال آنها خارج سازد. برای این که کارگر همیشه کارگر یا انسان فروشنده نیروی کار ماند، باید فروش نیروی کار به مثابه یک کالا، تنها طریق امرار معاش او باشد. این بدان معنی است که کارگر باید از مالکیت هر چیز دیگر، جز همین کالا، به طور کامل ساقط باشد. برای این که نیروی کار کارگران یا طبقه کارگر، یا کل توده فروشنده نیروی کار دنیا، همواره و همیشه در خدمت تولید سود برای سرمایه و افزودن سرمایه ها باشد، باید کارگر و تمامی آحاد طبقه او تسلیم شرایط کار و مطیع همه ملزومات سودآوری سرمایه باشند. تحقق این امر به نوبه خود نیازمند آن است که سرمایه کلیه مصالح و شرایط سودآوری حداکثر خود را به صورت قانون و قرارداد و احکام حقوقی بر

شرایط کار و تولید و کل زندگی کارگران مسلط گرداند. بر همین پایه، سرمایه باید نقش نیروی قانونگذار و حاکم مطلق جامعه و جهان را ایفا کند. از این گذشته سرمایه باید همان مصلحت ها و شرایط بازتولید یا ارزش افزایی مستمر خود را به صورت افکار، فرهنگ، ایدئولوژی، اخلاق، عادات، رسم و رسوم اجتماعی، شیوه و نوع مصرف، و همه چیزهای دیگر از این دست تعیین و بازتولید کند. آنچه سرمایه در راستای تضمین بقا و تداوم سود افزایی خود، باید انجام دهد، به هیچ وجه در این حد و حدود خلاصه نمی شود. سرمایه باید مانع هر نوع دخالت کارگران در چند و چون فرآیند کار شود. سرمایه است که تعیین می کند چه تولید شود و چه تولید نشود، هر چیز به چه میزان تولید گردد، چه نسبتی از محصول کار به سرمایه ثابت مجدد و چه مقدار به بازتولید نیروی کار اختصاص یابد. سرمایه است که فرآیند کار و تولید اجتماعی در هر جامعه و در سراسر جهان سرمایه داری را برنامه ریزی می کند، تصمیم می گیرد که در چه قلمروهایی انباشت شود و در چه عرصه هایی انباشت نشود، چه حجم خود را به تولید و کدام نسبت را به بازرگانی یا فعالیت های موسوم به «خدماتی» تخصیص دهد. مدرسه ایجاد کند یا نکند، بیمارستان تأسیس نماید یا برعکس، بیمارستانهای زیادی را تعطیل کند. مهدکودک بنا کند یا هزاران مهدکودک و مرکز نگهداری سالمندان را ببندد. دارو بیافریند یا مواد مخدر تولید کند. گل پرورش دهد یا تفنگ بسازد. سرمایه در کلیه این موارد و در تمامی این میدان های مختلف، یک سیره و هدف واحد را دنبال می کند؛ **تولید سود و تبدیل محصول کار و تولید فروشندگان نیروی کار به سرمایه مجدد و بیشتر.** سرمایه همیشه و همواره در فرایند خود افزائی و خودگستری خویش است. وقتی که در تولید غذا، پوشاک، دارو، گل، یا تأسیس مدرسه و بیمارستان به کار می افتد، درست و بی هیچ کم و کاست، همان مقصودی را پی می گیرد که در عرصه تولید سلاح های کشتار جمعی، مواد مخدر، سیگار یا تجارت سکس و خرید و

فروش کودکان خردسال دنبال می نماید. وقتی مدرسه یا بیمارستان و مهدکودک می سازد، به تنها چیزی که مطلقاً نمی اندیشد و اساساً قادر به اندیشیدن آن نیست، انسان و زندگی انسان یا مصالح و نیازهای حیاتی بشر است. سرمایه به همه اینها صرفاً به مثابه ملزومات و نیازهای ارزش افزایی خود نگاه می کند. انسان در مرام و مکتب سرمایه صرفاً یک قربانی است. قربانی خودگستری، ارزش افزائی، سود بیشتر و سرمایه های کهکشانی تر است. سرمایه فقط سود و سرمایه افزونتر تولید نمی کند. ماشین آفرینش اندیشه، باور، اخلاق، فرهنگ، هنر، ارزشهای حقوقی، مدنی، اجتماعی نیز هست و در این بخش از تولیداتش هر چه می سازد وارونه، جعل، مسخ واقعیت ها است. با ظهورش به کارگر القاء می کند که او فروشنده **نیروی کار** نیست بلکه کل کارش را می فروشد و بهای آن را دریافت می دارد!! چیزی که عظیم ترین دروغ تاریخ زندگی انسان است. در شعور کارگر این بذر را می کارد که سرچشمه اضافه ارزش یا سود اصلاً نیروی کار نیست بلکه کل سرمایه است!! قوانین موجود قوانین پاسدار استثمار رعب آور کارگر و بقای هستی سرمایه داری نیست بلکه نظم عالم هستی و زندگی همه انسانها از جمله توده های کارگر است!! دولت خودش را دولت کل جامعه جار می زند!! خود را از این که منشأ اصلی استثمار، وجود طبقات، ستم هولناک طبقاتی، آپارتاید وحشیانه جنسیتی، طوفانی ترین نسل کشی ها، هولوکاست ها، جنگ ها، بشریت سوزی ها است تبرئه می نماید. سلول، سلول شعور، اندیشه، باور انسانها را از لحظه زادن تا مرگ در راستای نیاز چرخه ارزش افزائی خود و بقای بربریت مزدی مهندسی می کند.

شاید با همین توضیحات ساده و کوتاه توانسته باشیم تصویر دست و پا شکسته ای از سرمایه به دست دهیم. عصاره سخن آن است که سرمایه به هیچ وجه یک شیء یا مشتئی اشیاء نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی است. یک رابطه اجتماعی تا مغز استخوان بشرستیز جنایتکارانه، ظالمانه، دژخیمانه، رابطه ای که نقطه شروع و

بسط کلیه وحشی گری ها، انسان ستیزی ها، بشریت سوزی ها، تمامی اشکال فقر، فلاکت، گرسنگی و سیاه روزی انسان، کل مشکلات جاری دنیای موجود است.

ارزش اضافی، کار پرداخت شده و نشده، نرخ اضافه ارزش

گفتیم که سرمایه رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابط تولید ارزش اضافی است. پس برای شناخت سرمایه لازم است پدیده ارزش اضافی و جریان تولیدش را دقیق تر بشناسیم. این شناخت را با تشریح ریاضی و آماری یک واقعیت زنده مشخص، واقعیت کار، معاش، دار و ندار، مشکلات، کشمکش ها، موفقیت ها، شکست ها، واقعیت آنچه در طول روز، در همه عمر مجبور به انجامش هستیم، واقعیت حاکم بر سرنوشت زندگی، تولید، کار خویش و کل کارگران دنیا شروع می کنیم و می کاویم. به سراغ سالنامه آماری سال ۱۴۰۰ خورشیدی سرمایه داری ایران می رویم، مرکز آمار جمهوری اسلامی در کتاب سال خود، شمار شاغلان کارگر بخش صنعت، میزان مزد و حجم اضافه ارزش تولید شده توسط آن ها در طول این سال جمع آوری کرده و در لا به لای جدول زیر گزارش نموده است. این جدول را مرور کنیم.

کارگاه های صنعتی دارای ۱۰ شاغل به بالا

مزد و حقوق کل کارکنان، مزد کارگران و ارزش اضافی در سال ۱۴۰۰

میزان ارزش اضافی	مزد کارگران	دریافتی شاغلان	شمار شاغلان	نوع تولید و کار
۱۵۵۰۰۸۵۰۲۲	۱۹۵۴۲۸۰۶۸	۲۷۹۱۸۲۹۵۵	۳۴۰۴۱۴	فراورده های غذایی
۱۳۲۵۵۱۴۴۲	۱۴۳۲۵۹۴۲	۲۰۴۶۵۶۳۱	۱۹۷۶۳	انواع آشامیدنی ها
۹۲۴۴۲۹۳۹	۷۲۲۲۷۸۷	۱۰۳۱۸۲۶۷	۸۶۲۵	توتون و تنباکو
۳۶۳۷۳۰۴۸۳	۶۶۳۶۲۰۶۲	۹۴۸۰۲۹۴۶	۱۳۳۳۷۰	منسوجات
۴۳۶۲۴۱۷۸	۸۷۴۰۲۴۷	۱۲۴۸۶۰۶۷	۱۸۵۲۴	پوشاک
۴۱۵۷۶۲۹۵	۷۴۵۶۲۲۸	۱۰۶۵۱۷۵۴	۱۴۷۷۷	فراورده های چرمی
۱۲۰۵۲۷۵۶۹	۱۰۱۷۰۰۶۳	۱۴۵۲۸۶۶۱	۱۸۳۲۱	چوب، چوب پنبه، حصیر
۲۰۸۱۳۰۶۳۹	۲۵۶۵۵۸۰۲	۳۶۶۵۱۱۴۵	۴۳۱۲۴	فراورده های کاغذی
۵۹۱۳۰۹۱۰	۱۲۴۱۲۰۸۱	۱۷۷۳۱۵۴۵	۱۷۷۴۵	چاپ و رسانه
۱۵۳۴۹۴۵۷۰۷	۴۷۹۶۰۸۸۰	۶۸۵۱۵۵۴۳	۴۸۴۶۱	گک، فراورده های نفتی
۳۳۵۷۳۷۹۳۴۴	۱۹۲۴۷۱۵۷۲	۲۷۴۹۵۹۳۸۸	۱۸۳۸۶۶	مواد شیمیایی
۳۴۵۱۰۵۶۴۴	۳۷۹۹۸۳۳۱	۵۴۲۸۳۳۳۰	۴۵۵۵۶	فراورده های دارویی
۵۷۹۰۷۱۴۵۵	۷۵۶۰۳۸۲۳	۱۰۸۰۰۵۴۶۱	۱۳۲۲۹۵	لاستیک و پلاستیک
۱۰۴۷۲۰۹۴۵۷	۱۵۸۷۱۳۳۰۶	۲۲۶۷۳۳۲۹۴	۲۳۵۲۲۲	مواد معدنی غیرفلزی
۳۶۴۱۴۲۳۸۳۹	۲۲۳۸۴۵۹۰۸	۳۱۹۷۷۹۸۶۸	۲۰۳۸۷۶	فلزات پایه
۴۹۳۳۴۳۰۳۹	۶۹۳۵۹۴۷۶	۹۹۰۸۴۹۶۶	۱۱۵۹۹۶	فلزی غیرماشین آلات
۱۵۷۸۳۸۳۸۵	۲۴۹۰۷۰۷۷	۳۵۵۸۱۵۳۹	۳۵۳۳۲	فراورده های رایانه ای
۵۱۰۰۴۵۹۵۵	۶۳۶۲۳۵۸۹	۹۰۸۹۰۸۴۱	۱۰۵۲۲۶	تجهیزات برقی
۴۴۱۴۸۸۰۱۳	۶۷۶۸۳۱۳۰	۹۶۶۹۰۱۸۶	۱۰۴۰۶۲	ماشین آلات و تجهیزات
۱۰۵۵۰۹۵۱۲۳	۱۸۰۱۳۶۱۹۷	۲۵۷۳۳۷۴۲۴	۱۹۲۱۵۸	وسایل نقلیه موتوری
۸۳۷۶۹۹۹۴	۲۲۱۶۹۴۲۰	۳۱۶۷۰۶۰۰	۲۲۰۸۵	سایر تجهیزات حمل و نقل
۶۰۷۷۱۱۳۴	۱۱۷۳۰۲۴۳	۱۶۷۵۷۴۹۰	۲۱۷۲۳	مبلمان
۸۸۹۱۹۴۷۸	۱۴۰۰۰۷۸۳	۲۰۰۰۱۱۱۹	۲۵۵۸۰	کالاهای طبقه بندی نشده
۱۰۹۶۵۷۷۲	۲۲۹۲۱۷۹	۳۲۷۴۵۴۱	۳۳۵۳	نصب و تعمیر ماشین آلات
۱۶۰۲۰۳۷۱۸۱۶	۱۵۴۰۲۶۹۱۹۲	۲۲۰۰۳۸۴۵۶۰	۲۰۸۸۳۵۴	جمع

مبالغ به تریلیون تومان

منبع: مرکز آمار ایران

در جدول بالا، ستون مربوط به مزد کارگران نقل مستقیم از مرکز آمار رژیم نیست، حاصل یک محاسبه تخمینی با رجوع به مؤلفه های واقعی و قابل اطمینان است. نهادهای آماری سرمایه از شاغلان کارخانه ها، مؤسسات و حوزه های مختلف کار، تولید اجتماعی با لفظ «کارکنان» سخن می رانند. واژه بسیار فریب آمیزی که بار کل جادوگری، بازگونه سازی و مهندسی افکار سرشستی تولید سرمایه داری را همراه دارد. کارگر و سرمایه دار را کنار هم می چیند، چنین القاء می کند که گویا هر دو موجودات متساوی الحقوق هستند!!، نه اولی استثمار شونده مفلوک گرسنه و معترض، نه دومی استثمارگر سفاک بشرکش و بانی سیه روزی دومی است، هر دو «کارکن» می باشند!!، اینکه کار یکی جدا نمودن دیگری از کارش و ساقط ساختن او از هر نوع حق دخالت در سرنوشت تولید، زندگی و کار وی است برای نمایندگان فکری نظام بردگی مزدی نه فقط واجد اهمیت نیست که کفر محض است و شعور، فکر، وجود فیزیکی گوینده اش را باید به گلوله بست و بمباران کرد. فرهنگ و موازین فکری سرمایه قبول تفکیک میان کارگر و سرمایه دار را بر نمی تابد، همه را «کارکن» می خواند. به همین دلیل ما مجبوریم در گزارش واقعیت های چرخه کار سرمایه داری از جمله در محاسبه کار پرداخت شده و نشده طبقه کارگر، داده های زمینی درست را از زیر آوار عنوان بافیها و مفهوم سازیهای گمراه کننده انستیتوهای آماری دولت ها خارج و حتی الامکان تدقیق نمائیم.

مشاهدات مستقیم و اطلاعات کم یا بیش مطمئن ما حاکی است که بالغ بر ۲۰٪ افرادی که مرکز آمار رژیم آنها را یک کاسه کرده و زیر نام «کارکنان» لیست می نماید نه کارگر که صاحب سرمایه اند، به صور مختلف آحاد طبقه سرمایه دارند. مالک شرکت هستند، عضو هیأت مدیره اند، سهامدار بزرگ و متوسط شرکت یا هلدینگ می باشند. مشاور، مدیر، کارشناس، برنامه ریز و دارای نقش تعیین کننده در سرنوشت مؤسسه اند. به قوای سرکوب و قهر سرمایه تعلق دارند و این کار را زیر نام

حراست یا هر اسم و رسم دیگر انجام می دهند. ناظر سالنهای کار و خطوط تولید می باشند و در تشدید هر چه فزاینده تر و فرساینده تر استثمار کارگران ایفای نقش می کنند. همه این جماعت افراد و اجزاء طبقه سرمایه دار هستند. سرمایه دار لزوما صاحب سند مالکیت کارخانه، تراست، بانک، غول صنعتی و مالی نیست. کمی پیش تر تصریح نمودیم که سرمایه یک رابطه اجتماعی است. زیربنای مادی جامعه سرمایه داری و وجود طبقات اجتماعی کارگر و سرمایه دار، دولت، ساختار نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، اجتماعی این رابطه است. بخش قابل توجهی از طبقه سرمایه دار هر جامعه و کل جهان لزوماً مالک شرکت، کارخانه و هلدینگ نیستند. دولتمرد، وکیل، وزیر، دیپلمات، قانونگذار، حاکم شرع، خیل کثیر فرماندهان نظامی، انتظامی، رؤسای زندان ها، مقامات بالای آموزشی، اداری، مدیران کل، استاندارها، شهردارها، فرمانداران، امرای ارتش کشتار، جمعیت انبوه وحوش پیمانکار، شمار میلیونی اعضای موسوم به «گروه مهندسين مشاور» و افراد دارای موقعیت مشابه هستند. هویت نمای کل این جمعیت وسیع، اسناد حقوقی مالکیت آن ها بر حجم معینی سرمایه یا این و آن مؤسسه سرمایه داری نیست. کل آنها نقش سهامدار مالکیت، سود، قدرت، حاکمیت، موقعیت سرمایه را دارا هستند. در استثمار طبقه کارگر سهام می باشند. در اعمال حاکمیت بردگی مزدی بر توده های کارگر نقش دارند، رسالت تضمین بقای سرمایه داری را به دوش می کشند. عین همین ملاک ها، شاخص ها در مورد هر محیط کار در تقسیم بندی طبقاتی و اجتماعی افراد درون کاتاکوری گمراه کننده «کارکنان» نیز صادق است. در همین رابطه نکته ای را هم در مورد کارگران با اختصار هر چه بیشتر یادآوری کنیم. کارگر نیز صرفاً نیروی کار شاغل در کمانه تولید یا مولد ارزش های نوین، اضافه ارزش و سرمایه نیست. تولید سرمایه داری یک پروسه سراسری مشتمل بر تمامی مدار سامان پذیری سرمایه، دورپیمائی سرمایه های پیش ریز شده و بازتولید کل جامعه سرمایه داری یا بازتولید سرمایه با

کلیه چهره های اقتصادی، سیاسی، مدنی، پلیسی، فرهنگی، نظامی، حقوقی، ایدئولوژیک و مراودات بین المللی آن است. کارگری که در حوزه گردش کار می کند، شاغل فروشگاهها، انبارها، مراکز نگه داری، بسته بندی، نظافت، قلمرو درمان، سطوح مختلف آموزش، ادارات دولتی، حمل و نقل است هم به تمام و کمال کارگر است، آماج استثمار سرمایه است. این کارگران در همه کارخانه ها و مراکز کار حضور دارند و بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند. در این مورد در جایی دیگر در ادامه همین بحث ها با تفصیل بیشتر توضیح خواهیم داد.

به هسته واوکاوی خود باز گردیم. با توجه به تمامی نکات بالا ما ۲۰ درصد جمعیت کارکنان هر قلمرو تولید را که به طبقه سرمایه دار تعلق دارند از کل جمعیت کسر نمودیم. مؤلفه دیگری که باید مطمئن نظر قرار می گرفت دریافتی این ۲۰٪ بود. اینان به معنای درست کلمه مطلقاً مزدبگیر نیستند، سهمی از اضافه ارزش ها را زیر نام «حقوق» مصادره می کنند. میزان این سهم مسلماً چندین برابر متوسط مزد کارگر است. اما ما برای رعایت بیشترین احتیاط صرفاً به این اکتفا کردیم که از ارقام مندرج در ستون «مزد و حقوق بگیران» ۳۰٪ را کسر و هفتاد درصد دیگر را مزد کارگران به حساب آریم. بر پایه این محاسبات همان گونه که می بینیم، کل مزد کارگران حوزه صنعت در مراکز تولیدی دارای ۱۰ کارگر به بالا در سال ۱۴۰۰ بالغ بر:

1 540 269 192 000 000 (یک هزار و پانصد و چهل تریلیون و دویست و شصت و نه میلیارد و یکصد و نود و دو میلیون) تومان، میزان اضافه ارزش ها **16 020 371 816 000 000** (شانزده هزار و بیست و تریلیون و سیصد و هفتاد و یک میلیارد و هشتصد و شانزده میلیون) تومان و جمع کل ارزشهای تولید شده جدید در این سال، توسط حدود یک میلیون و ششصد و هفتاد هزار و ششصد و هشتاد و سه کارگر (۸۰ درصد کارکنان)

شاغل در واحدهای صنعتی دارای ۱۰ کارگر به بالای کشور 17 560 641
008 000 000 (هفده هزار و پانصد و شصت تریلیون و ششصد و چهل و
یک میلیارد و هشت میلیون) تومان بوده است.

این ارقام با وضوح تمام می گویند که کارگران حوزه صنعت در مؤسسات دارای
۱۰ کارگر به بالا از هر صد تومان ارزش های جدیدی که در طول این سال
آفریده اند، در بهترین حالت و با محتاطانه ترین احتمال فقط هشت تومان را
به مثابه بهای بازتولید نیروی کار خود یا مزد دریافت کرده اند. به بیان دیگر
از کل آفریده های کارشان ۸ درصد به آن ها پرداخت گردیده است و ۹۲
درصد دیگر به صورت کار پرداخت نشده، سود و سرمایه طبقه سرمایه دار
شده است!! این کار پرداخت نشده، این ۹۲ درصد ارزش هائی که توده کارگر
شاغل این حوزه تولید کرده اما از چنگ آنها خارج و سرمایه طبقه درنده و
بشرکش سرمایه دار گردیده است اضافه ارزش نام دارد. جدول بانگ می زند
که ۹۲٪ کل کاری که کارگران انجام داده اند به کار اضافی برای سرمایه دار،
کار پرداخت نشده، سود سرمایه دار تبدیل گردیده است و در بهترین حالت
فقط هشت درصدش کار لازم، کار لازم برای بازتولید نیروی کار به فروش
رفته، مستهلک شده، از بین رفته یا کار پرداخت شده کارگران اختصاص
یافته است. اگر این ارقام را با هم قیاس کنیم، اگر کل کار اضافی، کار پرداخت نشده
کارگران، اضافه ارزش ها را که نصیب صاحبان سرمایه شده است بر کل کار لازم، مزد،
کار پرداخت شده کارگران، تقسیم کنیم حاصل آن به شرح زیر خواهد بود.

$$16\ 020\ 371\ 816\ 000\ 000 / 1\ 540\ 269\ 192\ 000\ 000 = 10,4$$

عدد **10,4** را **نرخ اضافه ارزش می نامیم**. نرخ اضافه ارزش می گوید که از کل ارزش های آفریده جدید کارگران چند برابر مزدشان سود طبقه سرمایه دار شده و به سرمایه الحاقی در شکل های مختلف یا مصرف این طبقه و دولتش تبدیل شده است.

ارزش اضافی یا ارزش افزوده

صاحبان سرمایه، طبقه سرمایه دار، دولت و نمایندگان فکری آن ها از بخش اضافی کار طبقه کارگر یا ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر به عنوان «ارزش افزوده» یاد می کنند، واژه دروغین و گمراه کننده ای که به کار می رود تا سرچشمه واقعی آفرینش این ارزش ها و اضافه ارزش ها استتار شود، از دسترس اندیشه، شعور و شناخت کارگران خارج گردد. این لفظ گمراهساز را به کار می گیرند تا به توده کارگر القاء کنند که گویا این ارزش های آفریده نوین نه کار مصادره شده و پرداخت نگردیده طبقه کارگر بلکه زاد و ولد کل سرمایه، کل پولی است که برای خرید ماشین آلات، مواد خام، زمین، قطعات یدکی، وسائل حمل و نقل، آب، برق و از جمله نیروی کار پیش ریز شده است!! سرمایه داران، اقتصاد سیاسی سرمایه داری واژه **اضافه ارزش** را با لفظ «**ارزش افزوده**» جایگزین می کنند تا این حقیقت عربان را که کل سرمایه ها و ثروت های جهان، کل موجودیت طبقه سرمایه دار دنیا، کل دولت، قدرت و همه چیز این طبقه حاصل استثمار کارگران، کار دزدیده شده طبقه کارگر دنیا است پرده پولادین اندازند. اما شناخت این گمراهسازی، مهندسی افکار کار دشواری نیست. اگر سراسر کره خاکی را انبار ماشین آلات، وسائط نقلیه، مواد خام کنیم و از بالای سر آنها به نظارت سرنوشتشان بنشینیم، اگر این چله نشینی را سالیان متمادی دنبال کنیم شاهد زایش هیچ ربالی نخواهیم بود، هیچ زاد و ولدی صورت نمی گیرد، کل این ماشین آلات، تأسیسات، مواد خام، وسائل کمکی، حمل و نقل و همه چیز روز به روز فرسوده، تباه و سرانجام نابود می شوند بدون آنکه هیچ ارزش جدیدی به بار آرند.

ماشین آلات، مواد خام، نیم ساخته ها و قطعات یدکی، ربات ها، هوش مصنوعی، آخرین دستاوردهای صنعت و تکنیک، آفریننده حتی یک ریال ارزش یا اضافه ارزش نیستند، آنها صرفاً ارزش موجود خود را که باز هم آفریده نیروی کار است به کالاهای جدید منتقل می سازند. این فقط کار زنده است که آفریدگار کل ارزش ها است. یک نکته مهم دیگر را در این رابطه فراموش نکنیم. تکنیک پیشرفته، صنعت مدرن، ربات ها، هوش مصنوعی، محصولات انقلاب تکنولوژیک - اطلاعاتی در همان حال که هیچ ریال ارزش جدید و اضافه ارزش نمی آفرینند اما بارآوری کار کارگر را به گونه چشمگیری بالا می برند.

سرمایه ثابت و متغیر

سرمایه داران پولی را که برای سرمایه گذاری آماده می کنند کلاً به دو بخش متمایز تقسیم می کنند. یک بخش را صرف خرید ماشین آلات، ساختمان، تأسیسات، مواد خام، قطعات یدکی، نیم ساخته ها، هزینه آب و برق و مانند اینها می کنند و بخش دیگر را برای خرید نیروی کار یا مزد کارگران در حساب بانکی خود نگه می دارند. قسمت اول را ثابت و دومی را متغیر می نامیم. بخش نخست خود متشکل از دو جزء است. جزئی که مانند تأسیسات، ماشین آلات، ساختمان، زمین، در پروسه کار و تولید حاضر هستند، اما همزمان، یک جا وارد کالاهای در دست تولید نمی شوند. سهمی از آنها به صورت استهلاک طی یک دوره کوتاه یا طولانی مثلاً ۱۰ گاه یا ۲۰ یا ۳۰ ساله وارد محصولات می گردند. کل این جزء اعم از استهلاک شده و باقی مانده را سرمایه فیکس می نامیم، جزء دیگر سرمایه ثابت برعکس جزء اول تماماً وارد ترکیب کالاهای جدید می شود. مانند مواد خام و قطعات یدکی یا نیم ساخته که مجموعاً جزء گردش سرمایه ثابت به حساب می آیند. قابل ذکر است که حتی کل همین جزء نیز لزوماً یک جا و یک زمان واحد، تبدیل به کالای جدید نمی شود. شاید مقداری از مواد

خام یا وسائل بسته بندی، قطعات یدکی در انبار ذخیره و به تدریج وارد ترکیب کالاهای جدید شود. بخش دیگر سرمایه که «متغیر» نام دارد پولی است که صرف خرید نیروی کار می شود و در پایان هر ماه، زیر نام دستمزد به کارگران پرداخت می گردد. این را هم می دانیم که در خیلی جاها، به ویژه در دهه های اخیر، بالاخص در ایران نه هر ماه که چند ماه یک بار پرداخت می شود و کارگران همیشه چند ماه طلبکارند.

کار زنده کارگر یگانه منشأ ارزش های آفریده نوین

بالاتر گفته شد که سرمایه داران و اقتصاد سیاسی سرمایه داری اصرار دارند که ارزش های نوین آفریده در هر سال فقط حاصل کار، زحمت و استثمار توده های کارگر نیست. از کارکرد کل سرمایه اعم از ماشین آلات، مواد خام، تأسیسات، قطعات یدکی، ساختمان یا نیروی کار کارگران ناشی می گردد!! به بیان دیگر سرمایه است که زاد و ولد می کند و تفاوتی میان اجزاء آن نیست!! برای اینکه پوشالی بودن، فریب آمیزی این ادعا را روشن سازیم باید بر نکاتی انگشت گذاریم. بخش ثابت سرمایه مانند ماشین آلات، ساختمان، مواد خام، قطعات یدکی یا نیم ساخته (کار مرده) همان گونه که از نامش پیداست در فرایند کار کاملاً ثابت می ماند، هیچ رشدی نمی کند، زاد و ولدی ندارد. عکس این حالت در مورد بخش متغیر یا نیروی کار صادق است. این بخش رشد می نماید، باردار ارزش های جدید است. در پروسه کار زاپمان می کند، موجود تازه ای به دنیا می آرد، موجودی بسیار غول آسا که چند برابر زائو است و نامش همان ارزش اضافی است که بالاتر تا حدی تشریح شد. سرمایه ثابت فقط ارزش حی و حاضرش را که آن هم آفریده کار زنده و نیروی کار کارگر است به کالای جدید انتقال می دهد. هیچ ارزش تازه ای نمی آفریند. موضوع را با آوردن مثالی روشن تر سازیم. یک سرمایه دار ۱۰۰ میلیارد تومان را سرمایه گذاری می کند. ۸۰

میلیارد تومانش را صرف خرید ماشین آلات، ساختمان، تأسیسات، کامپیوترهای لازم، هوش مصنوعی، ربات یا کلاً جزء «استوار» (فیکس) سرمایه ثابت می نماید. ۱۰ میلیارد تومان را به خرید مواد اولیه، نیم ساخته ها، هزینه سوخت، ماتریال و مصالح موسوم به جزء گردش سرمایه ثابت اختصاص می دهد. مابقی یعنی ۱۰ میلیارد تومان را هم برای دستمزد کارگران در حساب بانکی خویش نگه می دارد. سرمایه دار چرخ تولید را به کار می اندازد. آنچه را در برهه زمانی یک ساله تولید کرده است روانه بازار می سازد، به فروش می رساند و به عنوان بهای کالاها ۷۲ میلیارد تومان دریافت می دارد. او به حساب و کتاب ادامه می دهد تا بیلان سال مالی خود را تنظیم نماید. بیلان می گوید که کل ۱۰ میلیارد تومان بخش گردش سرمایه ثابت در پروسه تولید یک ساله به مصرف رسیده است. از ۸۰ میلیارد سرمایه فیکس هم با رجوع به عمر مفید ۲۰ ساله ماشین آلات و تأسیسات بالغ بر ۲ میلیارد تومان مستهلک گردیده و وارد ترکیب کالاهای جدید شده است. ۱۰ میلیارد تومان نیز به صورت مزد یا بهای بازتولید نیروی کار به دست کارگران رسیده است. به این ترتیب حاصل جمع همه هزینه ها ۲۲ میلیارد تومان است. این ۲۲ میلیارد را از رقم ۷۲ میلیارد تومان فروش کم می کند به ۵۰ میلیارد تومان می رسد که سود خالص کل سرمایه ۱۰۰ میلیارد تومانی در طول یک سال است. بیلان تصریح می کند که سرمایه دار مورد بحث یک نرخ سود ۵۰ درصدی داشته است و اینجا است که یک سؤال بنیادی، سرنوشت ساز و حیاتی پیش چشم یک کارگر کنجکاو دارای کمی شناخت، آگاهی قرار می گیرد. این سؤال که ۵۰ میلیارد تومان سود از کجا؟ کدامین ناکجاآباد؟ سر برون آورده است؟ سرچشمه اش کجاست، کارگر کنجکاو به خود جرأت می دهد، می پرسد و سرمایه دار با خشم پاسخ می دهد که جای سؤال نیست!! سعدی نامدار هفتصد سال پیش گفته «چو دانی و پرسی سؤال خطاست»!! من سرمایه گذاری کرده ام، سرمایه دار عاقل و هوشمندی هم هستیم. می دانم کجا و در کدام حوزه سرمایه ام را به کار

اندازم. باید خیلی بیشتر سود می بردم اما به همین اندک راضی هستم. سرمایه ام ۵۰ میلیارد تومان سود بار آورده است. کارگر دست بردار نیست اما تنهاست و به خود جرأت ادامه گفتگو با سرمایه دار را نمی دهد. پرسش را لای مشتی تعجب، تجسس، احساس رنج، ضدیت خودجوش کارگری با سرمایه می پیچد و در نیم ساعت وقت نهار با چند کارگر دیگر به میان می گذارد. او که بیلان سالانه شرکت را دیده، خواننده و نکاتش را به خاطر سپرده است شروع به شرح ارقام می کند. می گوید سرمایه دار جلو چشم خودم به حسابدارش گفت که از رقم ۷۲ میلیارد فروش ۱۰ میلیارد مواد خام، قطعات یدکی، نیم ساخته ها، هزینه آب، برق، همه مصالح و ماتریال مصرف شده در تهیه کالاهای جدید را جدا کن، کنار بگذار و در ستون هزینه ها بنویس. حسابدار هم سمعاً، طاعتاً انجام داد، در غیر این صورت اخراجش می کرد. او هم مثل ما یک کارگر است. بعداً سراغ یک قسمت دیگر رفت و گفت از عمر ۲۰ ساله تأسیسات، ماشین ها، وسال نقلیه و این ها هم یک سال کم شده یعنی ۲ میلیارد صرف تهیه محصولات امسال گردیده است. این را هم به تمام و کمال در ستون هزینه ها بنویس، حسابدار نوشت و گفت تا اینجا ۱۲ میلیارد تومان خرج داشته ایم. کارگر در همین جا به فکر فرو می رود، انگشت تعمق بر دهان می نهد، دردی در وجودش تاب می خورد، خطاب به همزنجیرانش می گوید: خوب سرمایه دار که ریال به ریال آنچه از مصالح و ماتریال و ماشین آلات و تأسیساتش خرج شده همه را ریال به ریال از بهای فروش کالاها برداشت. مزد ما را هم که حساب نمود و از فروش کم کرد. پس این ۵۰ میلیون سود از کجا روئیده است؟! یکی از همکارانش پاسخ داد شعر پروین اعتصامی در یکی از کتابهای درسی را به یاد می آری که روزی کودکی از مادرش پرسید «این تابناک چیست که بر تاج پادشاست؟» پروین می گوید:

«نزدیک شد پیرزنی گوزپشت و گفت - - - این اشک دیده من و خون دل

شما است»

این ۵۰ میلیارد تومان سود سرمایه دار هم گوشت، پوست، خون، استخوان لهیده و مذاب ما کارگران است. منشأ دیگری ندارد. تو خودت می گوئی که او و حسابدارش ریال، ریال مواد خام و لوازم چرخه تولید و هزینه استهلاک و مزد ما و همه چیز را در ستون هزینه ها نوشتند و جمع زدند. این ماشین آلات و مواد خام و نیم ساخته ها که خودشان، خودجوش زاد و ولد نمی کنند و پشت سر هم شروع به زایمان نمی نمایند. پس این بخش از سرمایه منشأ آفرینش هیچ ارزش یا اضافه ارزش جدیدی نیست. در آن سوی ماجرا و پس از کسر کل این هزینه ها باز هم ۶۰ میلیارد در دستش باقی مانده است. این ۶۰ میلیارد از کجا آمده است. معلوم است که کار ما است. آفریده کار و رنج ما، گوشت و پوست و خون و رگ و پی ذوب شده ما است. او از این ۶۰ میلیارد تومان فقط ۱۰ میلیاردش را زیر نام مزد به ما داده است و مابقی را یکجا سود و سرمایه خود کرده است. نتیجه محاسبات از آفتاب نیمه مرداد هم تابناک تر، سوزان تر، گدازان تر، ذوب کننده تر است. سرمایه دار خونخوار سفاک صاحب شرکت ۱۰ میلیارد تومان از ارزش های آفریده جدید ما در یک دوره واگرد سرمایه اش را صرف خرید نیروی کار ما کرده است. ما با کار خویش ۶۰ میلیارد تومان برایش آفریده ایم و او در این میان ۵۰ میلیارد تومان سود برده و سرمایه جدید خود می سازد. با خرید نیروی کار ما کارگران کالائی خریده که بر خلاف تمامی کالاهای دیگرش، برخلاف ماشین آلات و مواد اولیه و خیلی چیزهای دیگرش مستمراً زاد و ولد می کند. فقط در بازه زمانی یک ساله ۵۰ میلیارد تومان رشد کرده و بالیده است. بخش ثابت سرمایه کاملاً ثابت است. زاد و ولدی ندارد، عقیم است، بخش متغیرش یعنی کار زنده کارگر است که ارزش آفرین است. لحظه به لحظه می زاید، سرمایه پشت سرمایه به دنیا می آرد، سراسر جهان را از سرمایه آکنده است. هر چه بیشتر سرمایه می آفریند خودش مفلوک تر می گردد، هر چه سرمایه را فربه تر می کند خودش لاغرتر می گردد، هر چه بر قدرت سرمایه می آفریند خودش بیشتر از قدرت ساقط، ذلیل تر، خوارتر،

ضعیف تر می شود، هر چه سرمایه را ذیشعورتر و اندیشمندتر می کند خودش بی شعورتر و احمق تر می گردد. سرمایه دار کار زنده یا در واقع کار کارگر را نمی خرد، بلکه امکان مصرف و حق استثمارش را به صورت نیروی کار برای مدت معلوم و با ثمن بَخس خریداری می کند، بهای بازتولید نیروی کار را به مثابه یک کالا پرداخت می نماید و در قبال آن کل کار کارگر، کل قوای فیزیکی و فکری او را در اختیار می گیرد. با این قوای فیزیکی، فکری، حجم عظیمی ارزش می آفریند. از این ارزش ها جزء ناچیزی را به خاطر بازتولید نیروی کار به کارگر می دهد و جزء چند یا چند ده برابر عظیم ترش را سهم خود می سازد. همان سهمی که ارزش اضافه نام دارد، چهره سود به خود می گیرد. در اینجا یک سؤال مهم دیگر هم رخ می نماید. اینکه اگر سرمایه ثابت فاقد هر نوع ظرفیت زاد و ولد است، اگر هیچ ارزش تازه ای نمی آفریند، اگر آفریننده کل ارزش ها و اضافه ارزش ها کار زنده یا سرمایه متغیر است، پس چرا صاحبان سرمایه مدام و بی امان، جزء متغیر سرمایه را به طور نسبی حقیرتر و سهم سرمایه ثابت را باز هم نسبی کهکشانی می کنند. چرا کل دستاوردهای دانش بشری را صرف رشد تکنیک و صنعت و ساختن ماشین آلات مدرن تر، ربات ها، هوش مصنوعی و در آینده لابد هوش ماوراء مصنوعی، غیبی نامشهود و این نوع چیزها می کنند. مگر نه این است که در این فرایند حجم سرمایه ثابت فوران آسا افزون و نسبت سرمایه متغیر شتابناک رو به افت می رود؟ آیا اساس ادعا که سرمایه ثابت سترون، نازا، فاقد توان زایش است و هر چه ارزش جدید آفریده می شود حاصل نقش بازی بخش متغیر سرمایه است دچار تعارض و تضاد می شود؟! این یک سؤال کاملاً درست، جدی و غیرقابل چشم پوشی است اما پاسخش نیز ساده است. قبلاً اشاره وار گفتیم که تکنیک پیشرفته، صنعت مدرن، دستاوردهای علمی تاریخ انسان، هوش مصنوعی، باعث رشد حیرت انگیز بارآوری می شود. این رشد بارآوری کار طبیعتاً به کمک همین تکنولوژی و ربات و دیجیتال و هوش مصنوعی و صنعت پیچیده

اطلاعاتی انجام می‌گیرد. غالب اینها هم در کالبد سرمایه ثابت وارد پروسه تولید و ارزش افزائی سرمایه می‌شوند. بر همین مبنی این بخش سرمایه در همان حال که منشأ هیچ ارزش و اضافه‌ارزی نیست اما محمل افزایش بارآوری کار است و کمک می‌نماید تا با حداقل کارگر حداکثر تولید تحقق یابد.

رابطه تولید ارزش اضافی و خصلت بتواره سرمایه

سرمایه داران و متفکران بورژوازی در دنیا عوام فریبانه می‌گویند «کارگر در قبال کارش مزد دریافت می‌کند و بهای کار خود را می‌گیرد.» به طور مثال، شاعر ایرانی دوره قاجار، ایرج میرزا که ظاهراً خیلی «آزادخواه، مدرنیست و حتی کارگر دوست» هم بوده است، در یکی از شعرهایش از زبان یک کارگر چنین می‌سراید:

«تو از من زور خواهی، من ز تو زر چه منت داشت باید یکدگر را؟»

این حرف سرمایه داران و متفکران طبقه آنهاست. ما در بالا به گونه‌ای روشن دیدیم که واقعیت ماجرا ۱۸۰ درجه معکوس است. کارگر مثلاً ۱۲ ساعت تمام برای صاحب سرمایه کار کرده است، در حالی که معادل یک ساعت از کل این ساعات کار به خودش، به هزینه معاش او و فرزندانش تعلق گرفته است. این که گویا او کار کرده و بهای کارش را دریافت نموده است!! اساساً یک جعل، قلب ماهیت، ضد واقعیت و سخنی عمیقاً دروغ است. سرمایه و نمایندگان فکری وارونه اندیشش، این جعلیات را به هم می‌بافند تا به شستشوی مغزی و مهندسی افکار انسانها پردازند، شیرازه شعور، شناخت کارگران را بمباران کنند، از تشخیص حقایق باز دارند و در همین راستا سهمگین‌ترین ضربه‌ها را بر مبارزه طبقاتی توده کارگر وارد سازند، این مبارزه را از بستر زلال ضد سرمایه داری خارج و در سیاهی زارهای مخوف و تمکین به ماندگاری بردگی مزدی از پای در آورند، این جعل و فریب را باید در هم کوبید. یک شرط لازم این کار آن است که سرمایه را به درستی بشناسیم، قادر به کالبدشکافی آن باشیم و

حاصل این کالبدشکافی را در معرض مشاهده و تشخیص همه آحاد کارگران دنیا بگذاریم. اگر این کار انجام نگیرد و به میزانی که در انجامش تعلل، تسامح شود، کارگران آموزه های نمایندگان کوردل سرمایه را باور می کنند. گردن می نهند، از جستجوی یافتن میدان راستین کارزار طبقاتی ضد بردگی مزدی و استقرار در سنگر پیکار ضد سرمایه داری باز می مانند. مبارزه طبقاتی را با چون و چرا بر سر افزایش دستمزد یا به تعبیر خودشان «حق بیشتر» در مقابل کاری که کرده اند جایگزین می سازند. مزدبگیری را سرنوشت مقدر خود تلقی می کنند، همیشه کارگر ماندن، همیشه برده مزدی بودن و زیستن را تقدیر ازلی، مشیت ابدی و قهری خویش می پندارند. سرمایه در سرشت خود یک رابطه افسونگر، رازپرداز و دارای قدرت جعل و وارونه گردانی است. این قدرت را باید شناخت و برای این کار باید به عقب برگردیم، شیوه تولید سرمایه داری از درون فرآیند توسعه و بسط اقتصاد کالایی بیرون آمده است. رازپردازی و باژگونه گردانی سرمایه ریشه در جادوگری و افسونکاری کالا دارد. بسیار مختصر به توضیح کالا پردازیم و چند و چون سرشتی این افسونگری، جعل، قلب ماهیت را در آنجا کندوکاو کنیم، هر چه ژرف تر بشناسیم.

کالا، بتواریگی، بمب فریب

هر شیء یا هر فرآورده کار انسانی لزوماً کالا نیست. آنچه امروز به صورت کالا تولید می شود نیز در یک نظم اقتصادی و اجتماعی دیگر می تواند کالا نباشد. محصول کار بشر از آغاز کالا نبوده است، بلکه در شرایط تاریخی معینی به کالا تبدیل شده است. اگر کسی چیزی را برای استفاده شخصی خود تولید کند به تولید کالا دست نزده و حاصل کار وی مسلماً کالا نیست. اگر کل انسان های یک جامعه یا جهان موجود هم بر اساس یک برنامه ریزی متحد جمعی، شورائی، با دخالت نافذ و مؤثر و آزاد همه آحاد خویش نیازهای معیشتی و رفاهی و امکانات زیست عالی

انسانی خود را تولید و بین هم توزیع کنند باز هم کالا تولید نکرده‌اند و روابط اقتصادی جاری میان آنها روابط کالایی نخواهد بود. یک فرآورده کار انسانی هنگامی به کالا تبدیل می‌شود که برای مبادله و فروش تولید گردد. یعنی هدف تولیدش فروش یا داد و ستد با کالای دیگر باشد. پس باید به ژرفای مبادله خیره شد و دید چرا داد و ستد میان فرآورده‌ها آنها را به کالا تبدیل می‌کند. اگر تاریخ زندگی بشر را ورق بزنیم به زمانی می‌رسیم که هیچ مبادله‌ای وجود نداشته است. انسان‌ها محصولات کار خود را با هم مبادله نمی‌کرده‌اند، بلکه آنچه را به طور جمعی با هم تولید می‌نمودند، با همدیگر مورد استفاده قرار می‌دادند. تا اینجا فرآورده‌های کار افراد فقط به اعتبار **ارزش استفاده**‌ای که برای آنها داشت مورد توجه بوده است. در دل این وضعیت، اشیاء یا محصولات کار فقط دارای **ارزش استفاده** بودند و با این هدف تولید می‌شدند که این یا آن نیاز معیشتی، رفاهی، اجتماعی انسان را رفع کنند.

با گذشت زمان و تکامل ابزار کار بشر، اندک اندک وضع بر هم ریخت، انسانها به جای آن که خودشان تولید و استفاده کنند، به جای آن که حاصل تولید جمعی را به صورت اشتراکی مورد استفاده قرار دهند، شروع به داد و ستد محصولات کارشان باهم کردند. از این تاریخ به بعد ارزش استفاده، مورد نیاز بودن، فقط از این لحاظ موضوعیت داشت که پیش شرطی برای مبادله کالاها بود. به این دلیل روشن که هر محصول برای آنکه ارزش مبادله داشته باشد و بتواند با فرآورده دیگر داد و ستد شود، باید نوعی نیاز را برطرف سازد. حال این که چه نیازی؟ واجد هیچ اهمیت نمی‌توانست باشد، به طور مثال خنجری که برای سر بریدن، سنان و سرنیزه‌ای که برای دریدن سینه یک مخالف و گرفتن جان وی ساخته می‌شد، به همان اندازه ارزش مصرف داشت و احتیاج محسوب می‌گردید که تولید دارو برای معالجه بیماری‌ها!! هر دو تا نوعی نیاز را برطرف می‌ساختند، بر همین اساس از قابلیت مبادله برخوردار می

شدند و عملاً مورد داد و ستد قرار می گرفتند. ماجرا را در یک جمله خلاصه کنیم.
ارزش مبادله بنیاد واقعی تولید شد.

با شروع مبادله محصولات باهم، فرآورده های کار بشر کالا شد. آنها دیگر نه بر پایه ارزش استفاده خود، بلکه صرفاً به این خاطر که قابل مبادله بودند تولید گردیدند. هدف تولید، فقط فروش در بازار و مبادله با محصولات دیگر شد. یک سؤال اساسی اینجا آن است که محصولات بر چه پایه ای و بر مبنای چه معیاری باهم مبادله شدند یا امروز می شوند؟ یافتن پاسخ این سوال، گامی مهم برای آشنائی با قدرت ساحره سرمایه در جعل، مسخ، باژگونه کردن حقایق زندگی بشر، جامعه، جهان، تاریخ، واقعیت های تاریخی، اجتماعی است. جستجو برای کاویدن این راز را با طرح یک سؤال ساده روزمره شروع کنیم. آیا هیچگاه با خود فکر کرده اید که چرا یک نان سنگک، مثلاً ۵۰۰۰ تومان، ولی یک گردنبند طلا ۲۰۰ میلیون تومان به فروش می رسد؟ نان سنگک یا کلاً نان، احتیاج جبری زندگی و وسیله زنده ماندن آدم ها است، در حالی که گردنبند طلا یک آلت زینتی است و داشتن و نداشتنش هیچ تأثیری روی حیات و ممت آدمی ندارد. به عبارت دیگر این که گردنبند طلا ۴۰ هزار برابر یک نان سنگک می ارزد، به خاطر ارزش استفاده یا نیاز بیشتر انسان به آن نیست. باید دلیل دیگری داشته باشد. تاریخ را ورق بزنیم. زمانی پول وجود نداشت و تولید کنندگان محصولات خود را به طور مستقیم باهم مبادله می کردند. ۲ کیلو عدس را با ۵ کیلو خرما معاوضه می نمودند. چرا ۲ کیلو عدس با ۵ کیلو خرما و نه ۱۰ کیلو؟ چرا نه ۵ کیلو عدس و ۵ کیلو خرما و صدها چراغ دیگر از همین دست؟! پاسخ واقعاً ساده نیست و یافتنش نیازمند اندیشیدن، تعمق و تجسس بسیار است. مارکس این کار را کرد و پاسخ را یافت. او انسانی از طبقه کارگر و میان کارگران عصر خود بود که توانست این راز را بگشاید و از حالت «سر به مهر» بیرون آرد. مارکس دریافت که فرآورده های کار بشر به رغم تنوع، تمایز و تکاثر بسیار زیادی که دارند در یک چیز

دارای اشتراک کامل هستند. کل آنها هر کدام حجم معینی کار انسانی با خود حمل می کنند. در همین مثال ما، هم عدس، هم خرما حامل مقداری کار هستند که با واحد زمان مثلاً ساعت، دقیقه، روز، شبانه روز قابل اندازه گیری هستند. در هر کدام ساعاتی از عمر و زمان کار انسان نهفته است. هر دو کالا یا تمامی کالاهای روی زمین در دقیق ترین و واقعی ترین بیان، مقداری کار مرده اند. کاری که پیش تر حیات داشته است، کار زنده بوده است. انرژی، قوه، توان یک انسان زنده را به نمایش می نهاده است.

کار مجرد و مشخص

مارکس اولین کسی است که دوگانگی ماهوی میان کار مجرد و مشخص را تشخیص داده و تشریح کرده است. او تأکید دارد که شناخت درست این تفاوت هویتی، برای فهم عمیق اقتصاد سیاسی بورژوازی بسیار مهم است. ماحصل توضیح او این است که کالاهای متمایز هر کدام نیاز خاصی را تأمین می کنند و ایجاد آنها مستلزم فعالیت های تولیدی خاص است. یک کت و ۲۰ متر کتان، ارزش استفاده های کاملاً متفاوتی هستند و ما عجلتاً فرض را بر این می گذاریم که دارای ارزش مبادله برابر می باشند، خیاطی و نساجی که برای تولید آن ها لازم است هم کارهای مختلفی هستند. اما این دو نوع فعالیت تولیدی کیفیتاً متفاوت با دو ارزش استفاده کاملاً متمایز، هر گاه از نوع استفاده، خواص کیفی و حالات صوری آنها چشم پوشیم، فقط دو شکل متفاوت صرف نیروی کار انسانی خواهند بود. کت و کتان یا میز، فرش، موبایل، یخچال، عدس، اتوموبیل و گندم حالت های بسیار متفاوت و متنوع یا شکل مشخص کار را تشکیل می دهند. در پشت کل اینها عنصر مجرد مشترکی قرار دارد که همان کار مجرد انسانی یا زمان کار است. نیروی کار برای آنکه بتواند به این یا آن شکل مشخص استعمال گردد، به درجه ای از تکامل نیاز دارد، اما ارزش یک کالا فقط نماینده کار

مجرد اجتماعاً لازم انسانی است. نیروی کاری که فرد معمولی به طور متوسط، بدون تکامل خاصی در وضعیت جسمانی خویش از آن برخوردار است. کار ساده اجتماعاً لازم در شرایط تاریخی متفاوت در جوامع مختلف طبیعتاً متفاوت است اما در یک جامعه معین مقداری معلوم است. کار پیچیده و دارای مهارت صرفاً کار ساده فشرده یا مضربی از آن است. کالا ممکن است محصول پیچیده ترین کارها باشد اما در ارزشش معادل کار ساده قرار می گیرد و نماینده کمیت معینی از کار ساده است. کارهای گوناگون با درجات مختلف پیچیدگی بر اساس ضریب های متفاوت به کار ساده یا کاری که میزان سنجش ارزش است تحویل می شوند. بالاتر گفته شد که یک کت به اندازه ۲۰ متر کتان ارزش دارد. چرا؟ صرفاً به این خاطر که تولید هر دو کالا به زمان کار برابر نیاز دارد. آنها دارای ارزش استفاده های متمایزی هستند اما زمان کار مورد احتیاج برای تولیدشان یکسان است. ارزش استفاده های تولید شده در یک جامعه می تواند دچار رشد کمی عظیم شود اما این رشد بسیار چشمگیر ارزش استفاده ها معمولاً با تنزلی فاحش در ارزش کالاها همراه است. این همان موضوع اساسی است که ریشه در تضاد ماهوی میان کار مشخص و مجرد دارد. افزایش بارآوری کار، تولید انبوه تر کالاها و ارزش استفاده های بیشتر را به دنبال می آورد، اما هر مقدار این کالاهای انبوه تر و ارزش استفاده های غول آسازتر، در قیاس با قبل، زمان کار اجتماعاً لازم کمتری همراه دارند و به همین میزان هم، مقادیر ارزشی یا ارزش مبادله های کمتر با خود حمل می کنند. کار معینی که در مدت زمان معین انجام می گیرد، مستقل از همه تغییرات ناشی از بارآوری، مقدار معینی ارزش تولید می کند هر چند که در فاصله زمانی برابر ارزش استفاده های نابرابر به وجود آورد، این ارزش استفاده بیشتری می شود اگر بارآوری بالا رود و کمتر می گردد هر گاه بارآوری پائین آید.

کار اجتماعاً لازم

مارکس می گوید: «ارزش هر کالا ناشی از مقدار کار اجتماعاً لازمی است که صرف تهیه آن شده و در آن نهفته است». چرا می گوید کار اجتماعاً لازم؟ به خاطر آنکه میزان مهارت، تجربه، تخصص، بازدهی کار افراد، درجه تکامل ابزار کارشان، در جوامع مختلف، در دوره های تاریخی متفاوت، در شرائط متنوع، در مورد افراد متمایز با هم تفاوت دارد. یک جا شاید هر ریسنده در روز ۵ کیلو نخ ریسد، در شرائط دیگر همین نفر ۱۵ کیلو ریسد. کار و تولید کالا یک عمل اجتماعی است، کالا خود یک رابطه اجتماعی است، ما از کار اجتماعی صحبت می کنیم، فقط عدس و خرما یا عدس و خرمای تولید شده توسط سارا و فرهاد نیستند که باهم معاوضه می شوند، داد و ستد کالاها یک پدیده سراسری، اجتماعی، جهانی است. کار یا زمان کار نهفته در کالاها نیز، زمان کار صرف شده توسط سارا و فرهاد نیست، زمان کاری است که به طور متوسط با توجه به تمامی مؤلفه های دخیل، مانند سطح تکنیک، مهارت، بارآوری کار و غیره، برای تولید کالای معین لازم است. ممکن است زمان کار متبلور در یک کالا به هنگام تولیدش با توجه به همه مؤلفه ها ۲ ساعت باشد اما این زمان کمی بعدتر بر اثر رشد تکنیک و افزایش بارآوری کار به ۱ ساعت حتی ۵ دقیقه کاهش یابد، به هر حال آنچه معیار ارزش کالاها است نه کار لازم این یا آن فرد مجزاً بلکه کار اجتماعاً لازم در هر دوره و شرائط جداگانه تاریخی، اجتماعی است.

شکل معادل ارزش و پیدایش پول

انسانها برای مدتها کالاها و محصولات تولید شده توسط خود را باهم مبادله می کردند، در حالی که هنوز از پول خبری نبود. در طی این دوره معمولاً یک کالا از میان همه کالاها نقش معادل را ایفا می کرد، به گونه ای که زمان کار نهفته در آن،

مبنای محاسبه ارزش کالاهای دیگر، یا کار نهفته در آنها قرار می گرفت. به طور مثال، یک خروار گندم، چند خروار علوفه، چند کیلو ماهی و یا گوشت حیوانات دیگر را با یک رأس گوسفند، معادل قرار می دادند و آنها را باهم مبادله می کردند. در همه این حالات، ما شاهد وقوع مبادله کالاها بر اساس یک مقیاس مشترک بوده ایم. این مقیاس یا معیار سنجش مشترک، جز همان زمان کارِ متراکم در این کالاها، هیچ چیز دیگر نبوده است. در مثال ما، گوسفند به این دلیل نقش معادل را پیدا می کرده است که وسیله ای برای سنجش زمان کارهای متراکم در محصولات مورد داد و ستد بوده است. با گذشت زمان، اندک اندک همین شکل معادل جای خود را به پول داد. به این ترتیب پول همان شکل تکامل یافته ارزش معادل است، به بیان دیگر، پول به نوبه خود معیارِ سنجشِ زمان کارِ نهفته در کالاهای مختلف است. وقتی می گوئیم یک کتاب 50 000 تومان، یک کامپیوتر 2 000 000 تومان، و یک کت و شلوار 1 000 000 تومان می ارزد، معنای واقعی حرف ما این است که در یک کامپیوتر، 40 برابر کتاب و در یک دست کت و شلوار 20 برابر کتاب کارِ متراکم شده انسانی وجود دارد. به بحث بتوارگی سرمایه باز گردیم.

مبادله کالاها، پروسه استیلای حاصل کار بر انسان

برای یک لحظه به عمق همین مسئله توجه کنیم. سرمایه داری فاز عالی تکامل اقتصاد کالائی و کالا سلول جامعه سرمایه داری است. در این جامعه در هر ثانیه میلیاردها تُن، کالا در چهار گوشه دنیا باهم داد و ستد می شود. در جریان این داد و ستدها چنین وانمود می شود که خود این اشیاء و محصولات هستند که باهم مبادله می کردند. ما فقط این را می بینیم که پولهایی پرداخته می شود و کالاهایی دریافت می گردد. این که در این میان به طور واقعی چه چیز با چه چیز معامله می شود، برای کسی مهم نیست. حرکت اشیاء و روابط این اشیاء با یکدیگر، به طور

کامل جای روابط اجتماعی و واقعی انسانها را گرفته است. آنچه در عالم واقع باهم مبادله می گردد، زمان کاری است که در هر کدام این کالاها متراکم شده است. زمان کاری که عمر، گوشت، پوست، خون، حشر و نشر انسان ها است. ماجرا در همین جا تمام نمی شود. روابط میان اشیاء، در توسعه خود، در درون جامعه سرمایه داری به قدرت مسلط، قادر، حاکم زندگی بشر تبدیل می گردد. کالا که دیگر سرمایه است نیروی ماورای زندگی یا قدرت تعیین کننده کل سرنوشت ها، سرنوشت همه انسان های سکنه زمین می گردد. دیدیم که کالا یک نیروی جادویی، بتواره، وارونه پرداز و جعل کننده واقعیتها است. رابطه تولید اضافه ارزش، یا رابطه خرید و فروش نیروی کار این بتواری، افسونگری، وارونه نمائی را به اوج می برد. در یک سوی این رابطه، سرمایه و در سوی دیگرش نیروی کار ایستاده است. دو کالا باهم مبادله می گردند. اما این مبادله، یا در واقع طرفین این داد و ستد، در قیاس با مبادله جاری میان کالاهای دیگر، از یک ویژگی اساسی و سرنوشت ساز برخوردار است، این ویژگی را از نزدیک باهم بررسی کنیم.

آنچه کارگر در این معامله می فروشد نه کار متراکم شده او، که **نیروی کار**ش است. پولی که سرمایه دار به کارگر می پردازد بهای کاری نیست که او انجام می دهد، بهای نیروی کارش، بهای بازتولید نیروی بدنی یا فکری است که کارگر حین کار برای سرمایه دار از دست داده است. آیا این پول واقعاً قوه کار از دست رفته کارگر را جبران می کند. قطعاً نمی کند. چرا؟ فقط به دو دلیل مهم اشاره می کنیم. **اول:** فرض را بر این گذاریم که کارگر با مزد دریافتی، قوای بدنی، دماغی ضایع شده اش را بازتولید کند، اما او در بازه زمانی انجام کار یا ساعات تشکیل دهنده روزانه کارش فقط مقداری گوشت و پوست و خون یا توان فکری از دست نداده است. بخشی از عمرش را برای همیشه باخته است. بخشی از عمر که قابل بازگشت نیست. کارگر در طول این روزانه کار به طور واقعی برای خودش کار نکرده است. مطابق خواست و انتظار خویش کار

نموده است. اینکه چه کاری انجام دهد و چه تولید بنماید را انتخاب نکرده است. در طول روزانه کار به طور کامل در اختیار سرمایه دار سفاک بوده است. سرمایه دار فقط نیروی بدنی، فکری او را مصرف نموده، اراده، اختیار، انتخاب، حق نظر و دخالت همه چیزش را تملک کرده است، او را به انسانی از همه لحاظ مسلوب الحقوق، اسیر، محروم از کمترین تنفس آزاد مبدل ساخته است. **دوم:** حتی بهای بازتولید همان قوای فیزیکی، فکری از دست رفته نیز که کارگر زیر نام مزد دریافت می دارد، در هیچ کجا، هیچ شرائطی یک مقدار ریاضی، یک عدد ثابت مبتنی بر محاسبات مقرر طبیعی، انسانی، اجتماعی نیست. حد و حدودش زیر فشار آرایش قوای طرفین متخاصم تعیین می گردد. در جایی حتی ۲۰٪ یا ۱۰٪ جای دیگر هم نیست. وحوش سرمایه دار با بهره گیری از کل زرادخانه های قهر و سرکوب، میزانش را تا پائین ترین نقطه ممکن کاهش می دهند و کارگران تنها با توفان مبارزات و صف آرائیها است که موفق به افزایش اندک آن می گردند. در یک کلام هیچ بهای نیروی کار حتی بهای واقعی نیروی کار هم نیست. به بررسی تفاوت بسیار فاحش، اساسی میان کار کارگر و نیروی کار او پردازیم. این دو مقولاتی بسیار متفاوتند. کار کارگر فرآیندی است که او در جریانش با استفاده از ابزار کار، به تغییر مواد خام و مصالح تولید، وسائل کمکی، نیم ساخته ها می پردازد و یک محصول جدید می آفریند. اما نیروی کار کارگر ساعاتی از عمر او است که سرمایه دار در قبال پرداخت مبلغی پول آن را تصاحب می نماید و حق مصرف ساعات خریده شده را به خود اختصاص می دهد. سرمایه با خرید این نیروی کار، یا این ساعات عمر کارگر این حق را کسب می کند که هر طوری خودش اراده کند یا به بیان دقیق تر هر گونه که مصلحت ارزش افزایی سرمایه اش و فرآیند کار و تولیدش است، از نیروی مذکور بهره برداری کند. این نیروی کار خریداری شده می تواند در ساختن یک موشک به مصرف رسد، می تواند در تولید آنتی بیوتیک به کار گرفته شود صرف ساختن یک ساختمان گردد، در تولید لباس، کامپیوتر، خودرو

و هر چیز دیگر به کار گرفته شود. سرمایه‌دار به گاه داد و ستد با کارگر، معادل پولی کاری را که کارگر انجام داده و به صورت خودرو، کامپیوتر، ساختمان یا دارو متراکم شده است، نمی‌پردازد. او فقط قوه کار کارگر را برای مدت مثلاً ۸ ساعت، یک ماه، یک سال یا بیشتر می‌خرد. پولش را برای این می‌پردازد که کارگر در یک بازه زمانی معلوم و مقرر، نیروی کارش را در اختیار وی گذارد تا او هرگونه که خواست و مصلحت ارزش افزائی هر چه بیشتر سرمایه اش دید، به کار گیرد. آنچه کارگر در طول این زمان معین تولید می‌کند یا به صورت کار انجام می‌دهد، ممکن است ۵ برابر، ۱۰ برابر، ۱۵ برابر و گاه دهها برابر بهای نیروی کارش باشد. در مثال مشخصی که ما در شروع همین متن آوردیم نشان دادیم که به طور مثال کارگران بخش صنعت در ایران در سال ۱۴۰۰ به طور میانگین از هر ۱۰۰ میلیون تومان تولید خویش، فقط هفت تا هشت میلیون تومانش را زیر نام مزد دریافت کرده اند. بیش از ۹۲٪ کارشان پس از کسر کل هزینه ها، توسط طبقه سرمایه دار به صورت ارزش اضافی یا کار پرداخت نشده تصاحب گردیده است و سرمایه این طبقه شده است.

باز هم سری به خصلت واژگونه‌ساز و رازپرداز کالا، سرمایه، رابطه تولید ارزش اضافی بزنیم. در رابطه میان کالاها باهم دیدیم که سیمای ظاهری کالاها به مثابه اشیاء، کل واقعیت رابطه میان انسان ها باهم، یعنی اصل مبادله شدن نیروی کار انسانی نهفته در درون این کالاها با یکدیگر را از انظار مخفی می‌کند و به عالم اسرار می‌سپارد. این امر در رابطه تولید ارزش اضافی در مبادله میان سرمایه و نیروی کار یا رابطه خرید و فروش نیروی کار بسیار عظیم تر رمز آمیز می‌گردد. در اینجا فقط رابطه میان انسان ها نیست که در قالب رابطه میان اشیاء جلوه می‌کند، بلکه اولاً، مبادله دو کالای عمیقاً نابرابر باهم به صورت رابطه کالاهای برابر تظاهر می‌کند!! ثانیاً، اگر در آنجا فقط رابطه میان کالاها به نیروی مسلط بر رابطه انسان ها تبدیل می‌شد، در اینجا نیروی کار انسانی خرید شده با انفصال

کامل از هر نوع دخالت صاحب یا صاحبان این نیرو، یعنی طبقه اجتماعی دارنده این کالا به قدرت فائقه، قاهر، یکه تاز و در واقع به خدای مطلق هستی بشریت معاصر مبدل می گردد. مشاهده می کنیم که رابطه خرید و فروش نیروی کار یک رابطه سراسر واژگونه پرداز و توهم آفرین است. کارگر نیروی کارش را می فروشد و سرمایه دار یا به بیان دقیق تر سرمایه، این چنین وانمود می کند که او کارش را فروخته است. کارگر در طول زمان کاری که برای سرمایه دار کار می کند، ارزشی چندین برابر آنچه به عنوان مزد دریافت داشته است برای سرمایه تولید می کند، اما سرمایه این چنین می نمایاند که کارگر بهای کل کارش را گرفته است. آنچه به صورت ارزش اضافی یا سود نصیب سرمایه دار می گردد و به سرمایه مجدد تبدیل می شود، ارزشی است که کارگر با کار خود تولید کرده است، اما سرمایه مدعی است که این ارزش را سرمایه اش آفریده است. کارگر با فروش نیروی کار خویش از هر نوع حق دخالت در فرآیند کار و سرنوشت محصول کار خود محروم می شود، اما سرمایه چنین القا می کند که کارگر با گرفتن مزدش تمامی حق و حقوق انسانی و اجتماعی خود را دریافت کرده است!!

رابطه خرید و فروش نیروی کار، شالوده و زیربنای هستی نظام سرمایه داری است. بنیاد این نظام یکسره و یکجا بر وارونه پردازی واقعیت های هستی، بر استثمار سهمگین و جنایتکارانه نیروی کار کارگران، بر استثمار عوام فریبانه و جنایتکارانه این استثمار، بر منحرف کردن کامل ذهن، شعور، شناخت توده های کارگر از ابعاد استثماری که می شوند، بر سلب مطلق کارگر از هر نوع دخالت در سرنوشت کار تولید و زندگی خویش، بر بردگی مزدی فروشندگان نیروی کار، بر خداگونه قدرت سرمایه استوار است. قوانین، قرارها و قراردادهای، اصول و احکام ارزش های اجتماعی و اخلاقی مدنیت و کل تبعات هستی این نظام، به همین اندازه واژگونه پرداز بشرستیز، ضد کارگر و ضد هر نوع حق و حقوق عادلانه انسانی هستند. درست

به این دلیل مشخص و روشن که همه و همه از همین بیخ و بنمایه می گیرند، شاخ و برگ می کشند، همه و همه اقمار منظومه ای هستند که مرکز هستی آنها اینجاست، در خدمت توجیه عظیم ترین دروغ تاریخ زندگی بشر هستند. این دروغ عظیم که گویا کارگران نه نیروی کار خود، بلکه کار خود را به سرمایه می فروشند.

جامعه سرمایه داری و دو طبقه اساسی کارگر و سرمایه دار

سرمایه همان گونه که به کرات تصریح شد یک رابطه ماهیتاً اجتماعی است. رابطه ای که بر پایه همان اجتماعی بودن سرشتی اش، به دنبال ظهور و در فرایند انکشاف، قوام، استخوانبندی، استیلایش، شروع به آفرینش قرارها، قراردادهای، نهادها، قوانین، دولت، مناسبات اجتماعی، ساختار نظم، صورتبندی سراسری اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی، ایدئولوژیک، اجتماعی خود کرد. در سطحی از توسعه اش جامعه سرمایه داری را پدید آورد. جامعه ای که ظرف بازتولید و بقای رابطه سرمایه در کلیه تشخص های اجتماعی آن است. همه چیزش از اساس بازگونه، در خدمت سرمایه و طبقه سرمایه دار، ضد کارگر، پاسدار استثمار مشدّد و فزاینده کارگران، ساز و کار و پاسدار قاهر جدائی توده کارگر از کار، ساقط کننده طبقه کارگر از هر نوع و هر میزان دخالت در تعیین سرنوشت تولید، زندگی، کارش است. در این جامعه، سرمایه نقطه شروع، رجوع و ختم امور است. سرمایه است که برای چه تولید شود و چه تولید نگردد تصمیم می گیرد. چه میزان تولید شود را تعیین می کند، سرنوشت کل آفریده های کارگران چه شود را برنامه ریزی می کند و لباس اجرا می پوشاند. همه این تصمیم گیریها، برنامه ریزی ها، تعیین سرنوشت کار انسان ها، همه و همه را در راستای پاسخ به پیش شرطها و نیازهای تولید هر چه نجومی تر اضافه ارزشها، خودافزائی و خودگستری بی مهار خود انجام می دهد. جامعه سرمایه داری ترکیب همه لحاظ متنوع، رنگارنگ تشخصهای اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی،

فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی سرمایه است. تشخیص هائی که هر کدام و همه آنها هماهنگ و همساز احتیاجی از احتیاجات زنجیروار بازتولید، بقا و خودگستری رابطه تولید اضافه ارزش را تأمین، تضمین، رفع می سازند. سرمایه موجودیتش را با خرید و فروش نیروی کار وارد تاریخ زندگی بشر می نماید. در همین جا سنگ بنای تقسیم انسان ها به دو طبقه اجتماعی متخاصم را استوار می کند. این اولین مَه‌ری است که بر سیمای جامعه در حال تکوین و توسعه می کوبد. جامعه ای بنا می شود که اکثریت غالب افرادش کارگرند، کل سرمایه ها و ثروت ها و امکانات را تولید می کنند اما قرار نیست هیچ چیز داشته باشند. بناست قهراً از کار خود جدا و از هر نوع دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود ساقط باشند. در سوی مقابل این اکثریت غالب، طبقه ای شکل می گیرد، می بالد که مالک سرمایه است. طبقه سرمایه دار است. بر سرنوشت کار، تولید و زندگی طبقه اول مستولی است. سرمایه در همان لحظه پیدایش شالوده تقسیم انسان ها به دو طبقه استثمارشونده، فرودست کارگر یا بردگان مزدی در یک سو و استثمارکننده حاکم و مسلط سرمایه دار در سوی دیگر را می ریزد، مستحکم می سازد و هر چه آهنین تر می کند. همزمان برای فروش آنچه کارگران تولید کرده اند، راه بازار را پیش می گیرد. باید تولیدات را به فروش رساند با این هدف که فرایند تولید اضافه ارزش، تبدیل آنها به سرمایه مجدد یا الحاقی را از سر گیرد و تکرار کند. برای این کار باز هم نیازمند کارگر است. کارگرانی که تولید نمی کنند اما وجودشان شرط حتی سامان یافتن و تحقق اضافه ارزش هائی است که تولید شده است. سرمایه در متن این فرایند، به راه، جاده، وسائل حمل و نقل، ناوگان دریائی، کمی این طرف تر راه آهن، هواپیما، نیازمند می شود. تولید همه اینها را اجزاء پرتلاطم و پویای روند ارزش افزائی خود، جزئی از پروسه استثمار هر چه شدیدتر و هلاکتبار توده های کارگر می کند. نیازمند گمرک و بندر و خطوط مواصلاتی گسترده می گردد. مؤسساتی که اداره آنها نیازمند نهادها و سازمانهای خاص است. در عرصه

صنعت، معدن، حمل و نقل، همه عرصه های دیگر برای بارآوری افزون تر نیروی کار، تولید اضافه ارزش های کپهکشانی تر، سرمایه های کوه آساتر دست به کار کاوش، تحقیق، توسعه علوم، اختراعات، کشفیات، عظیم تر می شود. برای پیشبرد کل کارها و تمامی آنچه که به سودآوری عظیم تر می گردد راه شناخت بیشتر از طبیعت، اداره بهتر تولید و گردش، مدیریت ارزانتر و در یک کلام هزینه هر چه پائین تر، سودآوری هر چه سونامی وارتر می شود. کل دستاوردهای شناخت، تکنیک، تحقیق، دانش بشری را در همین راستا به کار می گیرد. جامعه سرمایه داری از درون همین فرایند، می بالد. همه جا سرمایه است که نیاز ارزش افزائی بیشتر، انبوه تر خود را سلسله جنبان حوادث می سازد. تمامی رخدادها را به صورت پاسخ این احتیاج نسخه می پیچد و به سوی وقوع می راند. سرمایه در این گذر به تنظیم و تنسیق آنچه که آفریده کار و استثمار کارگران است اکتفا نمی ورزد. همه آنچه را که حاصل نسلهای پیشین انسان ها است، وارد این چرخه می کند، سرشت سرمایه داری می بخشد، با روند تولید و بازتولیدش همساز می نماید. کلیه اشکال پیشین سرمایه را از بنمایه ماقبل خود ساقط می گرداند، در شیوه تولید جدید منحل می سازد. شکلهای سابق سرمایه، بهره، اجاره زمین، انواع مختلف رانت، همه تعلقات، بارآوردهای اقتصاد کالائی نخستین را اجزاء شناور منظومه جدید می کند.

سرمایه داری و دولت

سرمایه کار پرداخت نشده طبقه کارگر، وجودی ماهیتاً متناقض دارد و اسیر کوبنده ترین تناقض ها است. بنیاد هستی اش بر قهر اقتصادی ضد انسانی استوار است. قهری که وحشیانه ترین نوع قهر در تاریخ است. با این سرشت از همان لحظه ظهور آماج کارزار توده کارگر بوده است. کارگرانی که سرمایه کار پرداخت نشده آنان است و مالکان سرمایه یا طبقه سرمایه دار برای سرکوب فیزیکی و فکری این کارزار، دست به

کار برپائی نهاده‌ها، بنگاه‌ها، قوانین، زرادخانه‌های تسلیحاتی، تربیت قوای قهر، ساختار نظم، مؤسسات آموزشی، کشف راهبردها، راهکارها شدند. دولت سرمایه از درون این فرایند تولد یافت، دولتی که در مُشتی نهاده‌های سرکوب پلیسی، نظامی، اداری، زندان، بیدادگاه، میدان تیر خلاصه نمی‌گردد. قدرت پاسخگوی کل احتیاجات رابطه خرید و فروش نیروی کار، تولید، بازتولید، خودگستری و بقای سرمایه داری است. اگر سرمایه تمامی نیازهای چرخه ارزش افزائی، خودگستری و بقایش را تار و پود شعور توده کارگر می‌کند، این کار را به ویژه با اهرم دولت و نهادهای تشکیل دهنده ماشین دولتی انجام می‌دهد. از تریبون دولت زمین و زمان زندگی انسان‌ها را با واژه فریب «ملت»! به هم می‌دوزد. این فریب را خوراک فکر و باور کارگران می‌کند، جنجال «ملت - دولت» را سم مهلک افکار توده کارگر می‌نماید، با این جنجال پوشالی سرکش‌ترین تضاد عصر، وجود طبقات متضاد کارگر و سرمایه دار، آتشفشان کارزار طبقاتی را از چشم شعور توده کارگر می‌دزدد. دستگاه‌های مخوف درونی خود، مجلس قانونگذاری، مجالس دیگر، هیأت وزیران، بیدادگاه‌ها، بانک مرکزی، سازمان برنامه، مرکز آمار، انستیتوهای پژوهشی، نهادهای امنیتی، اطلاعاتی، نظامی، پلیسی، مالیاتی، قیمت گذاری، شبکه‌های در هم تنیده اداری، برنامه ریزی، اجرائی، حقوقی، مدنی، فرهنگی را «دولت تمام جامعه» لنگرهای حیات «ملت واحد»!، جا می‌اندازد. مشتعل‌ترین، تضادها و تخصیصات لاینحل را عبای دروغین «وحدت ملی» می‌پوشاند!! پرده پولادین استتار این تضادهای آتشفشانی را «دولت کارگزار کل ملت» القاء می‌کند. نقش ارگان‌هایش را در حل و فصل نیازهای تولید، بازتولید، گردش، سامان‌پذیری سرمایه، تحمیل بردگی مزدی بر طبقه کارگر، تشدید وحشیانه استثمار نیروی کار، کمک به افزایش بی‌مهار اضافه ارزش‌ها، کاهش مستمر کار لازم کارگران، ساقط‌سازی کامل طبقه کارگر از تعیین سرنوشت کار، تعمیق مشدد جدائی این طبقه از کارش، بقای سرمایه داری، ذبح توده کارگر پای خروش شط‌سودها، جنگ افروزی،

نسل کشی، همه این ها را اداره «ملت»!! پاسداری آزادی و حقوق ملی!!، حفظ جان «مردم»!! جار زند. همه اینها را سم مهلک شعور کارگران می سازد. دولت سرمایه داری این است و کارش سوای همین بربریتها چیز دیگر نیست. آیا همه دولت های سرمایه داری چنین هستند؟. کل آنها بنمایه، موضوعیت، شالوده کار واحدی دارند. روبه، چهره، تشخیص حکومتی سرمایه اند اما برای ایفای همین نقش واحد، در شرائط متفاوت، الگوهای مختلف اتخاذ می کنند، شیوه های کار متمایز پیش می گیرند. هر کجا که جنبش کارگری در طغیان، رعد و برق ضد سرمایه داری بودنش خروشان، سهم اضافه ارزشهای طبقه سرمایه دار کهکشانی است، به کمی عقب نشینی رضایت می دهد، برخی خواستههای معیشتی، رفاهی، اجتماعی کارگران را گردن می نهد، نام این پسگرد اجباری، اضطراری، گذرا را «دموکراسی» می گذارد. هر کجا که حصّه اضافه ارزش های وحوش سرمایه دار ذره ای پائین تر و طنین ضد سرمایه داری مبارزات کارگران خاموش باشد نه فقط هیچ پسگردی را بر نمی تابد که با قهر، کشتار، زندان، شکنجه، تشدید انفجاری استثمار، محو هر نشانه رفاه، سلاخی آموزش، دارو، درمان، نسل کشی، آپارتاید دهشت زای جنسیتی، طوفان تخریب محیط زیست فرش تا عرش را در هم می ریزد، زمین را شش و آسمان را هشت می کند. کاری که همگان آن را دیکتاتوری هار عریان می نامند. هر دموکراسی در هر کجا و همه وقت چراغ دم باد است. کافی است که نرخ سودها سقوط کند و طوفان بحران غیرقابل مهار شود. در چنین وقتی اوبامای دموکرات جایش را به ترامپ فاشیست می سپارد، اولوف پالمه ها در نهایت گرنش عصای دست وارثان هیتلر می گردند تا آن کنند که نیاز چالش بحران است. دو سؤال اساسی در اینجا پیش می آید. **اول:** آیا تغییر الگوی دولت ها و به طور مشخص دیکتاتوری به دموکراتیک مشکلی از توده کارگر حل می کند و اساسا مقدور است؟ **دوم:** اگر حل نمی کند و مقدور نیست چرا همه جا سخن از دموکراسی، تغییر رژیم سیاسی و جایگزینی یک الگوی حکومتی با الگوی دیگر

است؟. کوتاه ترین پاسخ این دو پرسش آن است که **اولاً:** این جایگزینی در غیاب شاخص های رعد و برق ضد سرمایه داری جنبش کارگری و سهم کهکشانی اضافه ارزشهای طبقه سرمایه دار، غیرمقدور، حتی در صورت وقوع بیش از حد مستعجل و محکوم به شکست کامل است. **ثانیاً:** جنبش دموکراسی خواهی و تغییر الگوی دولتی سرمایه داری نه راه حل پیش پای طبقه کارگر، نه راهبرد و تاکتیک جنبش کارگری، نه هیچ گامی در هموارسازی بهتر راه مبارزه طبقاتی کارگران که بالعکس نسخه پیچی اپوزیسیون های راست و چپ بورژوازی برای تبدیل طبقه کارگر به پیاده نظم تسویه حساب با رقبای حاکم است. دولت همان گونه که تشریح شد، مستقل از دموکراسی، لیبرالی، فاشیستی، سوسیال - دموکراتیک، دینی، لائیک، دیکتاتوری هار بودنش، دولت سرمایه، تشخص حکومتی نظام بردگی مزدی است. با تغییر الگوی حکومتی سرمایه هیچ معضلی از کارگران گشوده نمی شود. سراسر قرن بیستم و ریع قرن اخیر تاریخ شاهد گویا، زنده، صادق این مدعا است. دموکراسی خواهی کارگران همه جا فاجعه بار آورده است، شکست پس از شکست زائیده است، نه به این معنی که رژیمها تعویض نشده اند یا الگوهای حکومتی تغییر نیافته اند، برعکس تغییر الگوها تحقق یافته اما وضع معاش، رفاه، حقوق اولیه انسانی، آزادیهای ابتدائی سیاسی و اجتماعی همگی بدتر شده، به قهقرا رفته است. به ایران ۵۷ نگاه کنید، «بهار عربی» را نظر اندازید. انقلابات نارنجی، زرد، بنفش، آبی، سبز، رنگین کمانی را چشم دوزید، حاصل همه آنها فقر، گرسنگی، بی خانمانی، بی سرپناهی، محرومیت های فاجعه بارتر طبقه کارگر بوده است. یگانه راه پیش روی طبقه کارگر مبارزه طبقاتی سازمان یافته آگاه شورائی ضد سرمایه داری است. این نظام بردگی مزدی است که باید آماج قهر و کارزار آگاه توفانی توده کارگر قرار گیرد. جنگ با دولت سرمایه جزء جدائی ناپذیر، درهمرفته، همزمان، همگن، همجوش مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری است و در این بستر باید هر چه توفانی تر پیگیری گردد.

نرخ اضافه ارزش، نرخ سود

ما برای تعیین نرخ استثمر کارگران یا نرخ اضافه ارزشی که کارگران تولید می‌کنند و توسط سرمایه یا سرمایه‌داران تصاحب می‌گردد کل ارزش اضافی تولید شده در طول یک سال را بر کل دستمزد سالانه کارگران تقسیم کردیم. در این محاسبه از سایر اقلام مربوط به هزینه تولید چشم پوشی کردیم. دلیلش روشن است. آنچه به صورت سود یا ارزش اضافی تولید می‌شود، نه از بخش ثابت سرمایه، که فقط کار پرداخت نشده کارگران، ارزشی است که بخش متغیر سرمایه، کار زنده کارگر تولید کرده است. نرخ اضافه ارزش سراسر و زلال، به ما می‌گوید که کارگران با کار خود چه حجم ارزش جدید آفریده اند و از این حجم ارزش تازه، کدامین درصد را به صورت بهای بازتولید نیروی کار دریافت کرده اند. با همه این ها سرمایه داران غواص بحر سود، متفکران سیه فکر و شعورباخته طبقه بورژوازی هیچ گوش شنوایی برای شنیدن حقایق ندارند. آنان منکر اصل استثمار کارگر توسط سرمایه هستند. منشأ اضافه ارزش را نه بخش متغیر سرمایه، نه کار زنده کارگر، بلکه کل سرمایه پیش ریز شده می‌بینند، تارهای صوتی گوششان با شنیدن اضافه ارزش جمع، منجمد و غیرقابل نفوذ می‌گردد. نرخ اضافه ارزش را به تیر می‌زنند، در عوض همه جا، در زمین و آسمان واژه سود را شکار می‌کنند، با هر تکان نرخ سود تمامی شیرازه وجودشان به تلاطم می‌افتد. به این فکر می‌کنند که سرمایه‌ای را پیش‌ریز کرده‌اند و باید بالاترین میزان سود را به چنگ آورند. این که چه بخشی از این سرمایه صرف استهلاک ماشین آلات و ساختمان و برق و گاز شده است؟ چه سهمی دستمزد کارگران گردیده است، نسبت کار لازم و اضافی چند است؟ بسیار ملال آور می‌نماید. در یک کلام آنچه برایشان اهمیت دارد **نرخ سود** است و نرخ سود در اقتصاد سیاسی سرمایه، از قیاس اضافه ارزش با کل سرمایه به دست می‌آید. خوب دقت شود که وقتی از تقسیم اضافه ارزش به کل سرمایه می‌گوئیم فقط سرمایه متغیر و بخش

گردان و مستهلک سرمایه ثابت را در نظر نمی‌گیریم. این نکته بسیار مهمی است که عدم توجه کافی به آن می‌تواند موجب گمراهی عظیم و محاسبه از بیخ و بن غلط شود. نرخ سود خارج قسمت اضافه ارزش بر کل سرمایه پیش ریز شده اعم از سرمایه وارد شده در کالاهای جدید و سرمایه ای است که در فرایند تولید حاضر است اما هیچ ریالش به مصرف نمی‌رسد و وارد محصولات جدید نمی‌گردد. موضوع را با ذکر یک مثال روشن سازیم. سرمایه ای به میزان ۱۰۰ میلیون دلار پیش ریز گردیده است. از این صد میلیون، ۵ میلیون دلار صرف پرداخت دستمزد یک ساله کارگران می‌شود. ۱۲ میلیون به خرید مواد خام، وسائل کمکی، نیم ساخته ها یا جزء گردشی سرمایه ثابت اختصاص می‌یابد. مابقی ۸۰ میلیون در تهیه ماشین آلات، وسائط نقلیه، ساختمان و کلاً بخش استوار سرمایه به کار گرفته می‌شود. از این رقم ۳ میلیون به صورت استهلاک وارد کالاهای جدید می‌شود. کالا - سرمایه های حاصل دور نخست واگرد به ارزش واقعی اش معادل ۳۵ میلیون دلار به فروش می‌رسد. از این رقم ۲۰ میلیون بهای تمام شده کالاها و ۱۵ میلیون دلار دیگرش اضافه ارزش است. به جدول زیر نگاه کنیم.

ارقام به میلیون دلار

کل سرمایه	ثابت	متغیر	ثابت مصرفی	اضافه ارزش	هزینه تولید	ارزش تولید	نرخ سود
۱۰۰	۹۵	۵	۱۵	۱۵	۲۰	۳۵	٪۱۵

در سرمایه گذاری بالا و واگرد نخست سرمایه، کالاهای تولید شده به ارزش واقعی خود معادل ۳۵ میلیون دلار فروش رفته اند. از این مقدار ۲۰ میلیون دلار بهای تمام شده کالاها و ۱۵ میلیون دلار اضافه ارزش است. نرخ استثمار ۳۰٪ (۱۵ میلیون دلار اضافه ارزش بخش بر ۵ میلیون دلار سرمایه متغیر) و نرخ سود خارج قسمت ۱۵ میلیون دلار بر کل سرمایه پیش ریز شده یا ۱۰۰ میلیون دلار، به میزان ۱۵٪ است.

سرمایه دار به کل سرمایه انباشت شده می‌اندیشد. او فقط برای اجزاء مصرف شده در فرایند تولید و تبدیل شده به کالا - سرمایه، سود نمی‌خواهد. برای هر ریال سرمایه اش اعم از متغیر، مستهلک شده و گردشی جزء ثابت که وارد ترکیب کالاهای جدید شده باشد یا در هیأت استوار که اصلاً مصرف نشده و فقط در فرایند کار حضور یافته باشد نیز سود می‌خواهد. او شیفته قیاس اضافه ارزش های هر دور واگرد یا دوره های واگرد سالانه با کل سرمایه خود می‌باشد. اولی را بر دومی تقسیم می‌کند تا دریابد که هر ۱۰۰ دلار سرمایه اش طی بازه زمانی معین چند دلار سود آورده و کدامین نرخ سود را محقق ساخته است.

چرا سرمایه دار در محاسبه نرخ سود خود به کل سرمایه و نه فقط سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در تولید محصولات جدید چشم می‌دوزد؟ پاسخ پیچیده نیست. کل سرمایه به طور مثال در اینجا ۱۰۰ میلیون دلار است. در حالی که مجموعاً فقط ۲۰ میلیون متغیر و ثابتش وارد کالاهای تازه شده است. او سرمایه گذاری کرده است تا برای هر دلارش سود ممکن به چنگ آرد، نه اینکه ۲۰ میلیونش سود آور و ۸۰ میلیونش عاطل و بدون سود ماند. اگر سرمایه پیش ریز خود را به همان ۲۰ میلیون دلار تقلیل می‌داد، در آن صورت سودش نیز به همین نسبت کاهش می‌یافت. اگر کارگران مورد استثمارش سه برابر مزد دریافتی خویش، اضافه ارزش یا سود تولید کرده اند به خاطر آنست که کل سرمایه ثابتش نه ۱۵ میلیون دلار بلکه ۹۵ میلیون دلار بوده است. هیچ جزء این سرمایه ثابت اعم از مصرف شده یا نشده هیچ ذره ارزش جدید نیافریده است، اما نه فقط بخش استهلاک که کل سرمایه فیکس حاضر در فرایند تولید از جمله ۸۰ میلیون دلار دست نخورده اش در بالا بردن بار آوری کار، در اینکه سرمایه دار بتواند با میزان هر چه کمتر نیروی کار، پرداخت هر چه کمتر مزد، بیشترین محصول را تولید، بیشترین کار اضافی را تصاحب نماید، به گونه ای بارز و فاحش تأثیر داشته است. ماشین آلات، صنعت مدرن، تکنیک پیشرفته، ربات، هوش

مصنوعی موجد هیچ ارزش تازه ای نیستند اما با افزایش بارآوری کار موجب بازدهی بیشتر و کوه آساتر کار توده کارگر می گردند. تأثیر بارزی که در نظام بردگی مزدی یگانه حاصلش جدائی هر چه ژرف تر کارگر از کارش، سقوط هر چه انفجاری تر او از دخالت در سرنوشت کارش، کهکشانی تر شدن هر چه بیشتر سود طبقه سرمایه دار، تحکیم بیش از پیش پایه های قدرت سرمایه داری است. درنگ روی نکته بالا بسیار مهم است. بر اساس آمارها حتی محافظه کارترین گزارش ها کل سرمایه در گردش روز دنیا، حداقل ۷۰۰ تا ۸۰۰ تریلیون دلار است. طبقه کارگر بین المللی باید با کارش برای کل این ۸۰۰ تریلیون دلار اضافه ارزش و سود آفریند و این در شرائطی است که شمار کارگران در قیاس با حجم کهکشانی سرمایه ها به طور نسبی هر روز به گونه بسیار چشمگیر و حیرت آوری کاهش می یابد. کارگران هر چه کمتری باید اضافه ارزش های هر چه نجومی تر و هیولائی تر تولید کنند، در همین راستا هر چه وحشتناکتر بفرسایند، هر چه کوبنده تر از کار خود جدا و از دخالت در سرنوشت کارشان ساقط گردند، فشار استثمار آنها به آسمان رود، به شکل دهشت انگیزی فقیرتر، گرسنه تر، محروم تر، مفلوک تر شوند. اما معضل مطلقاً به همین حد محدود نیست. سرمایه برای بقای خود، برای تداوم بازتولید، ارزش افزائی و خودگستری اش سراسر دنیا را دچار زلزله می کند، به سمت نابودی می راند، خوراک و پوشاک، آب، روشنائی، دارو، درمان، آموزش، قوت لایموت میلیاردها کارگر را سلاخی و حاصل سلاخی های فزاینده مرگ آور را دستمایه افزایش ارزشها، چالش تنزل نرخ سودها می کند، اما باز هم نرخ سودهایش در سطح جهانی، به طور تاریخی رو به افت می رود. بحران بعد بحران می آفریند، کل آنها را بر زندگی کارگران بار می کند. بحرانهایش بازگشت ناپذیر می شوند. به این بحث باز می گردیم و بحران سرشتی، قهری، گریزناپذیر سرمایه داری را واکاوی و مرور می کنیم.

ارزش اضافی مطلق و نسبی

یک روز کار ۸ ساعته را در نظر بگیریم، مطابق محاسبات تا کنونی ما، بخشی از این ۸ ساعت، زمان کار لازم، و بقیه را زمان کار اضافی تشکیل می دهد. فرض کنیم که نسبت میان این دو تا، ۲ و ۶ باشد. به این معنی که کارگر با ۲ ساعت اول وسایل معیشتی و نیازهای اولیه زندگی خود را تولید کند و ۶ ساعت بقیه را به تولید ارزش اضافی برای سرمایه و سرمایه دار بپردازد. طرح این قضیه بی درنگ ما را در مقابل یک مسئله اساسی قرار می دهد. این مسئله که شیوه تولید سرمایه داری یک شیوه تولید مستمر رو به انکشاف، خودگستر، در حال توسعه بوده است، سرمایه ارزشی است که در جریان خودگستری، ارزش افزایی، واقعیت سرمایه بودنش را حفظ می کند. درست از همین رو بسنده کردن به حصول یک میزان ثابت ارزش اضافی یا یک نسبت پابرجای تولید ارزش اضافی از استثمار کارگران با جوهر وجودی اش جور در نمی آید. به تاریخ سرمایه داری نگاهی بیندازیم. قرنهای چهارده و پانزده اروپای غربی را با اوضاع کنونی این کشورها، آمریکا و کانادای صد سال قبل را با وضعیت فعلی و کره جنوبی، ایران، چین اواسط قرن بیستم را با امروز بسنجیم. به سلسله جبال غول پیکر سرمایه در چهار گوشه کره زمین نگاه کنیم یا پهنشدت بیکران انباشت بین المللی سرمایه را با آنچه که حتی بیست سال پیش وجود داشته است مقایسه کنیم. در این قیاس از خود بپرسیم که دنیای عظیم تفاوت چگونه پدیدار شده است. با چشم خویش می بینیم که سرمایه جهانی، به طور مثال در طول این مدت، تریلیون ها برابر و در عالم واقع با نسبتی کاملاً نجومی افزایش یافته است. اگر این افزایش فقط و فقط از محل استثمار نیروی کار کارگران مزدی سرچشمه گرفته است، - که به طور قطع چنین است - در این صورت باید به این مسئله نیز دقیقاً فکر کنیم که سرمایه با بسنده کردن به اشکال اولیه استثمار کارگران و اکتفا به حصول همان میزان پیشین ارزش اضافی و استثمار نیروی کار، نمی توانسته است

به نقطه تاریخی موجود رسد. یک چیز روشن است. این که سرمایه به طور مستمر حجم و نسبت ارزش اضافی حاصل کار هر کارگر را افزایش داده است. اما سؤال آن است که این افزایش چگونه و با کدام سازوکارها، در چه فرآیندی محقق گردیده است؟ در همین جا و در پاسخ به همین سؤال است که ما با دو شکل متفاوت برنامه ریزی سرمایه برای افزایش هر چه بیشتر حجم و نرخ ارزش اضافی مواجه می‌شویم.

شکل اول، این بوده و این است که سرمایه‌داران زمان کار روزانه کارگران را افزایش دهند. در وضعیتی که کارگر مثلاً با ۲ ساعت کار، بهای نیروی کارش را تولید می‌کند و ۶ ساعت بقیه را صرف تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار می‌نماید، روزانه کار را به جای ۸ ساعت، ۱۰ ساعت می‌کند. ساعات اضافی افزون می‌گردد و پیداست که هر چه این ساعات بیشتر شود، حجم و نرخ ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران نیز بیشتر خواهد شد. افزایشی که فقط با طولانی کردن روزانه کارگر صورت می‌گیرد. تولید سرمایه داری در مراحل مقدماتی پیدایش خود بر همین روش اتکا داشته است. روزهای کار ۱۲ ساعته و ۱۶ ساعته این هدف را دنبال می‌کرده است. در انگلیس سالهای ۱۶۰۰ - ۱۷۰۰ تا اوایل ۱۸۰۰ حتی کودکان ۶ سال به بالا را مجبور به کار شاق کوبنده ۱۰ تا ۱۲ ساعته آن هم در شبها می‌کردند. سرمایه داران به صورت درنده ترین وحوش بالای سر آن‌ها می‌ایستادند و هر بستن پلک چشمشان زیر فشار خواب را شلاق می‌زدند.

با همه اینها، افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی تر ساختن زمان کار، تکیه گاه واقعی شیوه تولید سرمایه داری نبوده است و نمی‌توانست باشد. این کار فقط در همان مراحل آغازین حیات سرمایه داری اهرم اساسی و قهری تأمین نیاز این شیوه تولید بود. سرمایه باید عصای دست خود را عوض می‌کرد، تعویضی که با همان زادن سرمایه شروع شد و با حداکثر شتاب تداوم یافت. هر چه زمان گذشت شتابناک تر شد و امروز سریع تر از هر زمان دیگر در حال شتاب گیری است. این امر چند دلیل دارد.

اول این که طول ساعات شبانه روز حد و حدود معینی دارد. کاملاً روشن است که بورژوازی در توحش هیچ مرزی نمی شناسد، اما روزانه کار نمی تواند از ساعات معینی تجاوز کند. چیزی که با سرشت خودگستر سرمایه و جوهر پیوسته خودافزای انباشت سرمایه داری اصلاً سازگار نیست. **دوم** آن که توان و طاقت کارگران برای کار روزانه هم حدی دارد، زیر دهشتبارترین و مرگبارترین تازیانه های سببیت سرمایه داران نیز بالاخره تا زمان معینی می توان زجر کشید، تن به هلاکت داد و کار کرد، بیش از آن قابل تحمل نیست. **سوم** و از همه مهم تر این که کارگران مورد استثمار و آماج بربریت سرمایه داری انسانند و در مقابل جنایت ها و سفاکی های سرمایه داری دست به مقاومت و مبارزه می زنند. تاریخ سرمایه داری، تاریخ بی وقفه مبارزات توده های کارگر علیه استثمار و ستمکاری سرمایه است. به همه این دلایل سرمایه داران در تطویل روزانه کار مجبور به قبول مرزی هستند و این امر با سرشت سرمایه تعارض دارد.

شکل دوم: بالا بردن میزان ارزش اضافی از طریق افزایش هر چه بیشتر «بارآوری کار»

در اینجا اساس کار سرمایه، بر کاهش میزان کار لازم و متقابلاً افزایش میزان کار اضافی است. اما نه با طولانی کردن روزانه کار، بلکه با توسل به کاهش هر چه بیشتر طول زمان کاری که برای تولید یک کالای معین مورد نیاز است. این شیوه از یک سوی تنها راهکار مؤثر منطبق بر جهتگیری تاریخی سرمایه داری برای پاسخ به الزامات توسعه خود است و از سوی دیگر نیروی عامل و محرک اساسی تشدید تناقضات سرشتی و درونی شیوه تولید سرمایه داری است. موضوعی که باید آن را تشریح کرد.

پیش تر دیدیم که کار لازم و کار اضافی رابطه ای معکوس و متضاد دارند. در یک روزانه کار ثابت، هر چه ساعات کار لازم کاهش یابد، زمان کار اضافی افزایش می

یابد. امری که عکس آن نیز صدق می‌کند. بر همین پایه حرکت خودپوی سرمایه، پیوسته این هدف را دنبال می‌کند که زمان کار لازم را کاهش دهد. زمان کار لازم ساعتی از کار است که در طول آن نیازهای معیشتی و ملزومات تداوم حیات کارگر تولید می‌گردد. برای کاهش طول این زمان باید قدرت بارآوری نیروی کار را بالا برد. به طور مثال اگر کارگر در گذشته با روزی ۸ ساعت کار ۱۰۰ واحد محصول تولید می‌کرده است، اکنون ۲۰۰ واحد یا بیشتر تولید کند. با تحقق این امر، یعنی افزایش ظرفیت بارآوری نیروی کار هر کارگر از ۱۰۰ به ۲۰۰ در روزانه کار ۸ ساعتی، عملاً زمان کار لازم برای تولید هر واحد محصول و لاجرم تولید کل محصولات تا میزان نصف کاهش می‌یابد. در چنین وضعی اگر به طور مثال بازتولید هزینه‌های معیشتی کارگر یا همان بهای نیروی کار وی، پیش از افزایش بارآوری کار، معادل ۲ ساعت از ۸ ساعت کار روزانه بوده است، اینک به ۱ ساعت تنزل می‌یابد، و در این صورت ساعات اضافی کار او از ۶ ساعت به ۷ ساعت افزایش پیدا می‌کند. تأثیر این تغییر بر روی نرخ ارزش اضافی نیز مشهود است. اگر در حالت اول ۶ به ۲ یا ۳۰۰٪ بود. در حالت دوم ۷ به ۱، یا در واقع ۷۰۰٪ خواهد بود.

به مثال مشخص زیر توجه کنیم:

مونتاز هر دستگاه گوشی موبایل در شرکت‌های عظیم صنعتی تا اوایل دهه ۹۰ قرن پیش حدود ۸ ساعت کار می‌برد. این رقم در اواخر همان دهه به هر ۳ دقیقه یک دستگاه تغییر یافت و به این ترتیب بارآوری کار کارگران تولید کننده موبایل ۱۶۰ برابر شد. فرض کنیم که هزینه تولید هر گوشی موبایل در تراستهای یاد شده در سال 1392 بالغ بر 400 000 تومان بوده است و از این رقم 300 000 تومان را بهای اجزای متشکله سرمایه ثابت، 100 000 تومان را مزد کارگران تشکیل می‌داده است. این را هم به فرض خود اضافه کنیم که هر دستگاه موبایل حدود 700 000

تومان به فروش رفته است. با توجه به این مفروضات، تغییرات حاصل در میزان و نرخ ارزش اضافی مربوط به دو وضعیت متمایز بالا را می توان چنین گزارش کرد:

در حالت نخست یک کارگر در روزانه کار ۸ ساعته، یک تلفن همراه تولید کرده و اضافه ارزشی به میزان 300 000 تومان پدید آورده است. نرخ ارزش اضافی در این وضعیت ۳۰۰٪ است.

در حالت دوم، کارگر مذکور در هر ۳ دقیقه یک دستگاه و در طول روز ۱۶۰ موبایل را مونتاژ و آماده تحویل ساخته است. در این ۱۶۰ موبایل 48 000 000 تومان اجزاء متشکله سرمایه ثابت و فقط 100 000 تومان سرمایه متغیر یا مزد کارگر وجود دارد. فرض را بر این گذاریم که موبایل ها به بهای سابق هر دستگاه هفتصد هزار تومان و جمع آنها ۱۱۲ میلیون تومان فروش روند. به این ترتیب همان کارگر با دریافت همان میزان مزد، اضافه ارزشی به میزان ۴۸ میلیون تومان حدود ۱۶۰ برابر سابق برای صاحبان سرمایه تولید کرده است. نرخ استثمرت یا نرخ ارزش اضافی در حالت اخیر رقمی خیره کننده و نجومی به میزان ۴۸۰۰۰٪ است. درباره این که آیا کل این ارزش اضافی یک جا به طور واقعی توسط یک کارگر این انحصارات تولید می شود؟، آیا می توان نرخ استثمرت نیروی کار را به ویژه در لحظه کنونی تاریخ سرمایه داری، در مورد این یا آن کارگر منفرد، کارگران این یا آن واحد صنعتی جداگانه، یا حتی این کشور و آن کشور مجزا، محاسبه کرد یا نه؟ و بالاخره درباره این پرسش که رابطه میان نرخ استثمرت کارگری که موبایل «سامسونگ» و «اپل» یا بالاترین محصول صنعتی فرامردن را در نقطه ای از جهان تولید و مونتاژ می کند، با نرخ استثمرت توده های وسیع طبقه کارگر بین المللی، چگونه است؟ بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، افزایش میزان و نرخ ارزش اضافی می تواند به دو طریق صورت پذیرد، یا باید طول روزانه کار را بالا برد یا شدت کار را بیشتر کرد. یا

بارآوری نیروی کار را افزایش داد. طریق نخست که ارزش اضافی مطلق نام دارد، بیشتر ساز و کار سرمایه در دوران نشو و نمای اولیه شیوه تولید سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. در این رابطه بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد. روش دوم، به ارزش اضافی نسبی موسوم است. این روش نیازمند تحول در شرایط فنی و اجتماعی کار و لاجرم متحول شدن مستمر خود شیوه تولید است.

بورژوازی و رابطه میان ارزش اضافی مطلق و نسبی

منتقدان لیبرالِ چپ بورژوازی، بعضاً اصرار می‌کنند که سرمایه‌داری با استقرار پایه‌های عام توسعه اش بساط اضافه ارزش مطلق را یکسره جمع می‌کند و برای افزایش میزان و نرخ ارزش اضافی، فقط به منقلب کردن فرآیند فنی کار می‌پردازد!! در اینکه سرمایه اساساً و در وسیع‌ترین سطح چنین می‌کند جای شکی نیست. اما آنچه اینان می‌گویند هم نوعی فریبکاری و مهندسی فکر توده‌های کارگر است. روایتی که با عزیمت از آن سعی دارند اساس استیلای جامع‌الاطراف نظام بردگی مزدی در خیلی از کشورها را زیر سؤال برند. کارگران را از میدان جنگ طبقاتی ضد سرمایه‌داری خارج و راهی همه نوع صحاری سوزان سرمایه‌آوری سازند. تولید ارزش اضافی مطلق پایه عمومی سیستم سرمایه‌داری و مبدأ تولید اضافه ارزش نسبی است، پُر واضح است که سرمایه یک رابطه اجتماعی خودگستر است. این خودگستری نیز در گرو انکشاف بی‌وقفه فرآیندهای فنی تولید، منقلب کردن هر چه بیشتر روند کار، عظیم‌ترین انقلابات صنعتی و انفرماتیک، کهکشانی کردن بارآوری کار است. همه اینها در شمار بدیهیات هستند اما سرمایه در هر دوره و تحت هر شرایطی حتی در بالاترین فاز ممکن و محتمل رشد بارآوری کار، باز هم به هر سلاحی برای بالا بردن ارزش اضافی به شیوه مطلق متوسل می‌گردد. هم اکنون در پیش چشم ما و در روزگار جهانی شدن هوش مصنوعی در یک چشم به هم زدن

فاصله میان استکهلم و شانگهای، نیویورک و مانیل، پاریس و سوماترا و جاهای دیگر را طی می کند تا در این معراج عظیم ناسوتی به شکار روزانه کار ۱۴ ساعته کودک ۷ ساله فیلیپینی، هفته ای ۷۰ ساعت کارگر سنگاپوری پردازد. اگر سرمایه ای به بالاترین سطح بارآوری نیروی کار دست یافته باشد، اگر نقطه نقطه چرخه کارش با هوش مصنوعی آذین بسته است، باز هم با مشاهده کاهش نرخ سودش، زمین و زمان را برهم می ریزد تا اضافه ارزش مطلق ناشی از کار کارگر بنگالی، سنگاپوری، کودک ۶ ساله فیلیپینی را دستمایه تکان صعودی نرخ سود خود سازد. اگر در گوشه ای از دنیا زیر فشار مبارزات کارگران مجبور به عقب نشینی هائی و لاجرم تنزلی در حجم اضافه ارزشها شود، بدون هیچ فوت وقت از بالاترین ستیغ صنعت به عمق خشک ترین شنزارها هبوط می نماید تا روزانه های کار ۱۴ - ۱۶ ساعته برهنگان سوخته بی تکنیک و بدون هیچ تخصص را وصله، پینه ترمیم افت نرخ سود کند. عکس ماجرا نیز نه فقط صادق و صائب که بنمایه متلاطم و پرخروش جهتگیری تاریخی سرمایه داری بوده است، در تمامی آنات روزگار خود کوشیده است تا هست و نیست دانش، تخصص بشری را وثیقه افزایش هر میزان بارآوری کار، تولید حداکثر با حداقل نیروی کار کند. این نکته را هم فراموش نکنیم: هر ارزش اضافی نسبی در عین حال مطلق است، زیرا خود مستلزم امتداد روزانه کار است و هر ارزش اضافی مطلق، نسبی است، به این دلیل که خود در گرو پیشرفتی در بارآوری کار اجتماعی است تا به مدد آن زمان کار لازم را تا سر حد ممکن کاهش دهد.

منتقدان لیبرال و ناسیونال چپ نظام بردگی مزدی بر اضافه ارزش نسبی به مثابه یگانه شاخص ماهوی شیوه تولید سرمایه داری اصرار می ورزند تا از این طریق اساس سرمایه داری بودن بخش عظیمی از جهان موجود حتی کشورهایی مانند ایران را نفی کنند. با این کار توده های کارگر را از کارزار ضد بردگی مزدی باز دارند، آن ها را عمده تسویه حساب بخش های مختلف بورژوازی هر کشور و کل دنیا در رقابت بر سر

سود و قدرت و حاکمیت سازند. از کارگران بخواهند که به جای پیکار علیه سرمایه، پیاده نظام زبون، مطیع و منقاد طبقه درنده سرمایه داری برای توسعه و تحکیم هر چه نامتناهی تر پایه های قدرت سرمایه داری جامعه معین شوند. در ایران، کسانی مانند مرتضی محیط، محمدعلی کاتوزیان، کاظم علمداری از این دسته اند.

فرآیند تولید ارزش اضافی و سازمان کار سرمایه

شاید در نگاه اول بسیار بعید جلوه کند اگر بگوییم کل نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی و اجتماعی جامعه موجود، یا به بیان دیگر، کل ساختار دولت، قانون، سیاست و همه تار و پود نظام سرمایه داری یک سازمان کار مبتنی بر رابطه تولید ارزش اضافی است، اما این موضوع واقعیت دارد. در این میان تنها یک نکته مهم را نباید فراموش کرد، این که این نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در هر حال زیر فشار نقد، اعتراض و مبارزه طبقه کارگر قرار داشته و قرار دارد. اگر در گوشه‌ای از این جهان یا نقطه‌ای از سیطره قدرت این نظام، توحش‌ها و انسان ستیزی‌ها، کمی کمرنگ‌تر از سایر نقاط به نظر رسد، یک دلیل بیشتر ندارد، به طور قطع فشار مبارزات کارگران آن دیار مستقیماً، چه بسا فشار جنبش کارگری جاهای دیگر غیرمستقیم، عامل و بانی این کمرنگ‌تر شدن بوده است. نظم اجتماعی موجود در بنیاد خود نظم سازمان کار سرمایه، نظم مبتنی بر رابطه تولید ارزش اضافی است. این سازمان کار از بطن نیازها، ملزومات بقای تولید سرمایه داری و تداوم فرآیند ارزش افزایی سرمایه فرا روییده است. آنچه عجالتاً مورد بررسی ماست، پویه درونی سرمایه در ایجاد سازمان کار اجتماعی خود است. بالاتر شرح دادیم که سرمایه یک رابطه اجتماعی خودگستر یا پیوسته در حال توسعه است. این را نیز توضیح دادیم که خودگستری و انکشاف مستمر شیوه تولید سرمایه داری در گرو متحول شدن مداوم روند کار سرمایه و دستیابی سرمایه داران به ارزش اضافی نسبی هرچه کلان‌تر است. واقعیت این است

که تاریخ سرمایه‌داری، تاریخ تحقق همین فرآیند و کشف راهکارها، راهبردها و راه حل‌های مورد نیاز این کار است.

همکاری

هر گاه کارنامه حیات سرمایه‌داری را به سوی گذشته دور و دورتر ورق بزنیم به دوره ای می‌رسیم که سرمایه هنوز اهرم‌ها، مصالح و راهکارهای لازم برای تمرکز مطمئن جامع بر تولید اضافه ارزش نسبی و عبور از نیاز فاحش حیاتی به تولید اضافه ارزش مطلق را ندارد. زمانی که وسائل تولید، ابزار کار، مدیریت، سازمان اجتماعی کار سرمایه در مراحل اولیه رشد خود قرار دارد. استعمار مرگبار شمار هر چه کثیرتر کارگران توسط حجم کمی سرمایه تکیه‌گاه اصلی برنامه ریزی سرمایه‌داران برای حصول ارزش‌اضافی است. این شکل سازمانیابی کار، که به **همکاری** موسوم است، از چند لحاظ برای سرمایه‌داران حائز اهمیت بود. ۱ - مقدم بر هر چیز تأثیر مهارت و کاردانی کارگران بر هم به تدریج تفاوت‌های انفرادی آنها را می‌کاست و به سمت کثرت روز افزون افراد ماهرتر پیش می‌راند. رخدادی که رضایت‌فزاينده سرمایه‌داران را در پی داشت. ۲ - بخش‌هایی از کار مانند جا به جا کردن وسایل و مواد اولیه که نیروی جمعی کارگران را نیاز داشت، باز هم به نفع سرمایه‌داران آسان‌تر انجام می‌گرفت. برآیند مشترک نیروها همیشه از حاصل جمع عددی آنها بیشتر است. چند کارگر به طور همزمان و با نیروی دسته جمعی خود در یک فاصله زمانی معین می‌توانند کارهایی را انجام دهند که همان شمار کارگر در همان مدت معین به صورت جدا از هم قادر به انجامش نیستند. از همه اینها که بگذریم با شروع سازمان‌یابی فرآیند کار در شکل **همکاری**، سرمایه‌داران می‌توانستند هزینه تولید کالا را پائین آورند. به جای چند کارگاه از یک کارگاه استفاده کنند. چند انبار را تبدیل به یک انبار نمایند. هزینه حمل و نقل مواد اولیه به کارگاه یا کالاهای ساخته

شده به بازار را تنزل دهند و بسیاری موارد دیگر که در مجموع به بالا رفتن نرخ سود کمک می‌کند. یک مسئله اساسی در اینجا آن است که با برنامه ریزی همکاری، شمار هر چه زیادتر کارگران مزدبگیر زیر یک سقف واحد جمع می‌شدند. فرمانروایی قاهرتر سرمایه بر فرآیند کار توسعه می‌یافت و تحکیم می‌شد، به ضرورتی برای پیشرفت فرآیند انباشت و گسترش مستمر سرمایه داری تبدیل می‌شد. همزمان اجتماع کارگران در مکان واحد و کار همزمان آنها، ناچار مقاومت خشمگین و قهرآمیزشان در برابر فشار وحشتناک استثمار و جنایات سرمایه را نیز تشدید می‌نمود و رو به اوج می‌برد. پدیده‌ای که به نوبه خود، توسل سرمایه‌داران به زور، توحش بیشتر و قهر و سبعت ضد کارگری افزون تر آنها را در پی داشت.

سرمایه‌داران به هر جنایتی دست می‌زدند تا مقاومت و مبارزات کارگران را در هم بشکنند. به هر تلاشی دست می‌یازیدند تا فرمانروای مطلق پیشبرد فرآیند کار باشند. سرمایه در سرشت خود قهرآمیز است و از کوبنده‌ترین نوع قهر، مطلقاً قابل تفکیک نمی‌باشد. قهر، نیاز عینی و الزامی ارزش افزائی سرمایه است. بدون هیچ شلاق، با آوای حریر، در ژرفنای ملاحظتِ هوش مصنوعی نیز وحشتناک قهرآگین است. هر جرعه اندک رشدش میلیون میلیون کارگر را از معاش، از قوت لایموت ساقط می‌سازد. نیاز سرمایه دار به فرمانروائی بر فرآیند کار، تبلور تضاد درونی و ذاتی سرمایه بود. سرکشی این تضاد ریشه‌ای از یک سو مبارزه کارگر و از سوی دیگر توسل سرمایه به قهر سرکوب و سازماندهی قهر را با خود همراه می‌آورد. در همین راستاست که کارفرمایان از همان دقایق نخستین گردهمایی کارگران در زیر یک سقف بر آن شدند تا متناسب با نیاز خویش شماری از کارگران را در هیئت مراقب و مأمور از سایرین متمایز کرده و وظیفه کنترل کارگران را به آنان محول کنند.

تجمع کارگران در یک محیط واحد، نقطه عطفی در فرآیند انفصال کارگر از هستی اجتماعی خود و انحلال واقعی و ارگانیک او در روند تولید ارزش اضافی برای سرمایه

بود. سرمایه جمع می کند تا متشتت سازد، به گرد هم می آورد تا گردائی را بمب دهشتناک جدائی و تفرق کند. نیروی بارآوری که کارگر با همکاری، با کار جمعی احراز می کند یکسره نیروی بارآور سرمایه می شود. ۱۰۰ کارگر که همزمان و هماهنگ باهم کار می کنند فقط کار صد کارگر متفرق را انجام نمی دهند. محصولی بسیار عظیم از فراورده کارهای مجزای ۱۰۰ کارگر نصیب سرمایه دار می سازند. سرمایه دار نیروی کار صد کارگر مجزا و منفرد را خریداری کرده است، اما این کارگران اینک کل توان خود را به صورت همبسته و مرکب، یکجا، در پروسه ارزش افزائی سرمایه به کار می گیرند. سرمایه دار برای خصلت جمعی و ترکیبی مجموع این نیروها هیچ بهایی نپرداخته است. در حالی که او در روند کار از حالت جمعی بودن این نیرو و مصرف متحد و مرکب آن بیشترین بهره ها را می برد.

مانوفاکتور و تقسیم کار

تولید سرمایه داری سنگ بنای خود را بر تبدیل انسان به ماشین ویژه تولید سود آغاز کرد. هر گام انکشافش گامی در این راستا بوده است. مانوفاکتور با پیوند ماشینی کارگران «جزء کار» شروع به رشد نمود. فرآیند کار به اجزای خرد خود تقسیم شد. تولید هر وسیله به تخصص های خرد و ریز واگذار گردید. هر کارگر در زنجیره دراز این تخصص ها و تقسیمات به حلقه آهنی بی اراده ای تنزل یافت. تبدیل کارگران به حلقه های بدون هیچ اراده ماشینی، جزء جدایی ناپذیر پویه کار سرمایه و تولید ارزش اضافی نسبی انبوه، کاهش هر چه بیشتر زمان کار لازم و افزایش هر چه ممکن کار اضافی بود. تقسیم کار مانوفاکتور که خود بر درجه معینی از رشد تقسیم کار در درون جامعه تکیه داشت به نوبه خود تقسیم کار اجتماعی درون جامعه را به میزان بسیار زیادی توسعه داد، متحول ساخت. هر کار تخصصی درون کارگاه که در زنجیره واحد تولید مانوفاکتوری توسط یک کارگر به مثابه جزء درهم تنیده ای از

فرآیند مرکب کار انجام می‌گرفت، خود شالوده پیدایش یک مانوفاکتور تولیدی جدید گشت. شمار مانوفاکتورها به سرعت رشد کرد و این خود گواه توسعه هرچه بیشتر تقسیم اجتماعی کار در سطح جامعه بود. در مانوفاکتور صدها انسان کارگر زیر فشار گرسنگی، استیصال و فقر، کل هست و نیست، اختیار، اراده و آزادی خویش را تسلیم تقسیم کار حاضر و برنامه ریزی شده سرمایه، برای تولید یک کالای واحد می‌کردند. نیروی کار این کارگران دیگر هیچ تعلقی به خودشان نداشت، این نیرو فروخته شده بود و بر اساس «قانون کار سرمایه» کلیه حقوق مصرف و به کارگیری آن یکجا حق مطلق صاحب مانوفاکتور بود. خرید نیروی کار کارگر مطابق این «قانون» به سرمایه دار صاحب کارگاه حق می‌داد که کل کار این صدها کارگر را بر اساس نقشه قبلی و در سیطره یک تقسیم کار از پیش برنامه ریزی شده، آن سان که نیاز تولید ارزش اضافی بیشتر و انبوه تر است، وادار به کار کند و مورد بهره برداری قرار دهد.

در درون جامعه، اما تقسیم کار اجتماعی سرمایه صورت و سیاق دیگری داشت. در اینجا رقابت سبعمانه میان صاحبان مانوفاکتورها بر سر فروش کالاهای تولید شده بود که باعث می‌شد تا به شیوه‌ای کور، جبارانه و وحشیانه این تقسیم کار اجتماعی را نسخه پیچی کند و مفاد این تقسیم کار اجتماعی نسخه پیچی شده را بر آنچه که از قبل تولید شده و به بازار عرضه گردیده است، تحمیل کند. اگر در مانوفاکتور تقسیم کار حاضر و آماده سرمایه تعیین می‌کرد چه تولید شود به چه میزان تولید گردد و کارگر در جریان تولید چه کند، چه نکند، در درون جامعه رقابت سرمایه های مجزای متعلق به صاحبان مانوفاکتورهای پراکنده بود که سرنوشت چه تولید گردد، نگردد، چه چیزی به بازار عرضه شود و سهم هر سرمایه دار از استثمار کارگران را تعیین می‌کرد.

در همه این حالات یک اصل اساسی همه جا حکم می راند و مهر خود را بر سرنوشت کار، زندگی و دار و ندار اجتماعی انسان ها فرو می کوبید، اصل تعمیق، تشدید و توسعه بی انتهای استثمار توده های فروشنده نیروی کار، اصل بالا بردن هر چه ممکن بخش اضافی کار و کاهش هر چه مقدور کار لازم در کل حجم کار انجام یافته توسط کارگران، و در یک کلام اصل تاخت و تاز سرمایه برای دستیابی به تسلط کامل بر زندگی انسان ها. قلمرو این تاخت و تاز به چهاردیواری کارگاه و مراکز کار محدود نمی شد، بلکه سراسر فضای زیست اجتماعی یا کل جامعه را دربر می گرفت. سرمایه بر آن بود که نقش قدرت قانونگذار را در همه جا احراز کند، تولید را در مسیر بهره کشی حداکثر از نیروی کار و سلب مطلق هر نوع اختیار و آزادی از کارگران برنامه ریزی می کرد. تقسیم کار را متناظر با تشدید هر چه فزونتر استثمار و کاهش هر چه بیشتر کار لازم بر کارگران و روند جاری کار تحمیل می کرد. چه تولید شود و چه تولید نشود، و از هر چیز به چه میزان تولید گردد را در کشاکش رقابت و ستیز جبری میان بخش های پراکنده خود، برای کل جامعه رقم می زد. نظم تولید را بر بنیان افزایش بی مرز اضافه ارزش های نسبی کارگران مسلط می گرداند و همین نظم را به قلمرو قانونگذاری مدنیت، قرارداد پردازی، و احکام اجتماعی بسط می داد. نیاز بازار و مصالح ملزومات فروش کالاها را به مشابه نیاز انسان ها به مغز و ذهن و شخصیت آنها تزریق می کرد، حق و آزادی و عدالت و انسانیت و فرهنگ و شرف و همه چیز را علیه هر نوع حق و شرف و آزادی و عدالت و فرهنگ و ارزشهای انسانی ترجمه می کرد و این ترجمه را به محتوای آموزش و ذهن و فکر آدمها تسری می داد. برنامه ریزی تولید ارزش اضافی بیشتر به سازمان کار سراسری سرمایه و به روبنای مدنی، سیاسی اجتماعی و ساختار دولت سرمایه داری گسترش می یافت.

ماشینیسیم و صنعت بزرگ

گذار تولید سرمایه داری از مانوفاکتور به صنعت بزرگ مثل هر تغییر و تبدیل دیگر درون این نظام، پاسخی قهری به نیازهای سرشتی سرمایه بود. باید کار لازم کارگر هر چه سهمگین تر کاهش یابد و کار اضافی او هر چه سرطانی تر و رعب آورتر دچار افزایش شود. مانوفاکتور زمینه‌ها و پیش شرط‌های لازم برای پیدایش صنعت بزرگ را فراهم آورد. به تدریج که افزارها از شکل ادوات کار دستی انسان خارج شدند و به آلات ماشینی تبدیل گردیدند، خود ماشین نیز در هیئت یک نیروی محرک از قید تسلط نیروی انسانی آزاد شد. دست افزارهای خاص «جزء کاران» یک مانوفاکتور، مثلاً پشم زن و شانه کش و پشم چین نخریسی، جای خود را به آلات و ادوات ماشین‌های بزرگ تخصصی سپردند و هر کدام آنها در زنجیر به هم بافته ابزار ماشینی وظیفه خاصی را احراز کردند. در همین راستا انسان‌ها نیز که از همان لحظات نخستین پیدایش روند کار سرمایه، فرآیند انحلال خود در این روند را آغاز کرده بودند با ظهور صنعت بزرگ هر چه بیشتر، شتابناک تر و سهمگین تر در این روند منحل شدند. مانوفاکتور پایه صنعت بزرگ را مستقر ساخت. اما همین صنعت بزرگ چاره‌ای نداشت جز این که آن پایه را درهم بشکند. زیرا شکل ماشینی و تکامل یافته صنعت نمی‌توانست در حصار مانوفاکتور بماند. پایه فنی متناسب صنعت بزرگ دیگر نه مانوفاکتور بلکه خود ماشین بود و صنعت بزرگ شرایطی پدید آورد که تولید وسایل تولید توسط ماشین هر چه بیشتر توسعه یابد. به بیان دیگر بخش تولید وسایل تولید در شیوه تولید سرمایه‌داری قوام گیرد و سرطانی، هیستریک رشد کند. در اینجا اساسی‌ترین نکته، توضیح رابطه میان ماشین و صنعت بزرگ با فرآیند تولید ارزش اضافی است. صنعت بزرگ و ورود ماشین‌های عظیم و غول پیکر به حیطة انباشت سرمایه همان گونه که شیوه تولید سرمایه داری را مستمراً و فزاینده متحول می‌ساخت، ابعاد توهم آفرینی، مسخ پردازی، جادوگری،

بازگونه پردازی این نظام را نیز به طور سهمگین افزایش می داد. سرمایه بسیار بیشتر و عظیم تر از پیش القاء می کرد که منشأ هستی اش، جزء متغیر سرمایه یا کار پرداخت نشده کارگران نیست، بلکه پولی است که **پول می زاید و کهکشانی می گردد!!** در این باره قبلاً به اندازه لازم توضیح داده ایم اما این روزها با عالمگیر شدن هوش مصنوعی، خروش هیستریک تر فریبکاریهای اندیشمندان سیاه اندیش بورژوازی بی مناسبت نخواهد بود که باز هم بیشتر توضیح دهیم. ببینیم که واقعیت ماجرا چیست؟ و ارزش دهی ماشین از جمله هوش مصنوعی به محصول از کجا ناشی می گردد؟

ماشین کلاً به گاه تولدش نقش «ماه نخشب»^۱ سرمایه را پیدا کرد. نظام سرمایه داری آن را معجزه خود خواند و محصول آفریدگاری سرمایه جا انداخت اما واقعیت نه این، که رویه متضادش بود. ماشین نه حاصل اعجاز سرمایه که کار مرده، مجسد، سرقت رفته توده های کارگر بود. نه فقط پیکر فیزیکی ماشین که دانش دخیل و فعال در در اختراع ماشین هم از عمق فرآیند کار انسانی، بیرون جسته و پای به تاریخ گذاشته است. انسان اساس انسان بودن خود را با کار شروع نموده است، تولید مادی او تولید اندیشه و دانش نیز بوده است. مشعل علم، اختراع، کشف، تحقیق، آفرینش های فکری نه دست مشتت برده دار، زمیندار، ارباب فئودال، وحوش سرمایه دار که همه جا، در لحظه لحظه تاریخ با کار، کار فیزیکی و فکری انسانها، سوخته و نور افشاندند است. دانشمندی که ماشین را کشف کرده از محصول کار آدمها ارتزاق کرده است. از همه اینها که بگذریم وقتی از روند کار سرمایه و نظام سرمایه داری صحبت می کنیم،

۱- ماه نَخْشَب نام ساخته دست المُقَنَّع است که آن را به عنوان معجزه خویش به مردم نشان می داد. این ماه به شکل جسمی درخشان و گرد بود که همه شب از چاهی در نخشب بیرون می آمده است و مردم را شگفت زده می نمود. گفته شده که او با شگردی از طریق قرار دادن آینه هایی، عصرها نور خورشید را بطوری بازتاب می داد که از دور به صورت قرص دومی از ماه دیده می شد. المقنع از این ساخته برای کشاندن مردم به سوی خویش برای نبرد با المهدی خلیفه عباسی بهره می برد.

ماشین سوای سرمایه هیچ چیز دیگر نیست، سرمایه ای که خود مخلوق کار کارگر است و توسط او به صورت ارزشی اضافی تولید شده است. این سرشت تولید سرمایه داری است که بی وقفه و مستمر کار مرده را به کار زنده مبدل می سازد و این کار مرده را که سرمایه است بر کار زنده یا کارگر و طبقه کارگر مسلط می سازد. به این ترتیب ماشین خود مخلوق کار کارگر است و هیچ منشأ و موجد دیگری ندارد. مسئله دوم و بسیار اساسی تر این است که ماشین هیچ ارزشی تولید نمی کند، هرگونه سخن از تولید ارزش توسط ماشین سوای دروغ بافی و توهم آفرینی هیچ چیز دیگر نیست. تنها کار ماشین تا آنجا که به ارزش افزایی مربوط می شود آن است که بخش معینی از ارزش خود را به محصول منتقل می کند. ماشین هیچ ارزش جدیدی تولید نمی کند، سوای این که جزئی از ارزش متراکم درونش یا به عبارت واضح تر، بخشی از کار انسانی متراکم در خود را، که کار همان توده فروشنده نیروی کار است، در روند تولید، به محصول جدید انتقال می دهد. این مسئله را کمی بیشتر بشکافیم. به خاطر بیاورید که قبلاً با شرح و استدلال نشان دادیم که ارزش هر کالا کار نهفته در آن کالا است، حال به عنوان مثال یک جفت کفش را در نظر بگیریم که ۸۰۰.۰۰۰ تومان در بازار به فروش می رسد. ارزش این کالا از دو بخش تشکیل شده است، بخشی که قبل از تولید آن وجود داشته است و بخشی که در جریان تولید به آن اضافه شده است. بخش اول شامل مواد اولیه و استهلاک مربوط به وسایل کار و ماشین آلات است. از میان ترکیبات این بخش، چرم و لاستیک و رنگ و مواد شیمیایی مصرف شده، یکجا با همان ارزش پیشین خود وارد کالای جدید شده اند. اما ماشین و کل جزء استوار سرمایه ثابت، فقط بخش معینی از ارزش خود را به کالا انتقال داده اند. جزئی که معادل هزینه استهلاک آن برای تولید یک جفت کفش است. فرض کنیم که حاصل جمع همه اقلام متشکله این بخش از بهای کفش ۳۲۰.۰۰۰ تومان باشد. این ۳۲۰.۰۰۰ تومان قبل از تولید کفش

وجود داشته است و اکنون بدون ریالی کم یا زیاد، از شکل ماشین و مواد اولیه و مانند اینها در کفش تراکم یافته است. بقیه ارزش کفش یا ۴۸۰.۰۰۰ تومان دیگر، چیزی است که وجود نداشته و اکنون پدیدار شده است. این بخش فقط و فقط توسط کار کارگر خلق گردیده و در کالای جدید یا همان کفش تبلور پیدا کرده است. در این میان ماشین هیچ ارزش تازه‌ای نیافریده جز این که بهای استهلاک خود برای ساختن یک کفش را به کفش منتقل کرده است. سرمایه دار با فروش کالای تولید شده کل هزینه فرسایش ماشین به علاوه بهای مواد اولیه را بدون کم و کاست دریافت می کند. ۴۸۰.۰۰۰ تومان ارزش جدیدی است که کار کارگر آفریده است. چیزی که سرمایه دار جزء ناچیزی از آن را در شکل مزد به او می‌پردازد و عظیم ترین بخش آن را به صورت ارزش اضافی تصاحب کرده و عمدتاً به سرمایه الحاقی مبدل می سازد.

با توسعه ماشینیسیم و صنعت بزرگ، استثمار سرمایه از نیروی کار به شکل غول آسایی تشدید گردید. هر گام رشد تکنیک و صنعت، بر درجه بارآوری نیروی کار افزود. کارگر در مدت زمانی بسیار کوتاه تر از سابق حجم بسیار عظیم تری محصول تولید کرد. در همین راستا بخشی از روزانه کار که معادل مزد کارگر با بهای بازتولید نیروی کار اوست به طور نسبی به گونه حیرت انگیزی رو به کاهش نهاد. اگر مثلاً او قبلاً از یک روزانه کار ۱۰ ساعته، ارزش ۴ ساعت را به عنوان مزد دریافت می کرد، با توسعه تکنیک و رشد چشمگیر بارآوری کار، این ۴ ساعت به ۲ ساعت، یک ساعت، سپس ۲۰ دقیقه و یا بسیار کمتر تنزل یافت. کارگران، کل طبقه کارگر، بسیار بسیار عظیم تر تولید کردند اما سهمی بسیار بسیار نازلتر از محصول کارشان را به صورت بهای بازتولید نیروی کار دریافت نمودند. تأکید بر یک نکته بسیار مهم است. این که تشدید هر چه وحشیانه تر استثمار کارگر در جریان تکامل ماشینیسیم و صنعت بزرگ مسلماً به معنای کاهش بهای نیروی کار وی در قیاس با گذشته نیست!!، بلکه

به معنای تنزل هر چه بیشتر بخش لازم کار وی در کل روزانه کار و افزایش غول آسای آن بخشی از روزانه کار است که به ارزش اضافی و سرمایه مبدل می گردد. شیوه تولید سرمایه داری با تبدیل مستمر کلیه دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر به سرمایه، تمامی این دستاوردهای عظیم را در خدمت تشدید و تعمیق هر چه سهمگین تر استثمار کارگران، نسل‌های متوالی توده فروشنده نیروی کار و کل طبقه کارگر جهانی به کار گرفت، بهره‌گیری از کار کودکان خردسال و زنان نخستین موهبت بزرگ توسعه تکنیک برای سرمایه‌داران بود. اگر در آغاز صاحبان سرمایه، خرید کار کودکان زیر ۱۰ سال را به دلیل جثه نحیف آنان چندان مقرون به صرفه و مایه سود کلان نمی دیدند و از استخدام آنان خودداری می کردند. با دستیابی سرمایه به ماشین‌های صنعتی این وضعیت تغییر کرد، کار کودکان خریدار پیدا کرد، اطفال خردسال با همان جثه ضعیف می توانستند با دستمزدی بسیار کمتر و گاه فقط نصف، ثلث یا ربع بزرگسالان، به طور مثال به کمک گاری‌های چرخ دار، محموله‌های سنگین را جا به جا کنند. عین همین مسئله در مورد زنان صدق می کرد. سرمایه‌داران به کمک تکنیک محصول کار توده‌های کارگر و به کارگیری این تکنیک در شکل سرمایه موفق به کاهش بهای نیروی کار کارگران شدند. وقتی که از یک خانواده ۵ تا ۶ نفری بیشتر افراد از زن و مرد، کودک خردسال تا پیرمرد و پیرزن لب‌گور، مجبور به کار کردن شدند، طبیعتاً هزینه معاش خانواده به جای این که بر گرده یک نفر باشد، بر گرده چند نفر قرار گرفت. این امر به سرمایه‌داران امکان داد تا دستمزد کارگران را هر چه بیشتر کاهش دهند.

توسعه شیوه تولید سرمایه داری، رشد تکنیک و افزایش چشمگیر بارآوری کار علاوه بر عوارض یاد شده در همه جا، طولانی شدن هر چه بیشتر روزانه کار را به دنبال آورد. شاید این مسئله در نگاه اول مقداری عجیب جلوه کند، اما از سرمایه داری طلب انسانیت و حق و حقوق انسانی بعید است. واقعیت این است که روزانه کار

موکول به قوای جسمانی کارگر تا مرز معینی قابل تطویل است. هیچ کارگری نمی تواند برای مدتی همه شبانه روز را به طور مستمر و متوالی برای کارفرما کار کند، حال به هر میزان که کار شاق تر و فرساینده تر باشد کارگر نیز زودتر انرژی و توان جسمی خود را از دست می دهد و قادر به انجام روزانه کار کمتری می گردد. ماشین به دلیل تأثیرش در تسهیل نسبی انجام کارهای سخت به کارگر امکان داد که در قیاس با دوره قبل مدت بیشتری از روز را کار کند. سرمایه داران از این فرصت برای مکیدن خون کارگران و تاراج آخرین رمق حیات آنان بهره گرفتند. به یمن ورود ماشین ها به بازار روزانه کار را طولانی تر ساختند.

ماشین از یک سوی بارآوری نیروی کار را وسیعاً افزایش داد و شرایطی پدید آورد که کارگر در کوتاه ترین زمان بیشترین حجم محصول یا ارزش را تولید کند و از سوی دیگر حرص سیری ناپذیر سرمایه داران برای بهره کشی هر چه بیشتر از کار کارگران را دامن زد. کارفرمایان از همه سو در تلاش افتادند تا به کمک ماشین بخش لازم روزانه کار کارگر را به نازلترین میزان ممکن کاهش و متقابلاً بخش اضافی آن را تا سرحد امکان افزایش دهند. ماشینی که عمر مفیدش مثلاً ۱۲ سال با روز کارهای ۸ ساعته بود، اگر حتی ۶ سال، اما با روز کارهای ۱۶ ساعته فرسوده می شد، باز هم برای سرمایه داران در قیاس با حالت اول سودآوری بسیار کلان تری داشت. به این دلیل روشن که سرمایه دار صاحب ماشین در مدت ۶ سال به اندازه ۱۲ سال ارزش اضافی ناشی از کار کارگران را به چنگ می آورد. سرمایه با انحلال ماشین و همه دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر در پیکره خود بارآوری نیروی کار را بی وقفه بالا برد. این امر در شرایطی که هر روز خیل کثیری از دهقانان خلع ید شده، راهی بازار کار بودند، به طور طبیعی پیدایش ارتش وسیعی از بیکاران را هم دنبال می آورد. پدیده‌ای که از بیخ و بن مخلوق کار کارگر بود. یعنی سرمایه گام به گام از پلکان عرش قدرت بالا می رفت. نیروی قاهر از همه لحاظ مسلط بر کارگر می

شد، بر تخت قدرت خدایی جلوس می‌کرد و از این جا برای همه هست و نیست طبقه کارگر دستور می‌داد و امر و نهی می‌کرد. در همین راستا ابزار کار نیز که اینک دیگر سرمایه و فقط سرمایه بود، به رقیب تا پای جان او تبدیل می‌شد. کار را از کارگر می‌گرفت و او را به ورطه گرسنگی و مرگ پرتاب می‌کرد.

ماشین فی نفسه در بیکار سازی کارگران یا پرتاب آنان به ورطه بی‌نایی، هیچ نقشی نداشته و ندارد. کار ماشین بالا بردن بارآوری نیروی کار است، به افزایش محصول کار کارگر حداکثر کمک را می‌کند، ماشین می‌تواند در خدمت بهبود زندگی و آسایش بیشتر کارگر قرار گیرد. معضل نه در ماشین، بلکه در ژرفای شیوه تولید بشرکش سرمایه داری نهفته است. امروز ماشین در همه شکلش سرمایه است. همراه با بالا بردن بارآوری نیروی کار، ارزش استفاده نیروی کار کارگر، و لاجرم ارزش مبادله این نیروی کار را سخت کاهش می‌دهد. شمار کثیر کارگرانی که با ورود ماشین از کار بیکار می‌شوند خود را همچون سکه بی‌اعتباری می‌یابند که برای یافتن کار جدید باید به هر دری روی نهند. در چنین وضعی صاحبان سرمایه نیز فرصت را مغتنم شمرده و بهای نیروی کار، و مقدم بر همه، بهای نیروی کار این جمعیت مازاد را تا سرحد ممکن به زیر ارزش واقعی آن تنزل می‌دهند، سلاح قتاله بشر ستیزانه‌ای که در سرتاسر تاریخ سرمایه داری از آغاز تا امروز توسط سرمایه‌داران علیه کارگران دنیا به کار گرفته شده است.

سرمایه و گردش

آنچه تولید می‌شود باید به گردش افتد، مراحل را پشت سر گذارد، ارزش های آفریده نوین سامان یابد، بازگشت به نقطه شروع با ارزشی بیشتر از پیش اتفاق افتد، تمامی شرایط لازم برای آغاز دور جدید فراهم آید. تنها در این صورت است که تولید معنی پیدا می‌کند. کل این روند و مقاطع مختلف شکل دهنده اش پروسه

دورپیمائی یا سامان پذیری سرمایه نام دارد. این فرایند در سه مرحله مشخص زیر لباس اجرا می پوشد.

اول: سرمایه دار بر پایه قرارداد پرداخت پول، کالای نیروی کار را می خرد.

دوم: نیروی کار خریداری شده در تولید مصرف می شود و ارزشی بیشتر از ارزش پیشین خود می آفریند.

سوم: کالای جدید در بازار فروخته و تبدیل به پول می شود.

در مرحله اول: پول - سرمایه به دو جزء ابزار تولید و نیروی کار تبدیل می شود. کالای نیروی کار حامل انبوهی کار اضافی است که در قبالش هیچ ریالی پرداخت نمی گردد. پولی که صرف خرید وسائل تولید و نیروی کار شده **سرمایه مولد** نام دارد. مالک پول و دارنده نیروی کار، اگر چه در نقش صاحبان کالاها با هم رو به رو می شوند، اما اولی صاحب ابزار کار و تولید است و دومی را موجود تحت تسلط و برده مزدی خود می بیند.

در مرحله دوم: تبدیل پول سرمایه به **سرمایه مولد** ادامه گردش را دچار گسست می کند. سرمایه دار باید با مصرف نیروی کار، وسائل تولید را محصول جدید کند، سرمایه مولد کالا - سرمایه یا سرمایه کالائی گردد.

در مرحله سوم: شاهد ظهور کالای عظیم تر، پول بیشتر هستیم. محصولات که تولید شده است، باید به فروش رسد. راهی بازار گردد، تبدیل به پول شود، به بیان دیگر پول سرمایه شود، ارزشهای جدید تولید شده مبدل به سرمایه بیشتر، سرمایه الحاقی گردند. کل این روند را فرایند گردش یا سامان پذیری سرمایه می نامیم.

نکات بالا جایگاه کلیدی دارند. در قرن بیستم شاهد ظهور نظریات گمراهسازی بودیم که ریل و سرنوشت مبارزه طبقاتی توده های کارگر دنیا را تغییر داد. تئوریهای فاجعه باری مانند سرمایه داری وابسته، پیرامونی، تجاری!! که توسط خیل اقتصاددانان و احزاب موسوم به چپ ساز شدند، بازار امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی یک بخش

بورژوازی را رونق بخشیدند، شالوده نسخه پیچی انقلاب دموکراتیک، راه رشد غیرسرمایه داری، برپائی جمهوری دموکراتیک ملی و مانند اینها شدند. غالب آنها به این استنتاج غلط می آویختند که سرمایه داری در برخی جوامع رشد کرده، اما این رشد نه در گذار انباشت گسترده صنعتی!! که به یمن «سرمایه تجاری» شریک سرمایه های مالی امپریالیستی رخ داده است!! بر همین مبنا آنچه توسعه یافته و مسلط شده، نه سرمایه داری صنعتی که تجاری، این کشورها نه سرمایه داری که «نیمه مستعمره، نیمه فئودال» هستند. کارگران این جوامع نه علیه سرمایه داری که باید برای توسعه و استقرار سرمایه داری بجنگند!! نظریات مخوف پوشالی که ضد کمترین شناخت مادی آگاه این شیوه تولید بودند. با پیدایش و استیلای سرمایه داری ما مطلقاً شاهد نقش بازی پدیده ای به نام سرمایه تجاری خارج از سیطره دورپیمائی و گردش سرمایه صنعتی نیستیم. سرمایه تجاری دیگر فقط شکل تغییر یافته ای از سرمایه صنعتی و مولد است. مارکس با تأکید از سرمایه صنعتی به عنوان شاخص هویت نمای سرمایه داری سخن رانده است، سرمایه صنعتی در بنمایه نقد وی همان سرمایه مولد است. سرمایه ای که جزء متغیرش یعنی کار زنده یگانه سرچشمه کل ارزش های جدید، کل اضافه ارزش ها، سرمایه ها، ثروت ها است. لفظ سرمایه داری تجاری عبارتی اساساً مُهمَل، پوشالی، گواه تحجر و انجماد کامل تمام اقتصاددانان راست و چپ بورژوازی، کل اقتصاد سیاسی این طبقه است. سرمایه تجاری در تولید سرمایه داری حتی درستی استقلالش که صد البته نیاز حداکثر کاهش هزینه ها و افزایش سودها است باز هم فقط حالت تغییر یافته سرمایه صنعتی یا مولد است و در این شکل خاص خود، در قالب سرمایه تجاری هیچ ریالی ارزش و اضافه ارزش جدید تولید نمی کند. دقت در فرایند گردش سرمایه و دقت در تار و پودش، این حقیقت را به بارزترین و گویاترین شکل ممکن عریان می سازد. در اینجا مشاهده می کنیم که پول سرمایه به سرمایه مولد بدل می گردد، به ابزار کار در یک سو و کالای نیروی کار

در سوی دیگر مبدل می شود، سرمایه مولد به یمن بخش متغیرش یعنی نیروی کار می زاید و به دنبال این زایمان کالا می گردد، کالائی که باید به فروش رسد تا مجدداً سرمایه پولی، پول - سرمایه یا سرمایه مولد گردد. آنچه شاخص ماهوی کل فرایند، کل گردش سرمایه، کل سامان پذیری سرمایه است همان نقطه تولید، نقطه زاد و ولد ارزش های نوین، اضافه ارزش ها است. همین کمانه تولید و فقط تولید است که کل فرایند را هویت می بخشد و شیوه تولید سرمایه داری را معنی می کند، به همه این دلایل سخن از مقوله ای، جامعه ای، مناسباتی به نام سرمایه داری داری تجاری فقط جهالت فاحش صاحبان این نظر را فریاد می زند. مارکس بسیار مدلل و صریح توضیح می دهد که در شیوه تولید سرمایه داری همه اشکال پیشین سرمایه، از جمله تجاری و ربائی، نقش ذرات شناور در تولید جدید را پیدا می کنند، سرمایه پولی، کالائی، مولد، حلقه های ارگانیک دورپیمائی سرمایه می شوند. سرمایه ای که چشمه جوشان زاد و ولد، خود افزائی آن فقط حلقه تولید، فقط کار اضافی کارگر و استثمار کارگر مزدی است.

تشکیل قیمت تولید و نرخ سود عمومی

تصریح شد که ارزش هر کالا کار اجتماعاً لازم یا زمان کار لازم اجتماعی متراکم در آن است. زمان کاری که صرف تهیه مایحتاج بازتولید نیروی کار، سرمایه ثابت جذب شده و اضافه ارزش آفریده کارگران در پروسه تولید کالا شده است. زمان کار اجتماعاً لازم با زمان کار مصرف شده برای تولید هر کالای جداگانه تفاوت دارد، ارزش کالاها با ارزش مبدأ آنها هم متفاوت است. قیمت هر کالا نیز مگر در موارد نادر با ارزش آن اختلاف بارز دارد. تفاوت درجه پیشرفت صنعت، تکنیک، تخصص کارگران یا کلاً بارآوری کار اجتماعی در جاهای مختلف و دوره های تاریخی متفاوت، باعث اختلاف در زمان کار مورد نیاز برای تولید هر واحد کالا می شود. یک

متر پارچه کارخانه مجهز به ماشین آلات مدرن نساجی کمترین زمان کار و در صنایع دارای قدیمی ترین، ماشین ها بیشترین زمان کار را می برد. این دو متر پارچه در نقطه مبدأ حامل زمان کارهای مختلف و ارزشهای متفاوتند. اما ارزش واقعیشان نه این و نه آن، که میانگینی از زمان کار اجتماعی مورد نیاز تولیدشان در دوره خاص تاریخی است. کالا باید برای فروش راهی بازار شود، قیمت فروش آن در بازار با آنکه در جمیع جهات متأثر از ارزش آن است اما سوای موارد استثنا منطبق بر ارزشش نمی باشد. بالاتر یا پائین تر است. قیمت کالا، حدود بالا یا پائین بودنش از ارزش آن توسط رقابت، میزان عرضه کالا، حجم تقاضا، ولی حول محور ارزش یا کار اجتماعاً لازم متراکم در کالاها تعیین می گردد. کالا می تواند محصول تخصصی ترین کارها باشد اما معیار ارزشش کار ساده است. کارهای دارای درجات متفاوت مهارت ضریب های مختلف کار ساده اند. **ارزش استفاده** کالا می تواند شاهد رشد کمی عظیم باشد اما این رشد با تنزلی فاحش در ارزش یا ارزش بازاری همراه است. سرچشمه این اختلاف، تضاد سرشتی میان کار مشخص و مجرد است. افزایش بارآوری کار سبب تولید کالای بیشتر با ارزش استفاده افزونتر می گردد، اما زمان کار اجتماعاً لازم تولید و لاجرم ارزش آن را کاهش می دهد.

قیمت یک کالا متشکل از هزینه تولیدش (سرمایه ثابت جذب شده و مزد کارگر) بعلاوه سود متوسط یا میزانی از سود است که بر پایه نرخ سود عمومی به آن تعلق گرفته است. برای فهم قیمت باید نرخ سود متوسط و چگونگی تشکیل آن را کاوید. سرمایه های با ترکیب ارگانیک (نسبت سرمایه متغیر به ثابت) متفاوت در حوزه های مختلف تولید منوط به درصد جزء متغیرشان نسبت به کل سرمایه نرخ سودهای مبدأ متفاوتی پدید می آرند. اگر ارزش هر کالا کار اجتماعاً لازم متراکم در آن است، کالائی که در قیاس با نوع مشابه خود، زمان کار کم یا بیش طولانی تری در تولیدش مصرف گردیده است، ارزش و لاجرم اضافه ارزش کاملاً بیشتری با خود همراه دارد. اما این

اضافه ارزش آفریده شده توسط کارگران مورد استثمار **سرمایه معین** یا این نرخ سود اولیه قلمرو تولیدی خاص، کمی این طرف تر، با ورود کالاها به بازار دستخوش تغییر بارز می گردد. جایش را به نرخ سود عمومی می سپارد. به گونه ای که سرمایه داران مالک سرمایه برابر پیش ریزشده در حوزه های مختلف، نه عین اضافه ارزش آفریده نیروی کار مورد استثمارشان، نه سود منطبق بر نرخ سود مبدأ که مستقل از ترکیب ارگانیک و درجه بارآوری کار حوزه سرمایه گذاری خود، سهمی از کل اضافه ارزش ها را به چنگ می آرند. میزان این سهم توسط نرخ سود عمومی تعیین می گردد. قانون سرمایه داری است که کالاهای تولید شده وارد بازارهای داخلی، جهانی می گردند. مراد از بازار در اینجا اسم عامی برای مراکز داد و ستد، به طور مثال بازار شهرها، فروشگاههای کوچک، متوسط یا غولهای زنجیره ای فروش نیست. کل بخش گردش یا پروسه سامان پذیری سراسری سرمایه، منهای کمانه خاص تولید و کارکرد سرمایه مولد منظور است. فرایندی که در آن تولیدات کشورها یا جهان سرمایه داری داد و ستد می شود. در درون این بازار مالک هیچ کالائی اعم از تولید کننده منفرد یا غولهای عظیم الجثه صنعتی، تجاری، مالی، به تنها چیزی که نمی اندیشد «کار اجتماعاً لازم»، ارزش یا مقدار اضافه ارزشی است که کالاها با خود حمل می کنند!! تب و تاب همه آنها فقط آنست که کالاهای خویش را به بالاترین بهای ممکن بفروشند. رقبا را از میدان به در کنند، بخش هر چه وسیعتری از بازار را به اشغال خود در آورند، طلائی ترین سودها را به چنگ آرند، در این گذر و برای حصول این هدف به هر جنایت، نیرنگ، آتش افروزی، جنگ آفرینی دست زنند. نام همه این بربریت ها را «رقابت» بگذارند. همان رقابتی که اقتصاددانان، دولتمردان، متفکران نظام بردگی مزدی، میلیون ها کارگر شمع آجین در جعلیات این جماعت، آن را کلید سعادت دنیا و عقبای بشر می خوانند!! یکی از حیرت انگیزترین پرده های جادوگری و مهندسی افکار سرمایه که شیرازه شعور کارگر را در هم می کوبد، او را از هر

میزان بازشناسی «کار» خود باز می‌دارد. بیگانگی او با کارش، خودش، طبقه اش، هستی اجتماعی اش را به اوج می‌رساند. او را به ورطه ای می‌اندازد که سنگواره، در غوغای رقابت سرمایه داران حول تقسیم اضافه ارزش های حاصل استثمار وی، برای یافتن لقمه نانی ارزان تر، پوشاکی کم بهاتر، معاشی خفت بار فقط قیمت ها را چشم می‌دوزد، کارش را که سرچشمه ارزش ها و پشت قیمت ها است نمی‌بیند، به آن نمی‌اندیشد. در باره اش سخن نمی‌گوید. زبان اعتراض نمی‌گشاید. مفلوک و گرسنه، آخرین موج طغیانش، دورنمای رؤیایها و انتظاراتش را به همترازی تقریبی بهای نیروی کارش با نرخ فزونی قیمت ها محدود و در همان جا منجمد می‌سازد. سرمایه که خرید نیروی کار را خرید کار کارگر القاء!!، استثمار کارگر را انکار، «قانون» ضامن بقای این استثمار را ناموس خلقت، سیاست و مدنیت پاسدار بردگی مزدی را نظم هستی، دولتش را لنگر زمین و آسمان زندگی بشر تنفیذ می‌کند، در بازارش نیز کار، استثمار کارگر، جنایاتش علیه توده کارگر را پشت پرده «طبیعی» رقابت!! و تشکیل قیمت‌ها از دست‌ش شناخت کارگران دور می‌گرداند. سلاح جادوگری، شستشوی مغزی سرمایه از کلیه سلاح‌های دیگرش، از همه زرادخانه های هسته ای، نظامی، پلیسی، امنیتی اش مخوف تر است. ضربه ای که از این طریق و به کمک این سلاح بر طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی اش وارد می‌نماید از هر ضربه دیگر کوبنده تر، مسموم تر، مهلک تر است.

زیر فشار رقابت جاری درون بازارها نرخ سودهای متفاوت مبدأ به یک نرخ سود واحد تبدیل می‌شود. دو عامل مهم در این فرایند تأثیر بارز دارند. اول: ترکیب آلی (ارگانیک) متفاوت سرمایه ها در قلمروهای گوناگون و نرخ سودهای مبدأ مختلفی که هر کدام ایجاد می‌کنند. دوم: چگونگی توزیع کل سرمایه جامعه یا جهان بین این

حوزه ها یا مقدار نسبی سرمایه کل در هر حوزه ویژه، با نرخ سود خاصی که پدید آورده است. پیش از ادامه بحث باز هم بر این نکته مهم درنگ کنیم که همین روند تبدیل نرخ سودهای اولیه به نرخ سود عمومی به نوبه خود زنجیره جدیدی از جادوگری ها، شستشوی مغزیها، خود بیگانه سازی ها و فریبکاری های سرشتی سرمایه را در خود نهان دارد. نرخ سود عمومی حاصل تقسیم مجموع اضافه ارزش ها یا کل نرخ سودهای مبدأ به کل سرمایه جامعه است. محاسبه ای موجد این توهم یا تصور کاملاً پوشالی که گویا اضافه ارزش نه آفریده بخش متغیر سرمایه بلکه زاد و ولد کل سرمایه اعم از ثابت و متغیر است!! این پندار مجعول و بی بنیان به سیاق دیگری نیز از درون همین فرایند سر بیرون می آرد. تبدیل اضافه ارزش به سود، سرچشمه واقعی ارزش اضافی را از دیده ها پنهان می کند، بیش از پیش رمزآمیز می نماید و بالاخره جادوگری یا وارونه پردازی سوم این که سود به عنوان یک بخش ارزشی کالا در مقابل بخش دیگرش قرار می گیرد. آن گونه که فقط بخشی از کل کار شامل وسائل تولید اعم از زنده یا مرده پیش چشم ما ظاهر می گردد. کل کار عملاً در هاله فرو می رود، مفهوم ارزش به ورطه اغتشاش می افتد و این انگاره سراسر فریب استیلا می یابد که گویا سود چیزی خارج از ارزش درونی کالا است!! گویا از بیرون سر بیرون آورده و به قیمت تمام شده کالا اضافه شده است!!

این نکته نیز قابل تعمق است که با جایگزینی نرخ سودهای جداگانه توسط نرخ سود عمومی، میزان اضافه ارزشی که در هر قلمرو مجزای تولید، توسط کارگران هر کجای جامعه، هر بخش جهان، مورد استثمار هر سرمایه خاص، هر دولت سرمایه داری، هر بنگاه یا سرمایه دار تولید می گردد برای سایر سرمایه داران، برای کل طبقه سرمایه دار، به مراتب از آنچه به طور ویژه در حوزه پیش ریز سرمایه خودش و توسط کارگران مورد استثمارش تولید می شود، مهمتر می گردد. چرا؟ به این دلیل زمخت که او به میزان سرمایه اش و بر پایه نرخ سود عمومی سهمی از کل اضافه ارزشهای جامعه یا

جهان را نصیب خود می سازد. هر چه این سهم بزرگتر باشد سودش انبوه تر و عظیم تر است. تا اینجا همه گفتگو حول تبدیل اضافه ارزش به سود، تقسیم کل اضافه ارزش ها به کل سرمایه ها و تشکیل نرخ سود عمومی، نقش سلسله جنبان این نرخ در تعیین سهم هر تک سرمایه از کل اضافه ارزش ها چرخید. توضیحاتی که لازم بود تا شناخت ما از پدیده قیمت را به اندازه کافی زلال و دقیق سازد. در شروع واکاوی تصریح شد که قیمت تولیدی هر کالا، هزینه تولیدش بعلاوه سهمی از سود است که بر مبنای نرخ سود عمومی به آن کالا تعلق می گیرد. قیمت تولیدی بر همین اساس مگر در موارد نادر و به صورت تصادفی، با ارزش کالا، با کار اجتماعاً لازم متراکم در آن منطبق نمی باشد. بیشتر یا کمتر از آن است. مثال بسیار ساده ای می تواند به درک روشن تر ماجرا کمک نماید. سه سرمایه مجزا با حجم برابر اما ترکیب ارگانیک های مختلف یا درجات متفاوت بارآوری کار را در نظر آریم. میزان هر سرمایه ۱۰۰ میلیون دلار است. سهم جزء متغیر اولی به کل سرمایه ۱۵، دومی ۵ و سومی ۲۵ میلیون است. نرخ استثمر در هر سه قلمرو ۳۰٪ منظور شده و لاجرم اضافه ارزش سالانه اولی ۴۵، دومی ۱۵ و سومی ۷۵ میلیون می شود. از جزء ثابت سرمایه اول ۲۵، دومی ۱۵، سومی ۲۰ میلیون دلار در تولید کالاها مصرف گردیده است. قیمت تمام شده کالاها شامل مزد کارگران و حجم سرمایه ثابت مصرف شده در تولید آنها برای سرمایه نخست ۴۰ دومی ۲۰ و سومی ۴۵ میلیون دلار است. ارزش تولیدات مرکب از قیمت تمام شده بعلاوه اضافه ارزش در مورد سرمایه اول ۸۵، دوم ۳۵ و سوم ۱۲۰ میلیون دلار است. نرخ سود یا خارج قسمت کل اضافه ارزش ها به کل سه سرمایه ها (یک میلیون و ۳۵۰ هزار دلار بخش بر ۳ میلیون دلار) ۴۵٪ است و بر همین مبنای سود هر کدام از سرمایه ها مستقل از ترکیب ارگانیکشان ۴۵ میلیون خواهد بود. به جدول زیر نگاه کنیم.

تشکیل نرخ سود عمومی، قیمت تولیدی، رابطه قیمت تولیدی و ارزش کالا -

میلیون دلار

ترکیب	نرخ ارزش اضافه	ارزش اضافه	ثابت مصرفی	قیمت تمام شده	ارزش	سود	قیمت تولید
85 + 15	300%	45	25	40	85	45	85
95 + 5	300%	15	15	20	35	45	65
75 + 25	300%	75	20	45	120	45	90

جدول نشان می دهد که:

اولاً- نرخ سودهای مبدأ حوزه ها، ۴۵٪ سرمایه اول، ۱۵٪ و ۷۵٪ سرمایه های دوم و سوم به نرخ سود عمومی ۴۵٪ تبدیل شده اند. نرخي که با نرخ سود مبدأ حوزه نخست منطبق است اما بالاتر از حوزه دوم و پائین تر از حوزه سوم است. کل اضافه ارزش های آفریده کارگران ۳ قلمرو بر اساس نرخ سود عمومی بین سه سرمایه تقسیم شده و هر کدام به نسبت کل حجم خود و نه فقط سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در تولید کالاها از این خوان یغما سهم برده اند.

ثانیاً- نرخ سود عمومی حاصل از رقابت سرمایه ها، شالوده تشکیل پدیده ای به نام قیمت یا **قیمت تولیدی** شده است. قیمتی که در مورد حوزه اول با **ارزش واقعی کالاها**، (کار اجتماعاً لازم متراکم در آنها) یا اضافه ارزش و ارزش درون آنها منطبق است اما در حوزه های دوم و سوم چنین نیست. در حوزه دوم قیمت محصولات ۳۰ میلیون دلار بیش از ارزش کالاها و در قلمرو سوم ۳۰ میلیون دلار کمتر از ارزش آنها است. نکته صادق و صائب در همه حوزه ها این است که قیمت تولید حاصل جمع بهای تمام شده کالاها بعلاوه سهمی از اضافه ارزش کل است که بر پایه نرخ سود عمومی نصیبشان شده است. سرمایه ها سوای حوزه نخست آنچه به صورت سود دریافت کرده اند، حاصل جمع قیمت تمام شده کالا و اضافه ارزشهای تولید شده

توسط کارگران آن قلمروها نیست بالعکس بهای تمام شده محصول بعلاوه سهمی از اضافه ارزش ها است که بر پایه نرخ سود عمومی به هر صد واحد سرمایه تعلق گرفته است. آنچه رقابت در شیوه تولید سرمایه داری و در بازارهای داخلی و جهانی این نظام انجام می دهد همین تشکیل نرخ سود عمومی و مستولی ساختن قیمت تولید است. آیا این حکم در شرائط روز جهان همچنان پابرجا است؟ جواب ساده نیست. تا سرمایه داری هست مسلماً این قانون درونی سرمایه ایفای نقش می کند اما چگونگی اعمال این نقش بدون شک، فشار مجموعه تحولات تاریخی این نظام را بر خود دارد. در این گذر پائین تر ولو بسیار گذرا و فقط تیتروار توضیح خواهیم داد.

توزیع اضافه ارزشها در سطح داخلی و بین المللی

بر اساس آنچه در بالا دیدیم سودی که هر سرمایه دار در پایان یک دوره واگرد سرمایه یا هر بازه زمانی معین و به طور معمول سالانه دریافت می کند - مگر در مورد استثنا - عین اضافه ارزشی نیست که توسط توده کارگر تحت استثمار مستقیمش تولید شده است. در این جا نیز یک پرسش کاملاً مهم مطرح می شود. چرا سرمایه های مساوی در قلمروهای مختلف انباشت، بیشتر یا کمتر از اضافه ارزش های مبدأ، کمتر یا بیشتر از اضافه ارزشی که توسط کارگران مورد استثمارشان تولید شده، به چنگ می آرند؟ چرا در همین مثال بالا فقط سرمایه پیش ریز در قلمرو نخست، اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگرنانش را به طور منطبق دریافت کرده و دو سرمایه دیگر یا بیشتر و یا کمتر به دست آورده اند؟ این سؤالی است که می کوشیم پاسخ آن را در چند سطر به صورت خلاصه توضیح دهیم.

سرمایه داران منفرد، شرکت ها، هلدینگ ها، غولهای عظیم الجثه صنعتی سرمایه های خود را در شرائط یکسان پیش ریز نمی کنند، بالعکس این شرائط در موارد زیادی اختلاف بسیار فاحش و خیره کننده دارند. حجم سرمایه ها می تواند پائین یا

نجومی و آسمانخراش باشد. سرمایه داران دارای سرمایه های غول آسار به تمامی دستاوردهای صنعت، تکنیک، دانش بشری و در روزگار حاضر پیچیده ترین اشکال هوش مصنوعی دسترسی دارند، همه اینها را در چرخه ارزش افزائی سرمایه خود به کار می گیرند در حالی که بسیاری فاقد این امکانات هستند. برخورداری جماعتی هم بسیار مختلف و دارای حد و مرزهای گوناگون است. هر چه دسترسی سرمایه ها به تکنیک، صنعت مدرن، ربات و هوش مصنوعی بیشتر باشد بارآوری کار حوزه پیش ریز آنها بالاتر و عظیم تر می شود. می توانند با حداقل کارگر عظیم ترین حجم کالاها را تولید کنند و وارد بازار سازند. از قدرت رقابت چشمگیر و تعیین کننده ای برخوردار می شوند و دامنه یکه تازی آنها در رقابت تا آنجاها پیش می رود که پروسه تشکیل قیمت تولیدی و تعیین نرخ سود را در سراسر بازارهای داخلی و بین المللی کنترل و زیر سلطه خود می کشند. در همین راستا ترکیب ارگانیک سرمایه ها هم هر چه فاحش تر متفاوت می شوند و دچار شکاف عظیم می گردند. یکایک این مؤلفه ها و عوامل، بر روی درجه دستیابی سرمایه های مختلف، به حجم اضافه ارزش های متفاوت تأثیر می گذارند. بهره گیری از تکنولوژی های مدرن و ماوراء مدرن افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، سیر صعودی فزاینده بارآوری کار، تولید حداکثر کالا توسط حداقل نیروی کار را به دنبال می آورد. کاهش نسبی اما سقوط آسای بخش متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن سبب تنزل ارزش مبدأ کالاها می شود، دلیلش هم روشن است. با کاهش سقوط آسای میزان کار زنده در مقابل کوه سرمایه ثابت یا کار مرده میزان کار اجتماعاً لازم متراکم در هر واحد کالای جدید به شدت تنزل می کند. این را هم خوب می دانیم که سرمایه ثابت با همه نسبت عظیم و نجومی اش هیچ ارزش جدیدی نمی آفریند، هر چه ارزش و اضافه ارزش است صرفاً توسط بخش متغیر سرمایه یا کار زنده یعنی کارگر تولید می گردد. در مورد سرمایه های با ترکیب آلی نازل و درجه پائین بارآوری کارعکس آنچه در مورد سرمایه های بالا گفتیم صدق

می‌کند. در یک کلام هر چه کار زنده پُرشمارتری برای تولید حجم معین کالا به کار گرفته شود ارزش‌ها و اضافه‌ارزش‌های مبدأ بیشتری تولید می‌شود. نکته بسیار مهم دیگر در همین عرصه آنست که سرمایه‌های دارای شرائط تولیدی برتر، بارآوری کار بالاتر، به دلیل پائین بودن ارزش تولیداتشان، به بیان دیگر به خاطر آنکه کار زنده هر چه کمتری را به کار می‌گیرند، کالاها را هر چه ارزان‌تر تولید می‌کنند و درست به همین دلیل از قدرت رقابت بسیار بیشتر و گاه هیولائی تری برخوردارند. آنها این موقعیت را دارند که تولیداتشان را به قیمت پائین‌تر از دیگران بفروشند، بازار را از دست سرمایه‌داران دیگر بگیرند و حجم فروش آنها در بازارهای داخلی و جهانی را پائین آرند. در جریان همین رقابت است که قیمت تولید حاکم بر بازار تعیین و نرخ سود عمومی تشکیل می‌گردد. بر اساس این نرخ سود عمومی است که سرمایه‌های مختلف مستقل از درجات متفاوت ترکیب ارگانیک و بارآوری کارشان متناسب با کل سرمایه‌ای که دارند، اعم از فیکس و گردش‌ی ثابت یا متغیرشان از کل اضافه‌ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جامعه معین و در مقیاس بین‌المللی از ارزش اضافی کهکشانی کارگران دنیا سهم می‌برند. ماجرا به همین حد محدود نمی‌ماند. در شرائط روز دنیا، هنگامی که صنعت پیشرفته و تکنیک فوق‌مدرن و سایر دستاوردهای دانش بشری و از این طریق بارآوری آسمان‌خراش کار در انحصار غول‌های عظیم صنعتی و مالی است آنها هستند که در تعیین نرخ سود و تشکیل قیمت‌ها حرف اول و آخر را می‌زنند. درست بر همین اساس، عظیم‌ترین سهم اضافه‌ارزش‌ها را نیز به چنگ می‌آورند. این فرایند در بند، بند خود یک راز بسیار اساسی و در عین حال سر به‌مهر را مقابل دیده‌شعور توده کارگر دنیا قرار می‌دهد. این راز که کل طبقه سرمایه‌دار بین‌المللی در اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار کل طبقه کارگر جهانی، شریک و رقیب هستند، به گفته بلیخ، آگاهی‌آفرین و مشعل‌وار مارکس همه این وحوش در حفظ کیان هستی سرمایه‌داری و جنگ علیه جنبش کارگری جهانی

اعضای مسلح، جنگاور، نسل کش یک انجمن اخوت فراماسونری جهانی هستند و در همان حال برای چپاول سهم هر چه افزونتر از خون گسترده یغمای استثمار توده های طبقه کارگر سکنه زمین مثل درنده ترین وحوش به جان هم می افتند، آنها حتی در جنگ جهانسوز تقسیم اضافه ارزش ها نیز میلیون، میلیون کارگران را قربانی می کنند، به کوره های آدم سوزی می اندازند، زندگی شان را نابود و سراسر عالم را از خونشان رنگین می سازند. در فراز و فرود این جنگ بشرسوز ویرانگر هر که سرمایه اش کهکشانی تر، ترکیب آلی سرمایه اش هیولائی تر، بارآوری کار حوزه استثمارش آسمانخراش تر، دسترسی اش به دانش و صنعت مدرن و تکنیک پیشرفته و هوش مصنوعی فراگیرتر، سهم غول آساتری از اضافه ارزش ها را هم نصیب خود می کند. بر اساس آخرین آمارها فقط ۳۵ غول صنعتی عظیم الجثه جهان روز سرمایه داری بالغ بر ۱۱ تریلیون دلار اضافه ارزش از کل ۱۰۰ تریلیون اضافه ارزش سالانه تولید شده توسط چندین میلیارد کارگر کره خاکی را نصیب خود می کنند و از این ۳۵ غول فقط ۱۰ تای آنها قریب ۵ تریلیون و ششصد میلیارد دلارش را تصاحب می نمایند. به جدول زیر نگاه کنید.

مبالغ به دلار امریکا

شمار تقریبی کارگران	تعداد کل کارکنان	سود سال ۲۰۲۴	نام شرکت
1 725 000	2 300 000	648 000 000 000	Walmart
1 155 000	1 540 000	575 000 000 000	Amazon
1 187 250	1 583 000	546 000 000 000	State Grid
50 000	66 000	495 000 000 000	Aramco
450 000	600 000	430 000 000 000	Sinopec
770 000	1 090 000	422 000 000 000	China N petroleum
60 000	80 000	383 000 000 000	Apple
75 000	99 000	372 000 000 000	United Health
295 000	392 400	365 000 000 000	Berkshir Halthway
225 000	300 000	358 000 000 000	CVS Health
6 392 250	8 050 000	4 594 000 000 000	جمع

سرمایه، گرایش نزولی نرخ سود، بحران

افزایش مدام و گاه انفجاری بارآوری کار تنزل نسبی بخش متغیر سرمایه در مقابل بخش ثابت یا بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه را به دنبال دارد. روندی که نرخ اضافه ارزش را صعودی اما نرخ سود را نزولی می سازد. دلیل ماجرا روشن است. این فقط کار زنده است که ارزش و اضافه ارزش می آفریند. کار مرده یا بخش ثابت سرمایه هیچ ارزشی نمی زاید. مثالی بیاوریم. سرمایه ای ۱۰۰ میلیارد تومانی با ترکیب آلی ۷۰ ثابت، ۳۰ متغیر و نرخ اضافه ارزش ۲۰٪ اضافه ارزشی به میزان ۶۰ میلیارد تومان به دست می آورد و نرخ سودش ۶۰٪ است اما همین سرمایه با ترکیب ۹۵ میلیارد ثابت، ۵ میلیارد متغیر و نرخ اضافه ارزش ۴۰٪ فقط ۲۰ میلیارد اضافه ارزش حصول می کند. نرخ سودش هم به جای ۶۰٪ سابق ۲۰٪ می گردد. گفتیم که هر سرمایه دار در هر کجای جهان و در هر بازه زمانی تاریخ سرمایه داری بدون استثنا در تدارک افزایش حجم سرمایه، استفاده از تکنیک مدرن تر، بالا بردن بارآوری کار و دستیابی به سودهای افزون تر بوده است و تا نظام سرمایه داری هست خواهد بود. در این فرایند، سیر قهری آفت نرخ سود طبیعی، قهری است. مارکس می گوید:

«این شیوه تولید با کاهش نسبی مدام جزء متغیر سرمایه در قیاس با جزء ثابتش باعث صعود ترکیب آلی سرمایه می شود، نرخ اضافه ارزش برای شدت استثمار موجود یا حتی بالاتر، در نرخ سود عمومی رو به کاهشی ظاهر می شود. گرایش رو به افت نرخ سود جبر تولید سرمایه داری است. نرخ سود می تواند به دلایل دیگر هم تنزل کند، اما ذات سرمایه داری است که در پروسه پیشرفت خود نرخ اضافه ارزش را در نرخ سود عمومی رو به کاهشی به نمایش بگذارد.» مارکس در توصیف این واقعیت از لفظ گرایش استفاده می کند زیرا کاهش نرخ سود به رغم جدائی ناپذیری اش از تولید سرمایه داری تا مدتی، **نه در شکل قانون** محتوم، **بلکه به صورت یک گرایش عمل می کند**. رویکردی که گند یا شتابناک به سوی بالفعل شدن، تبدیل به

قانون قطعی و به بیان رساتر **وقوع بحران ذاتی** سرمایه پیش می تازد. سرمایه داری با به کارگیری ابزارهایی این واقعه را به تأخیر می اندازد:

- ۱ - بالا بردن مدام بارآوری کار، شدت استثمار، نرخ اضافه ارزش
- ۲ - کاهش هزینه های تشکیل بخش ثابت سرمایه
- ۳ - تنزل دستمزدها به زیر ارزش آنها یا بهای واقعی بازتولید نیروی کار
- ۴ - استثمار سفاکانه و خونبار کودکان خردسال کار
- ۵ - به کار گرفتن کار خانگی بدون هیچ مزد میلیون ها و در سطح جهانی میلیاردها زن خانه دار
- ۶ - فشار سهمگین تر استثمار زنان شاغل حتی در قیاس با مردان
- ۷ - بیکارسازیهای گسترده، اخراج عظیم توده کارگر، سرریز هزینه معاش آنها بر دوش شاغلان
- ۸ - سلاخی رعب آور همه امکانات حیاتی کارگران، بستن مدارس، تعطیل مراکز درمان
- ۹ - بالا بردن سن بازنشستگی، محو هر امکان رفاهی سالمندان و معلولان اگر احیانا وجود داشته باشد.
- ۱۰ - تخریب هولناک طبیعت، قربانی ساختن جنگلها، رودها، دریاها، مرداب ها در پای سود بیشتر سرمایه
- ۱۱ - مسموم سازی، بیماریزا کردن خوراک، پوشاک، هوای تنفسی کارگران برای سود بیشتر سرمایه ها
- ۱۲ - صدور وسیع سرمایه به حوزه های دارای ترکیب پائین تر و نیروی کار شبه رایگان تر
- ۱۳ - شبیخون به پس انداز حاصل گرسنگی کارگران با سلاح قهراگین بازار بورس

۱۴ - بدهکارسازی دولتها و در واقع بدهکار سازی کهکشانی نسل های آتی طبقه کارگر جهانی با هدف بقای سرمایه داری

۱۵ - افزایش فورانی قیمتی ها، در راستای سنگین سازی هر چه مهیب تر کفه کار اضافی و سود سرمایه ها، به زیان کار لازم و بهای معاش توده های کارگر، توسعه سرطانی گرسنگی، فقر، بی آبی، بی سرپناهی و آوارگی

۱۶ - راه اندازی ویرانگرترین، بشرکش ترین جنگها توسط بلوک بندی ها، دولتهای درنده سرمایه داری با هدف بازتقسیم اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران دنیا میان خود.

سرمایه داری از تمامی این راهها برای چالش حتی المقدور روند قهری رو به افت نرخ سود تلاش می کند، از همه این اهرم ها و بربریت ها برای فرار از غلتیدن به کام توفان بحران ها سود می جوید، تا حدود معینی هم موفق می گردد اما مرزهای این توفیق محدود و مین گذاری شده است. وقوع بحران ها اجتناب ناپذیر است. روند افت نرخ سود از حالت گرایش، تدریجی با عبور از افت و خیزها دیر یا زود جای خود را به قانون صائب قاهر می سپارد، بحران مستولی می شود و چرخه ارزش افزائی سرمایه در یک جامعه، چند کشور، در سطح جهانی را در کام خود می پیچد، می بلعد، از چرخش باز می دارد. چرا چنین می شود و چرا وقوع بحران گریزناپذیر است. پاسخ خیلی دشوار نیست. پیش تر نشان دادیم که ترکیب ارگانیک سرمایه ها و نرخ سود عمومی سویه های معکوس و متضاد دارند. سرمایه داری تولید افراطی سرمایه است، سرشت سرمایه است که کل قوای خود را برای خودافزائی، خودگستری بدون هیچ مهار به کار اندازد. این فرایند همزمان، به طور گریزناپذیر و بر اساس ماهیت سرمایه در حال کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن، تولید حداکثر محصول با نیروی کار حداقل است. هر دو روند حول یک محور همراه و همپیوند پیش می تازند. نتیجه محتومش کهکشانی شدن حجم انباشت همراه با تنگ شدن نسبی

سرچشمه جوشش اضافه ارزش ها است. حجم سرمایه ثابت تا آسمان ها بالا می رود، بخش متغیر سرمایه نیز در شکل مطلق خود رشد می کند اما نسبت افزایش و بالندگی آن ها مصداق کوه و کاه است. شدت استثمار و نرخ اضافه ارزش نیز فوران می کند و به اوج می رود اما در نقطه ای معین دیگر این فوران و اوجگیری هم اصلاً پاسخ نمی دهد. روند انباشت سرمایه به گونه خیره کننده ای از روند تولید اضافه ارزش سبقت می گیرد. رود مهیب پرخروش ارزش اضافی تولید شده توسط توده های کارگر با تمامی هوش رُبا بودنش سود مورد نیاز بازتولید کوهسار سرمایه ها را نمی دهد. سرمایه خود زیر فشار سرشت خود، زیر شلاق تولید افراطی، سد سنگین و آهنین، سر راه تداوم تولید خود می گردد. طوفان بحران با بیشترین قدرت می توفد، چرخ ارزش افزائی سرمایه از کار فرو می افتد، آنچه تولید شده به فروش نمی رود، عرضه کوه آسا و تقاضا اندک می گردد. سخن از عرضه و تقاضای کالاهای مصرفی و مایحتاج معاش نیست. گفتگو از لشکر عظیم متقاضیان کالا - سرمایه و تبدیل شدن این شکل سرمایه به شکل پولی آن یا پول - سرمایه برای از سر گرفتن دور جدید انباشت، ارزش افزائی و واگرد سرمایه است. در اینجا است که تقاضا افت می کند و فرایند بازتولید متوقف می شود.

سیمای صوری وقوع بحران ها همراه با تحولات بهت آور تاریخی سرمایه داری دستخوش تغییر شد. تا اواخر قرن نوزدهم، حتی دهه هائی از سده بیستم شاهد **ظهور دوره ای** بحرانها بودیم. بحران رخ می داد، خیل کثیر سرمایه داران عاجز از پرداخت بدهیها، زنجیروار ورشکست می شدند، آنچه تولید شده بود در انبارها می ماند، چرخ تولید از کار می افتاد، سرمایه های بزرگتر و قادر به بقا، شروع به بلع سرمایه های کوچکتر می کردند، به کمترین بها آنها را تصاحب و در خود ادغام می نمودند. کل بار بحران را بر زندگی توده های کارگر سرشکن می ساختند، مزدها را تا خضیض ممکن معاش پائین می آوردند. از اهرم بیکاری تازبانه های گشوده فشار

استثمار می بافتند و بر گرده ها می نواختند. هزینه زنده ماندن شمار زیاد افراد خانوارهای کارگری را بر دوش تنها کارگر شاغل می انداختند، همه چیز را برای قربانی چالش بحران می کردند. با مجموعه این شگردها بالاخره بحران را مهار، راه خروج از آن را پیدا و این راه را می پیمودند. در طول دوره چالش و از سر گرفتن رونق، سرمایه های زیادی وجود انفرادی خود را از دست می دادند، شمار سرمایه داران کمتر، درجه تراکم و تمرکز سرمایه ها رو به اوج می رفت. تحولات شتابناک درونی سرمایه داری دو مؤلفه مهم را وارد این روند ساخت و به کمک این مؤلفه ها تغییراتی در شکل بروز و وقوع بحران ذاتی این شیوه تولید پدید آورد. سرمایه داری بر اقصی نقاط عالم، بر دورترین روستاهای کره زمین مستولی گردید. معنای این استیلا تجهیز نقطه، نقطه جهان به هوش مصنوعی یا حتی سطح چشمگیری از توسعه صنعتی نیست!! سرمایه داری با تابلوهای نئون پردرخشش تعداد هر چه کثیتر کارخانه های مجهز به ربات هوشمند تعریف نمی گردد، هویت نمای آن نه این که رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه کار مزدبگیری است. رابطه ای که دیرزمانی است هر واحه، آبادی تاریک آفریقا را هم در خود حل و جزء انداموار چرخه بازتولیدش کرده است. سرمایه داری در متن همین جهانی شدن متوسط بین المللی ترکیب ارگانیک سرمایه را همراه با اختلاف فاحش ترکیب در بخشهای مختلفش، هر چه جهشی بالا برده است. زیر تأثیر بارز این مؤلفه ها، سرمایه ها و سرمایه اجتماعی کشورهای مستولی بر شرائط برتر تولید، بارآوری کار عظیم تر، دارای ترکیب آلی سهمگین تر، به اندازه کافی فرصت یافته اند تا از یک سو علاوه بر سرشکن سازی بار بحران بر دوش توده های کارگر آماج استثمار مستقیم خود، با انتقال ارگانیک و اندرونی بحران به حوزه های دارای بارآوری کار کمتر، قدرت رقابت نازل تر، ترکیب ارگانیک پائین تر، نه سود صاحبان سرمایه های این بخش ها که هست و نیست زندگی میلیاردها کارگر تحت استثمار در این حوزه ها را سلاخی طاعونی کنند، این

سلاخی را وثیقه چالش افت نرخ سود و بحران طوفانی سرمایه داری سازند. معنای ساده و زمینی این تحولات آن است که از یک سو دامنه بحران خیزی سرشتی سرمایه در سطح جهانی به اوج رفته است، از سوی دیگر سرمایه به مکانیسم هائی دست یافته که بحران را به گونه روتین، نقشه مند، اندرونی، به مثابه یک شاخص فعال هویتی، از چرخه ارزش افزائی خود به زندگی کل توده های کارگر دنیا سرازیر سازد. سرمایه برای این کار همه عوامل ماهوی، درونی خود برای چالش افت نرخ سود و بحران را بازپردازی کرده است و عوامل کارساز تازه ای را بر آنها افزوده است. مارکس در تشریح عوامل خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود بر چند اهرم معین انگشت می گذارد. تطویل روزانه کار، بالابردن شدت استثمار، تنزل مرزها به زیر ارزش واقعی، کاهش هزینه تشکیل سرمایه ثابت، صدور سرمایه به حوزه های با ترکیب نازل تر، افزایش بارآوری کار مجموع این عوامل را تشکیل می دهند. آنچه او نام برده و توضیح داده، کل عصاهای دست سرمایه برای مقابله با سیر رو به افت نرخ سود و غلطیدن به ورطه بحران در آن زمان بوده است. سرمایه داری عصر هر کدام آنها را با دامنه تأثیر هزاران بار بیشتر مورد استفاده قرار می دهد، بهره گیری انفجاری و بشرکش از آنها را روتین، روزمره، قانونی!! مدنی!! دموکراتیک!! حقوق بشری ساخته است اما به این بسنده ننموده و نمی توانسته است بنماید. هر لحظه انکشاف جهانی و تاریخی خود را با تحولی در ساز و کارهای چالش بحران حول محور تشدید بی مهار استثمار طبقه کارگر، انفصال انفجارآمیزتر کارگران از کار و تولید و سرنوشت زندگی خود کشف کرده و لباس اعمال پوشانده است. اگر تا اواخر قرن نوزدهم به گاه سقوط سراسری در باتلاق بحران ورشکستگی زنجیروار غیرقابل شمار سرمایه داران خرد و متوسط، بلع سرمایه های آنها توسط غول های صنعتی بزرگتر به ثَمَن بَخس را اهرم پالایش درونی خود می ساخت و از این طریق تونل خروج از بحران را حفاری می کرد بعدها با هیولای مهیب بازار بورس کل این پالایش را به طُرفَةُ العینی انجام داد و

امروز بیشتر از هر زمان دیگر انجام می دهد. در طول چند دقیقه قیمت اوراق سهام همه شرکت ها در سراسر دنیا سقوط می کند. در نخستین گام ریال اول و آخر آنچه احياناً لایه ای از کارگران برای خرید سرپناه، این یا آن وسیله ضروری زندگی، علاج بیماریهای سهمگین مرگ آور آحاد خانوار، در شکل خرید اوراق سهام و قرضه پس انداز کرده است نه باد هوا که جزء لایتهای سرمایه عظیم ترین غولهای مالی، صنعتی، دیجیتالی، اطلاعاتی ایلان ماسک ها، بیوزس ها می شود، در گام بعدی میلیارد، میلیارد سرمایه لایه های پائینتر بورژوازی به حلقوم آرز سرمایه های قاهرتر فرو می رود. سرمایه، بافت های عفونت زده خود را پالایش، پیکر تاریخاً پوسیده خود را چکاپ و حتی المقدور توان بقا می بخشد. همزمان و همپیوند، نهاد موسوم به دولت وارد میدان می گردد. بحث میداناری دولت به مثابه ماشین قهر پلیسی، نظامی، امنیتی، حمام خون و سرکوب سرمایه داری نیست، سخن از تشخیص حکومتی سرمایه و قدرت طاعونی دولت سرمایه داری در سرازیر کردن روتین، قهری، انداموار کل بار بحران ها بر سفره معاش، سبد خوراک، پوشاک، آموزش، دارو، درمان، آب آشامیدنی، هوای تنفسی، قطره قطره سلامتی ساکنان کره خاکی و به طور خاص میلیاردها کارگر دنیا، نسلهای متوالی طبقه کارگر بین المللی است. دولت ها با مجهزترین انستیتوها، با سلاح هوش مصنوعی، به کار گرفتن عمده وار لشکر عظیم اقتصاددانان، استراتژها، دانشوران بشرکش و همه امکانات دیگر، پویه افت نرخ سودها را می کاوند، وقوع بحران ها را رصد می کنند، راههای چالش آنها را برنامه ریزی، همه ساز و کارها را برای غلبه بر بحران ردیف می کنند، هر چه قاهرتر مورد بهره برداری قرار می دهند. جنس راهبردها، راهکارها، نقشه ها، سیاست ها، دسیسه ها چگونگی اعمال، ابعاد تأثیر، دستاوردهایشان همگی به اندازه کافی معلوم است. نقطه آغاز و فرجام کل آنها سلاخی هر چه سفاکانه تر حداقل معیشت میلیاردها کارگر در آستانه بقای روز به روز سرمایه داری است. اهرمهای فراوان دیگر نیز سرمایه کشف و برای سرشکن سازی باز

هم بیشتر بار بحرانها بر زندگی کارگران به کار گرفته و می گیرد. ساز و کارهایی که در جاهای دیگر کم یا بیش به آنها پرداخته ایم و در اینجا با هدف کوتاه کردن کلام از پرداختن به آنها چشم می پوشیم.

جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری

با ظهور شیوه تولید سرمایه داری تقسیم بشریت ساکن زمین به دو طبقه اجتماعی ماهیتاً متضاد و متخاصم نیز آغاز شد. طبقه ای که از کل جهان و تمامی «نو و کهنه آن» فقط نیروی کارش را داشت، باید آن را به مثابه یک شیء، یک کالا به فروش می رساند، با بهای آن ارتزاق می کرد، معاش خود و خانواده اش را تأمین می نمود، نسل فروشندگان نیروی کار را زنده نگه می داشت. طبقه دوم مالک ابزار کار، زمین، وسائل تولید و همه چیز بود. بهای نیروی کار را کثرت آحاد طبقه نخست یا کارگران در یک سو و نیاز طبقه دوم (سرمایه داران) در سوی دیگر تعیین می نمود. رابطه ای که ماهیتاً، از همان لحظه پیدایش، باردار پرخروش ترین و خونبارترین کشمکشها، جنگها بود. سرشت سرمایه حکم می کرد که بهای نیروی کار هرچه نازل تر، شبه رایگان تر باشد، از این طریق سود سرمایه هرچه بیشتر و خودافزایی سرمایه ها هرچه عظیم تر می شد. متضاد کامل آن در مورد کارگران صدق می نمود، هرچه بهای کار بیشتر سلاخی می شد، فقر، گرسنگی، بی سرپناهی، بی دارو و درمانی، کل معاش آن ها محقرتر، مفلوک تر، مرگزاتر می گردید. جدال و جنگ میان این دو طبقه گریزناپذیر بود اما جنگ کارگران علیه سرمایه به نوبه خود آماده زایمان دو شکل عمیقاً متمایز و متضاد بود. جنگی عقیم، ناآگاه، سرمایه آویز، مدفون در گورستان نظم سرمایه، اسارتبار، محکوم به شکست حتمی که راه رهائی از استثمار ذاتی، فزاینده، رو به انفجار، غیرقابل مهار سرمایه را در ویرایش و پیرایش و انسانی کردن نظام بردگی مزدی می جست. جنگ دیگر ماهیت و رویکردی به تمام و کمال متضاد داشت،

پیرایش و اصلاح سرمایه داری را نه راه رهایی انسانی که انداختن زنجیر پولادین بر دست و پای کارزار طبقاتی، تسلیم بدون قید و شرط در مقابل سرمایه و وحوش سرمایه دار، دفن قدرت پیکار خود در منجلاب سازش فلاکت آمیز با نظام مخوف سرمایه داری می دید. هر دو جنگ، واکنش جبری و غیرقابل گریز توده کارگر در مقابل فشار استثمار، فلاکت، گرسنگی، اشکال نامتناهی محرومیت و سیه روزی مولود وجود سرمایه را به نمایش می نهادند، اما در تمامی شکل‌های نمایش، تعیین و تشخیص خود با هم تعارض ماهوی داشتند. غلبه شکل اول تا مدت‌ها، حتی بیش از چند قرن غیرقابل اجتناب بود اما حتی در همین مدت نیز رویکرد دوم ولو مغلوب ابراز وجود می نمود، مانیفست خود را داشت و آن را خدنگ کارزار طبقاتی می کرد. چرا وسیعاً مغلوب، مقهور، در سایه و ضعیف بود؟ دلیلش پیچیده و رمزآمیز نیست. تولید سرمایه داری فاز جدیدی از توسعه اقتصاد کالائی بود، مثل یک بدیل مادی، بالنده از بطن فرایند تکامل مادی تاریخ تولد می یافت و قد می افراشت. از همه منافذش گند، خون، کشتار فیزیکی، فکری بشر، قربان سازی نامتناهی انسان در آستانه سود می بارید. هیچ نشانی از هیچ بارقه انسانی بر ذات خود نداشت اما با همین سرشت تباه بشرستیز، بیرق انکشاف اقتصادی، تمدن زائی، توسعه سیاسی، پیشرفت صنعت، گسترش علوم، رشد اختراع و انکشاف، ترقیخواهی، تغییر چهره دنیای روز را به دوش می کشید. زیر همین بیرق با هر انباشت، هر دور واگرد سرمایه، هر اندازه جدال مامشات آمیزسودجویانه علیه مناسبات کهنه، هر بگومگوی جَبونانه با دستگاه سلطنت و اربابان کلیسا، هر گام تحقق این یا آن شکل توسعه، هر سطح پیشرفت صنعت، دانش، هر اختراع و کشف، برای خود سنگی به روی سنگ در معماری بنای قدرت می گذاشت. حتی نخستین سرمایه داران در اولین دیدار با فروشندگان کالای نیروی کار سوار کفه سنگین قدرت بودند. سرمایه ربائی، تجاری، بهره ور سابق را که حاصل کار سیرف‌ها، رعایا، مولدین مستقیم تهیدست بود به حوزه انباشت بدوی سرمایه منتقل

می کردند، پیشه‌ورانی که پا به دنیای خرید نیروی کار می نهادند، زمینداران، خرده مالکانی که رانت کار، رانت جنسی، رانت پولی ماقبل سرمایه داری را سرمایه صنعتی می ساختند و کالای نیروی کار می خریدند، در هر کدام این حالتها به مثابه سرمایه دار، دارای قدرت اقتصادی، سکوی مالکیت، سلاح زور ظاهر می شدند، با افرادی مواجه می گردیدند که در هفت آسمان هستی خود هیچ چیز نداشتند. کل ثروت، مالکیت، قدرتشان در کالای نیروی کارشان خلاصه می گردید، کالائی که طبقه دارنده و فروشنده اش، برای دوره های مدید متوالی از ظرفیت لازم و کافی برای هیچ میزان تقابل تعیین کننده طبقاتی برخوردار نبود. از فقدان این قدرت رنج می کشید، می فرسود، می کاهید، با همه اینها از همان ایام درفش کارزار می افراشت. می خواست زنده ماند و زنده ماندنش را در گرو افزایش هر چه مقدور کار لازم خود، کاهش هر چه بیشتر کار اضافی اش می دید. تاریخ حاکی و شاهد است که حتی همان روزها از این حد نیز فراتر رفت. «چومپی» و همراهانش شد، در قرن ۱۴ میلادی در کرانه شمالی مدیترانه علیه صاحبان سفاک مانوفاکتورها شورید. جنبش کارگری تاریخاً، در هیأت جنبش طبقه استثمارشونده، فرودست، به صورت «در خود»، اما با سرمایه ستیزی خودپوی، خودجوش، طبقاتی، رادیکال وارد میدان مصادف شد. برای آنکه حالت «درخود» را «برای خود» سازد، سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی اش را جنبش آگاه، بالنده، استخواندار و دارای چشم انداز زلال رهائی انسانی کند، باید در همه وجوه، در کلیه حوزه های حیات اجتماعی می بالید، شاخ و برگ می کشید، متشکل می شد، یک قدرت آگاه، شورائی و ضد بردگی مزدی می گردید. جنبش کارگری در هر گام این رشد، برای هر میزان شکوفانی خود با فراوان سدهای آهنین رو به رو بود که سرمایه سر راهش می افراشت و معماری می کرد. قهر اقتصادی سرمایه در همان حال که نیروی محرک پیکار و طغیان توده کارگر علیه سرمایه داران بود، بیشتر از هر شکل دیگر قهر، سطح انتظار، قدرت پرواز، خیز کارگران برای فرارفتن از مرزهای

هستی سرمایه داری را می کاست. سرکوب فکری در شکل‌های مخوف نیز سهمناکتر، کوبنده تر از سرکوب فیزیکی، طبقه کارگر را از صف آرائی آگاه ضد بردگی مزدی باز می داشت. سرمایه از همه راهها، با هر کارکرد، در کلیه تشخص های خود، شعور، اندیشه و شناخت کارگران را مهندسی کرد. همه روزنه های شناخت آنها از نظام بردگی مزدی را سد بست. همه باتلاقها را در مسیر مبارزه طبقاتی آنها حفر و آماده بلعیدن هر جنب و جوش ضد سرمایه داری ساخت. باتلاق سندیکالیسم، دموکراسی، سوسیال دموکراسی، حق تعیین سرنوشت ملی، مذهب، کمونیسم بورژوائی، راه رشد غیرسرمایه داری، جنبش مدنی، ضد امپریالیسم خلقی، انقلاب دموکراتیک، دهها جور انقلاب دیگر، مبارزات مدنی، آپارتایدستیزی سرمایه آویز، ضد اشغال ناسیونالیستی، محیط زیست نسخه پیچی انستیتوهای پرجنجال سرمایه داری، صلح طلبی منحل در نظم سرمایه، پارلمانتاریسم و فراوان باتلاق دیگر، همگی، هر کدام بدتر از دیگری کارزار ضد بردگی مزدی را شکار کردند و در ژرفنای ناپیدای خود خاکسپاری نمودند. سرمایه داری به کارگران گفت: بهای کارشان را می گیرند!! اضافه ارزش، آفریده سرمایه است!!، پول است که پول می زاید!! سرمایه تمدن زا است، کار می آفریند!! رفاه تولید می کند!! بهداشت و دارو و درمان می بخشد!! راه و راه آهن و صنعت و تکنیک و دانش را توسعه می دهد!! مدرسه و دانشگاه می سازد!! دنیای وارونه پردازی ها را به هم زنجیر نمود تا بر روی سرچشمه واقعی کل آفریده ها، کل ارزش ها، سرمایه ها، ثروت ها، امکانات، علوم، پیشرفت ها، صنعت ها، تکنیک، حمل و نقل و همه چیز که سوای کار اضافی طبقه کارگر جهانی هیچ چیز دیگر نبود، پرده پولادین اندازد. سرمایه گفت که استثمار دروغ است!!، طبقات وجود ندارند!!، همه آحاد «ملت» واحد هستند!! پارلمان نمایش قدرت کل «مردم» است!! مصوباتش تجلی آراء همگان است!! کل انسان ها مستقل از رنگ و پوست و نژاد و شغل و کار و طبقات در برابر قانون برابر هستند!! دولت نهاد برخاسته از رأی و اراده و قدرت کل جامعه!!، کل

ساکنان کشور است!! ارتش نیروی پاسدار مرزهای ملی در مقابل دشمنان است!! کار پلیس تأمین امنیت جان و مال «ملت» است!! سیستم حقوقی و قضائی نهاد تضمین موثق عدالت و انصاف و برابری می باشند!! تخریب لحظه لحظه طبیعت و آلوده سازی طاعونی و بی مهار خوراک، پوشاک، هوای تنفسی، آب شرب انسان ها را مهر پیشرفت تکنیک و دانش کوبید. سرمایه گفت: هیچ تبعیضی میان زن و مرد وجود ندارد!! ریشه واقعی فقر، محرومیت، بی سرپناهی، گرسنگی، بی آبی، آپارتاید، تبعیضات سر به فلک کشیده، جنگ افروزی، نسل کشی، آتش کشیدن بشریت، همه و همه را از تیررس شعور کارگران دور ساخت. سرمایه کل واقعیت های اقتصادی، سیاسی، مدنی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی، همه چیز را در کارگاه مهندسی افکار خود باژگونه می ساخت، ذوب می کرد، منطق بر نیازهای ارزش افزائی و خودگستری خود، بازتولید بردگی مزدی و بقای نظام جنایت و بربریت سرمایه داری ریخته گری می کرد. با کل این کارها، کارکردها، کارنامه های بشرکشانه طاعونی بر سر راه آگاهی و کارزار آگاه طبقاتی ضد سرمایه داری سد می بست. بحث فقط بر سر جعل، تحریف، جادوگری، فتیشیسم، شستشوی مغزی توده کارگر یا کل بشریت نیست. سخن از شیوه تولید و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، تاریخی معینی است که کل این وارونه پردازی ها، مسموم سازی ها، هولوکاست ها، تبهکاری ها، ویرانگری ها، جنگها و جنگ افروزی ها را با قدرت قهر همه گونه خود بر کارگران تحمیل می کرد. با همه این سلاح ها، ساز و برگ ها، اهرم ها، ابزارها، زنجیر بقای مزدبگیری را بر دست و پای طبقه کارگر جهانی محکم می کرد. سرمایه داری از این طریق، با این تجهیزات، تسلیحات، توانائیها بود که از «برای خود» شدن مبارزات «درخود» کارگران، از ارتقاء سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی آنها به مبارزه ضد سرمایه داری آگاه رهایی آفرین انسانی جلوگیری کرد. در این میان دو عامل مهم به گونه ای سرکش و طوفانی نقش مخالف بازی می کردند و تأثیر متضاد بر جای می نهادند. عامل نخست سرشت سرمایه در تشدید

فزاینده و طغیان آمیز استعمار کارگران بود. سرمایه داری اگر چه در محدوده های تنگ و کوچک جغرافیائی، در دوره ای خاص توانست زیر فشار کوبنده جنبش کارگری دست به عقب نشینی آگاهانه زند و از این طریق سرمایه ستیزی کارگران چند کشور را به ثمن بخش خریداری کند، مدفون سازد، اما مطلقاً و ماهیتاً قادر به انجام این کار در سطح وسیع و سراسری نمی باشد. حتی در طلائی ترین دوره های توسعه و اعتلا و رونق اقتصادی باز هم باید بی عنان و طوفانی فشار استعمار توده کارگر را افزون می ساخت. قهر اقتصادی خود را سهمگین تر، قهر سیاسی، حقوقی، پلیسی، نظامی، حکومتی اش را وحشیانه تر می کرد و عملاً چنین نمود. عامل دوم هم طغیان بی امان بحرانهای ذاتی، درون خیز سرمایه داری و سرشکن شدن فاجعه بار عوارض بر زندگی توده کارگر بود. طبقه کارگر دنیا یا هر کشور مجزا زیر فشار این دو عمل مستمراً در معرض تشدید روز افزون استعمار، محرومیت ها، ستمکشی ها، بی حقوقی ها، فقر و فلاکت ها، جنگ افروزی ها، ویرانگری ها و سبعت آفرینی های سرمایه داری بودند. معنای زمینی این سخن آن نیست که کارگران هر جامعه جداگانه لزوماً روز به روز فقیرتر، گرسنه تر، بی سرپناه تر می شدند. بحث آنست که انفصال کل کارگران بدون هیچ استثنا، از کار خود و ساقط بودنشان از تعیین سرنوشت زندگی، کار، تولیدشان دقیقه به دقیقه سهمگین تر، کوبنده تر، طغیان آمیزتر می شد. واقعیتی که از سرشت سرمایه می جوشید، از همه مجاری این نظام فوران می کرد و توده کارگر را در خود غرق می نمود. کارگران هر سال چندین برابر سال پیش تولید می کردند، زندگی آنها حتی اگر برای درصدی اندک بهتر می شد باز هم هیچ قربانی با افزایش انفجاری حاصل کارشان نداشت، در حالی که کلاً و سراسری همان بهبود نازل نیز نه فقط رخ نمی داد، که عکس آن اتفاق می افتاد. سوای این سرمایه باید آنچه را تولید می کند بفروشد، سامان دهد، به سرمایه الحاقی تبدیل کند. خودافزائی و خودگستری اش را به عرش رساند. برای این کار مجبور به تولید افراطی اساساً و در

بالاترین سطح تولید و مسائل تولید و نیز تولید و مسائل مصرف، از جمله مایحتاج معیشتی سکنه زمین است. تغییر جهشی الگوهای مصرف و رشد سرطانی حجم کالاهای مصرفی به نوبه خود ارتقاء گریزناپذیر نیازهای مبرم حیاتی کارگران را به دنبال دارد و این ارتقاء در شرائطی انجام می گیرد که بهای نیروی کار توده های کارگر مطلقاً پاسخگو و همتراز آن نبوده و نیست. این امر فقر فزاینده طبقه کارگر را سریع و پرشتاب رشد می دهد. کارگران را هر روز فقیرتر از دیروز و گسست آنها از کار و سرنوشت زندگی خویش را انفجارآمیزتر می سازد. حاصل جمع همه این رخدادهای قهری شیوه تولید و مناسبات سرمایه داری، مشتعل شدن آتش پیکار توده های کارگر و تعمیق مهارناپذیر تضاد هستی طبقاتی، اجتماعی آنها با بقای سرمایه داری است. آیا این فرایند به صرف وجود و نقش بازی قهری خود می تواند یا از این ظرفیت برخوردار است که سرمایه ستیزی خودجوش میلیونها کارگر هر کشور یا میلیاردها کارگر دنیا را بار رادیکال طبقاتی ضد بردگی مزدی بخشد؟ پاسخ مسلماً منفی است. نه انفجار فقر و گرسنگی و فلاکت و بی خانمانی، نه طوفان قتل عام آزادی ها و حقوق اولیه انسانی، نه احتراق بمب آپارتاید های متنوع نژادی، قومی، جنسیتی، اعتقادی، نه ویرانی بی مهار طبیعت و نابودی کامل محیط زیست، نه بشرسوزترین جنگهای منطقه ای، جهانی، نه هیچ بلایه و فاجعه عظیم انسانی مولود سرمایه داری، هیچ کدام فی نفسه و به اعتبار مجرد تأثیرات خود نمی توانند این، بسط، ارتقاء و جایگزینی را انجام دهند، نه فقط این عوامل و حوادث که عظیم ترین، پرخروش ترین، طوفانی ترین جنبش های کارگران علیه همه این فاجعه ها و مصائب در طول سده های متوالی با سرکش ترین موجها، پُر تعداد ترین لشکرها نیز به صرف ترکیب کارگری یا ضد این فجایع بودن قادر به ایفای چنان نقشی نیستند. برای آنکه سرمایه ستیزی خودپوی کارگران به جنبش آگاه طبقاتی ضد بردگی مزدی انکشاف و ارتقاء یابد، باید آنها خود به مثابه آحاد یک طبقه متضاد سرمایه داری در مبارزات گریزناپذیر روزمره خود،

مبارزه برای معاش، رفاه، آزادی، حقوق انسانی، آموزش، درمان، محیط زیست سالم، آپارتاید ستیزی، ضد جنگ، ضد نسل کشی، ضد اشغال، ضد فقر و گرسنگی، در یکایک این کارزارها خود را آگاه تر، بیدارتر، ریشه کاوتر، سرمایه شناس تر، متحدتر، متشکل تر، ضد سرمایه داری تر سازند. این طبیعی ترین شکل است. کارگران یک طبقه اند و آحادش انسان های قالب ریزی شده عین هم نیستند، آگاه تر و ناآگاهتر، تیزبین تر و کندفهم تر، جسورتر و جَبون تر، با تجربه تر و کم تجربه تر، محافظه کارتر و رادیکال تر دارند. کل آنها هستند که باید و می توانند مبارزات «درخود» روزشان را با یک جنبش سازمان یافته آگاه ضد بردگی مزدی جایگزین سازند. سرمایه داری با تمامی قوا، با استفاده از دنیای ساز و کارها، با سلاح اقتصاد، سیاست، حقوق، مدنیت، قدرت فائقه مهندسی افکار، جادوگری، شستشوی مغزی، ارتش، پلیس، دولت، پارلمان، همه اشکال سرکوب فیزیکی و فکری، می کوشد تا آنها را از روی آوردن به مبارزه طبقاتی رادیکل ضد کار مزدی باز دارد. سرمایه داری راز و رمز بقای خود را در این می بیند و برای این کار سندیکاسازی، رفرمیسم راست اتحادیه ای، رفرمیسم چپ میلیتانت، دموکراسی، سوسیال دموکراسی، ضد امپریالیسم خلقی، کمونیسم بورژوائی، جنبش های مدنی، حقوق بشری را تجهیز می کند و سر راه آنها قرار می دهد. کارگران هم چاره دیگری ندارند سوای آنکه ضدیت با این راهبردها، راهکارها، راه حل ها، رویکردها را اساس مبارزه خود کنند، کل قلمروهای کارزار را علیه رفرمیسم مین گذاری نمایند، جنگ روزشان در این قلمروها را از رفرمیسم ببالایند و سمت سوی آگاه ضد بردگی مزدی دهند. جنبش ضد سرمایه داری یک امت متحد مبارز و فداکار مقلد مشتئی مجتهد، مرجع حزب نشین، سفینه بان، مشعلدار نیست. کاملاً متضاد و معکوس، جنبشی است که همه چیز خود را از ماهیت ضد سرمایه داری و اساس ضد سرمایه داری بودنش را از دخالتگری آگاه، آزاد، نافذ، برابر، خلاق و اثرگذار آحاد هر چه کثیرتر توده های وسیع کارگر اتخاذ می کند، این جنبش به هیچ نیروی بالای

سر، هیچ جماعت سرکرده، رهبر، دانشور، قهرمان، هیچ گروه نخبگان، منجیان، سفینه بانان آویزان نیست. با همین هویت و پای بندی استوار آهنین به این شاخص ها خود را از تمامی رویکردهای دیگر درون جنبش کارگری متمایز می کند، این هویت و شاخص ها را پیش شرط حتمی و بدون هیچ قید و شرط ظرفیت خود برای نابودی واقعی نظام بردگی مزدی و استقرار جامعه رها از وجود کار مزدی، دولت، طبقات، جامعه انسان های آزاد بدون هیچ نیاز می داند. جامعه ای که در آن «رشد آزاد همگان در گرو رشد آزاد هر انسان است» و برپائی چنان جامعه ای در گرو وجود، میداننداری و پیروزی جنبشی کارگری است که در آن دخالتگری فعال، خلاق، آزاد، برابر، آگاه همه کارگران در گرو اثرگذاری آگاه، توانا، بیدار، برابر، سلسله جنبان هر کارگر است.

رویکرد ضد سرمایه داری درون جنبش کارگری مرکب از عناصر فعال، آگاه، توانا، پیشرو، فداکاری است که با بهره گیری از آگاهی، تجربه، بار طبقاتی و همه شرایط ممکن، راهبردها، تاکتیک های پیشبرد و توسعه این جنبش را پراکسیس بالنده کارزار روز خویش کرده اند. آنها مطلقاً افرادی جدا از توده وسیع طبقه خود نیستند. در عمق زندگی، شرایط کار، مبارزات آنها حضور اثرگذار آگاه دارند، می کوشند تا در همه قلمروهای کارزار اجتماعی طبقه خود، هر رویکرد آویزان به پیرایش، تغییر الگوی حکومتی یا تغییر شکل مالکیت سرمایه داری، گمراهه های دموکراسی، پارلمانتاریسم، راست و چپ سندیکالیستی، سوسیال دموکراسی، کمونیسم بورژوائی، ضد امپریالیسم خلقی را در هر پوشش، زیر هر بیرق، خشونت گریز و قانونگرا یا سرنگونی طلب و میلیتانت، نه مکتبی و آکادمیک که عملاً و جنبشی به چالش کشند، ماهیت طبقاتی راهبردهایشان را افشاء کنند، استراتژی و تاکتیک همگن، همراز، هم‌ریشه ضد سرمایه داری را پیش روی توده های طبقه خود قرار دهند. فعالین این رویکرد به میزان بضاعت اما با بیشترین فداکاری سعی دارند تا هر کجا که کارگران حضور دارند، حتماً

حاضر باشند، اینکه همزنجیران در کدامین سطح شناخت سیر می کنند، اسیر کژراهه ای مخرب رفرمیستی هستند یا بارقه هائی از آگاهی ضد سرمایه داری دارند فقط تا آنجا برایشان حائز موضوعیت می شود که بهره گیری آگاه طبقاتی از شرائط را تاکتیک عاجل پیکار می کند، هر دو جا به اندازه هم حیاتی، فوری، حتمی هستند. اساس آن است که هر کجا کارگران هستند و مبارزه می کنند باید حضور داشت، نه فقط در مبارزه برای معاش و رفاه و حقوق اولیه انسانی یا بهداشت، آموزش، درمان، رهایی زنان، علیه کار کودکان که در تمامی عرصه ها، در جنبش محیط زیست، ضد اشغال، ضد نسل کشی، ضد جنگ، به این دلیل بارز عریان که کوره کلیه این کارزارها با گوشت و خون و پوست کارگران می سوزد. همه جا کارگراند که مبارزه می کنند، هر چند که در خیلی از این میدان ها راه غلط می روند، سرمایه آویزند، عملاً تسویه حساب اپوزیسیون های بورژوازی با رقبای حاکم هستند، دخیل بند بورژوازی می باشند، این مصیبتی است که همه جا وجود دارد، شوربختانه بسیار هم فراگیر است. اما هم وجود و هم به ویژه فراگیر بودنش نه دلیل فرار ما از حضور آگاه، که کاملاً برعکس آژیر سرکش مبرمیت و ضرورت حیاتی دخالت آگاه فعال ضد سرمایه داری ما است. همه حرف آن است که حاضر باشیم، اما و این اما بسیار هویتی، عمیقاً ماهوی است، فقط دست به کار تغییر بنیادی ریل کارزار توده کارگر باشیم، هیچ کجا، به هیچ وجه، در هیچ شرائطی، به هیچ میزان وارد هیچ نوع داد و ستدها انحلال جویانه با هیچ رویکرد سرمایه آویز و قهرماً هیچ همراهی و همدلی با سرمایه آویزی فاجعه بار کارگران درون این جنبش ها نشویم. اینجا خط قرمز مین گذاری شده رویکرد ضد کار مزدی است. یقین پخته و آگاه ما است که توده های طبقه کارگر توانائی برپائی این جنبش را دارند، در برهه کوتاهی از تاریخ این توانائی را هر چند بارقه وار اما بسیار پرشکوه و درس آموز به نمایش نهاده اند، با کمترین نیرو، در محدوده یک شهر، برای نخستین بار در تاریخ زندگی بشر، کمون پاریس را به نمایش نهادند. طبقه کارگر جهانی در

غیاب این جهتگیری، بدون این صف آرائی آگاه، متحد، سازمانیافته و شورائی هیچ روزنه ای به سوی زندگی بی نیاز آزاد انسانی پیش روی خود ندارد و قادر به گشایش هیچ دریچه رهائی از فاجعه استیلاى بردگی مزدی پیش پای بشریت عصر نمی باشد.

انترناسیونالیسم کارگری و لغو کار مزدی

انترناسیونالیسم کارگری یک همبستگی اخلاقی، اومانستی، دموکراتیک تاکتیکی میان کارگران دنیا نیست. نیاز ماهوی مبارزه ضد بردگی مزدی کل طبقه کارگر جهانی است. سرمایه یک رابطه اجتماعی و بین المللی است، هر سرمایه دار یا هر بخش طبقه سرمایه دار فقط چند کارگر حوزه جغرافیائی پیش ریز سرمایه اش را استثمار نمی کند. آنها سهمی از کل اضافه ارزش های حاصل استثمار کل توده های کارگر دنیا را نصیب خود می سازند. این سخن مارکس مثل همه سخنان دیگرش بسیار آگاهگرانه، آموزنده و تکان دهنده است که «سرمایه دار بیشتر از آنکه دلواپس حجم کار اضافی کارگران مورد استثمار مستقیم خود باشد خیره اضافه ارزشهائی است که توسط کارگران دیگر در قلمرو ارزش افزائی سرمایه های رقبا تولید می شود» برای آن که والمارت ها، آمازون ها، اسپیس ایکس ها، استیت گریدها، سینوپک ها، اپل ها، آرامکوها، برکشیرها، سودهای تریلیونی به چنگ آرند، باید این سودها از پیش به صورت اضافه ارزش توسط کارگران کل دنیا تولید شده باشد تا به گاه تقسیم در سطح جهانی طبق قوانین اندرونی و حاکم سرمایه، هر خانواده مالک هر غول مالی، صنعتی، تجاری، دیجیتالی به چنین اقلام کهکشانی سود دست یابند. آنچه اساس اتحاد، الفت، اخوت، کل سرمایه داران دنیا در مقابل کل کارگران دنیا را تشکیل می دهد سعی سرشتی با کل قوا و تا نفس آخر همه آنها، همه تراست ها، هلدینگ ها، دولتهایشان در تولید هر چه سیل آساتر و طغیان آلودتر کهکشان اضافه ارزش ها در سراسر جهان به وسیله میلیاردها کارگر، مقدم بر هر تقسیم و توزیع است. فاز بعدی است که آنان،

با تمامی بربریت، برای هر ریال سهم افزونتر به جان هم می افتند و مثل خونخوارترین وحوش صحراها همدیگر را لت و پار می کنند.

به رابطه مبارزات کارگران زیر فشار استثمار بخش های مختلف سرمایه بین المللی یا طبقه کارگر جوامع مختلف و مجزای جهان نگاه کنیم. در اینجا پیروزی کارگران هر کشور علیه طبقه سرمایه دار جامعه خود در هر سطح، به هر میزان موفقیتی برای کل جنبش کارگری جهانی است، اما «به شرطِ ها و شروطِ ها»، و در هسته و رأس این شروط آنکه، پیروزی مذکور ماهیتاً پیروزی ولو اندک بر نظام بردگی مزدی و در راستای تضعیف این نظام باشد. «هر بالانشین مهتاب نیست. هر خس و خاشاکی دُرّ خوشاب» نمی باشد. اگر کارگران یک قلمرو صنعتی، یک کشور، یک بخش دنیای سرمایه داری، حتی اگر ۹۹٪ توده های کارگر دنیا به بهای وخامت وضع معیشتی، رفاهی، حقوقی، اجتماعی یک صدم دیگر طبقه کارگر جهانی، عظیم ترین امتیازات را به دست آرند این نه پیروزی که شکستی ننگین است. از این هم فراتر اگر ۹۹٪ کارگران دنیا به بهای چشم پوشی از منافع ۱٪ باقی مانده آحاد توده های طبقه خود، فاتح کبیر کارزارها شوند باز هم باختی ذلت بار را پشت سر نهاده اند. تاریخ شاهد بوده است که کارگران چند کشور اروپائی در سالهای شروع قرن بیستم در پهنه مناقشات خود با بورژوازی به پاره ای امکانات معیشتی، رفاهی، حقوقی، مدنی دست یافتند. آنها در حصول این خواست ها ظاهراً «پیروز» شدند!! اما آنچه رخ داد، زمینی و واقعی، نه پیروزی که سهمگین تر شکست برای جنبش کارگری جهانی، از جمله کارگران جوامع مذکور بود. آنها پیروز نشدند، وارد یک داد و ستد سراسر زیان با نظام بردگی مزدی گردیدند، کل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری، کل جنبش رهائی انسان را به بورژوازی فروختند و در ازای آن درهم و دیناری معاش بهتر، رفاه، حقوق سیاسی، مدنی، آن هم گذرا و چراغ دم باد، دریافت نمودند. معامله آنها حتی هیچ نشانی از یک برد موقت تاکتیکی نداشت، شکستی از همه لحاظ فاجعه بار،

استراتژیک برای توده های کارگر دنیا بود. شاخص هویتی هر پیروزی کارگری در هر کشور، هر سطح نقش مشعل داشتن، درس آموزی و مفید بودنش برای تمامی توده های کارگر دنیا است، «کمون پاریس» ولو جرقه وار و مستعجل از این سنخ پیروزی بود. تشکیل انترناسیونال اول نیز چنین مکانی داشت. کل آنچه تحت لوای حمایت سندیکاها، احزاب، اتحادیه های نوع «ث - ژ - ت» یا نهادهای «کارگری»!! مشابه در دنیا از این و آن کارگر زندانی در جاهای دیگر یا اعتراض به گوشه هائی از کارگرسئیزی سبعانه و جنایت آمیز برخی دولت ها انجام گرفته و می گیرد، نه فقط هیچ نشانی از انترناسیونالیسم کارگری ضد سرمایه داری ندارد که نسخه معول، گمراه کننده و ضد آن است. غالب این ابراز همبستگی ها حتی مُهر مجادلات و رقابت های ماوراء ارتجاعی دولت ها و قطبهای مختلف سرمایه جهانی را بر جبین دارند. این فقط جنبش ضد سرمایه داری واقعی طبقه کارگر کشورها است که می تواند بیرق انترناسیونالیسم ضد سرمایه داری توده کارگر را به دوش کشد، به اهتزاز در آرد. این روایت انترناسیونالیسم است که نیاز حیاتی و سرنوشت ساز جنبش کارگری بین المللی است. این سرشت سرمایه است که مالکش اگر در جائی، به میزانی مجبور به عقب نشینی در مقابل کارگران شود و ریالی اضافه ارزش از دست دهد، اگر بتواند یا به محض آنکه شرائط لازم را به دست آرد، حتما ولو با راه اندازی مشتعل ترین جنگ ها، آتش کشیدن بشریت، آن ریال یا چند برابرش را از بهای نیروی کار، معاش، دارو، درمان، مسکن و آموزش کارگران دیگر کسر کند. سرمایه داران، بنگاهها و دولت های سرمایه داری قهراً چنین می کنند و در سیطره استیلای چنین نظام وحشت و دهشتی است که کل کارگران دنیا هم باید با همه قوا، حداکثر هشیاری و درایت طبقاتی کاری کنند که هر پیروزی آنها نه شکستی برای همزنجیران که بمبی در دست آنها برای انفجار علیه کل نظام بردگی مزدی باشد. انترناسیونالیسم ضد سرمایه داری طبقه کارگر با این شاخص احراز هویت می کند. نماد زنده، بالنده همبستگی

ضد سرمایه داری کارگران دنیا در هر بازه تاریخی است. یک نهاد منجمد بوروکراتیک، مرکب از مشتی سوداگر تسخیر قدرت سیاسی، چپ پوش، کارگر نما، حزب نشین و مترصد عمده ساختن، قربانی کردن جنبش کارگری در پای اهداف شوم سرمایه سرشت خود نیست، متضاد چنین هیولائی، ستاد توفنده همزمی، همسنگری، همدلی، کارگران آگاه، نافذ، فعال، فداکار، جسور، اندرونی مبارزات روز توده های کارگر دنیا در هر سطح است. کارگرانی که همزمان و همپیوند برای برپائی ستاد مشترک همزمی ضد سرمایه داری طبقه جهانی خود نیز می کوشند. انترناسیونالیسم کارگری ضد بردگی مزدی برخلاف پاره ای انگاره های سرمایه زاد چپ نمایانه نه فقط منکر امکان استقرار کمونیسم لغو کار مزدی در یک کشور نیست که با همه قوا برای پیروزی آن می کوشد. در این میان یک نکته مهم و کاملاً اساسی است. **محو کامل استثمار و استثمارگری**، ستمگری و ستمکشی، رهائی واقعی انسان از هر قید ماوراء خود، رهائی از استیلائی تمامی تشخص های اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی، در هر جامعه جداگانه در گرو محو فرجامین سرمایه داری در کل دنیا است. در این تردیدی نیست، این را شناخت زلال مارکسی سرمایه داری می گوید، اما این اصل نه فقط نافی چشم انداز پیروزی جنبش کارگری هر کشور بر بورژوازی و برچیدن ساختار استیلا و حاکمیت بردگی مزدی نیست که مؤید بسیار محکم و صائب آن است.

کارگران ضد سرمایه داری فعال جنبش لغو کار مزدی - دی ۱۴۰۴

